و در نجد خواهد بر آمد امت شیطان ظهور این ایجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد
سیزدهم بوفات سلطان عبدالحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث
بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومهٔ آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور
ریاست و خلش و آویزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات اجابات
با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست
سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبدالحمید خان در ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان تزلزلی بیکران و
تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند و ملوک و ائمه توابع
سلطان لوای بغی و طغیان بر افراشته قدم از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته
هریکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از ضبط بلاد دور دست همه غافل
و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود بهمه عاطل در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده
ممالک متعلقهٔ حرمین محترمین صانهما الله من کل شین و شین که حاصلش از دیرباز بنای حجاز
متعلق بود چندان حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با
نقود بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمهٔ عتبات
عالیات که تخمیناً عدد شان به دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتد به علی حسب المراتب

میرسانید و برای نامه سکنه حرمین شریفین و اعراب باشندگان آن سرزمین آنچه مقرر بود میرسید
و هدایا و نذور و غیره بعینه خاص از آن سلطان و دیگر اعیان علاوه بران لشکر سلطان درین اوان
تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه یاغیه
امضا فرماید لشکر را سرانجام آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت
حجاز فراهم و رعایا و برایا اعلی و ادنی همه خوش و خورم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود
در همه این وجوه اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم
شوکت و سطوت شریف درهم گردیده مردم و اقتدار طلب خواه آن جا در وقت را بخاطرخواه
یافته از هر سو سر بر آورده در فکر ملک‌گیری افتادند فتن عظیم و حوادث خطیر بر همه روز آخر
بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که مملکتی در میان حجاز و عراق واقع و شیطان
رجیم در دار الندوه به شکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و شریک مشرکین در عداوت و فکر
حضرت ختم المرسلین گشته بود از ان رو شیطان را الشیخ نجدی می گویند قبایح این سانحه و فضایح
این حادثه چه شرح دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید علیهما
اللعنة والعذاب الشدید آنچه بگوش شنیده بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند
این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی از اعیان آن دار البلا ملقب در قبایل نجد ممتاز و بجودت فکر
و قوت بیان بین ابنا و آبا و اجداد وی در علم ظاهر و باطن خیلی با نام و مقتدای خاص و عام

سلسله

سلسله طریقت نشان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود در انحنوی شیخ عبد الوهاب
بود دیده انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چونکه
این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که در
در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش کنگاش نموده رای خیانت انتمای ایشان
بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای غیر وارثان فکری غیر از تدویر و حیله
دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین را که پر است از خزاین
بی شمار و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار بتصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شر برین خوانده شیخ
عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن که آبائی بود گردیده
عامه خلایق آن مملکت را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۱۸ هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان
و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد نمود که در شرع از پادشاه چاره نیست اقامت جمعه
و جماعات و اعیاد و صالحات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام
شرعیه و احکام شعائر دینیه همه موقوف بر پادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای نام پادشاه
قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه با وصف سلطنت دروغ محض بلکه حرام است مطلقاً چه
جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود ساخته دست اطاعت

بر ذمه خود واجب دانند مگر مرا معذور دارند که رغبتی بدنیا ندارم اولا خواص او که درین کید همداستان
بودند و آخر عامه با گفتند که بجز ذات شریف دیگری لائق این کار نیست گفت که عالم بجز تست [illegible]
جماعه مسلمین چگونه بپذیرم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال همه مطیع من باشید و از انچه امر کنم باز نگردید
الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل کرده
و بجمعه دیگر در تمام امصار آن ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعجیبه
نام داشت مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد تعیین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان و عاملان بجاها
مناسبه تعیین نموده باشاعه عدل و احیاء دین پرداخته چون این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت
توانگفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نسخ و اخراج حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که
از ابتدای روز اجلاس امامت که انتظام ملکی را تفویض به نیابت خود ساخته در کمین فرصت تا اختراع
مذهبی که از مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق کفر
و اسلام بیان باشد پرداخته بعضی مسائل متفرقه متشتته از مذهب معتزله و خوارج و ملاحده
ظاهریه و دیگر اهل اهوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت خود ایجاد ساخته مسائل
ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سند آورده بدنبال پیش هر دعاوی مخترعه را بادله تراشیده
فکر عمیق مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال خود سیاه ساخته تحفه نام برش بضم مقدمه و بسط

و تفصیل

و تفصیلی آن رساله مختصره را نظمی دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد
باب اول در رد شرک باب دوم در رد بدعت تلخیص تکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیسش اینکه
بعض افعال محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها که در حرمت یا
کراهت تحریمی یا تنزیهی مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث که از دعاویش اصلا
مناسبتی نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان آن همه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها هستند داده
تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معبر بجهاد کرد و چند نسخ آن کتاب بخلفا و راشدین خویش که
مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نمود مارقین مذکورین بحرب لسانها
باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه ناکسان بهوای نفس
و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن نهادند نهب خیر البلاد و ثواب
جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱
اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله
نمود اکثر اهل حرمین که بادراک حال اولین از اتباع سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای
دین از آمدنش خورم و منتظر مقدم و مشتاق ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان آخر
دین جدید در ان بلاد رسید و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دید و شنید در مکه معظمه افتادی حال

آن گروه بدمآل نموده مهیان حرم شریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام
و مصر طلب سازد و با جمع قبائل عرب بپردازد و سرحد حجاز را مستحکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در حدود
مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف در همان مغالطه
اولین گفت که معاذ الله من از این خانه خدا را مانع آیم و بر گویندگان زجر فرمود که انگونه کلمات
مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد در بین اثنا مسعود با انبوه نامسعود در روانه این سو شود و باز
مردمان ذی شان بحضور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب
مال و سفک دم شدنیست شریف همان جواب میدهد که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه
امکان که بارتکاب محرمات و کبائر پردازد و مابین شریف و اعیان که همین مطارحه ماند که آن
گروه شقاوت پژوه تا القرن المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته
الطائف رسیده دفعتهٔ تمام شهر را محاصره نمود و باعیان و ارکان که درباره مقاتله و مزاحمه
محل گمان بودند حکم میرسد که خلیفه راشد برای ملاقات از راه محبت دینی طلب کرده کاشانه
و دیگران هم باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
که سر بر تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طائف همان از انطرف که متنفسی را فرصت
دم راست کردن و دست برآوردن تا بمدافعه و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از ین طرف
سفاکی را که اول مشق بود و بمراتب کمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که

پیر

پیش آمد همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسید و زاید از آنچه در واقعه حره بر اهل مدینه رسیده است
لشکر یزید پلید علیهما اللعنة والعذاب الشدید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده گماشتگان را
در آنجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یکمنزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان طایف
افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته
و تیر از کمان جسته در مکه فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای بجای و
کتاب التوحید هم بگرو رما قبل آن در مکه معظمه رسیده علماء مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته خدام حرم و
بازاریان و مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق گردیده از شریف اذن
خواستند شریف که باستماع حادثه طایف سراسیمه و خائف و بر غفلت و مغالطه خود نادم و تخجل و از
ممد نبودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز درین شبهه که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند
و برین ظن مطمئن که در طایف گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من
حکم قتال با زائرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان غارت کنان داخل
حد حرم گردیدند آنوقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده با اهل
و دختران با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا چون دیدند که کسی بمقابله و مزاحمت
بر نخیزد از هر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان

بلند بودی و مردم خانها را گذاشته برخی به جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا

تعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده

هتک احترام ایشان نموده کردند آنچه کردند

قفل خانه کعبه را شکسته بنده کعبه را که از زمان قبل از آن حضرت ختم رسالت صلعم و رسول مقبول و خلفا
راشدین و ائمه مسلمین کسی متعرض آن نگردیده و درازمنه متاخره آن معامله را نمادر تربت مانده آن
اشقیا از خانه کعبه تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم مکه خانه بخانه جستجو کرده
خود آورده و چیزی نگذاشتند آن وقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند
مگر در دست کسیکه سلاح باشد که او را تمام کنند و اما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
و سلم و سیادت ایشان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود مستثنی را امان نیست هر جا که یابند کار
ایشان تمام نمایند که از وجود ایشان محل دغدغه است باشتهار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه بنا بخت
فرار داشت بهر سو که راه گریز یافته آواره گردیده و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید
و تقیة السیف از سکان بلد امین بخانهای خود که از جمله اثاث البیت جاروب دارد یافتند رسید
ای کافه اهل ایمان و ای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگرید و عبرت گیرید جائیکه
جانوران شکاری را شکار کردن و از شاخه درخت آب گزرانیدن درخت و نبات را بریدن منع کنند
و سرگین و ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه شود و از آیات عظام آنجا

که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم می‌گردد درنده باز گشته میرود
و اصلاً داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ
منحرف می‌شوند و بالای آن خانه نمی‌گذرند الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این شقاکان بیدین و ایمان را که
شقاوت آگین و این فریه یزید لعین بدتر از سباع و بهائم در آن بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام
جرایم گردیدند انا لله و انا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل ایلغار
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادة چشانیده در مدینه منوره تاخت آورده
بعد افعی و مزاحمتی با نچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند علاوه قتل و نهب مساجد
مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین برابر ساختند چه در مکه چه در
مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم ساختند بنا کرده صحابه و تابعین
و از ان جهت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب فقه و حدیث زیارت آن
امکنه مقدسه و تبرک به نماز در ان جاها در باب آداب مذکور و اتخاذ بعضی از ان که باذن رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک با آخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند
نمودند و جماعتی از ان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه تا آن مقام رسیده دروازه را که در قفل
بمجرد کشادن دروازه اژدهای بر آن فراعنه گویا که عصای موسی بود دم زدمه همه را از تف

گرمش سوخته سیاه گردیده بلاد دار البوار گرفته لاشهای ناپاک آن جیفیان که بهمین گونه از حرم محترم
بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا از هم تحمل نمود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسید
بهزار دقت بیرون شهر برده انداخته بگریخته آمدند و آن معامله محض مخالف و موافق پیش آمده

چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۲۵ و سنه ۱۲۲۶ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد
تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم متعدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه
معاودت نموده ملحق بلشکر عظیم گردیدند بر بلاد تحفه بحجاز و نجد دست تعدی آغاز کردن دراز نمود
و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از آنجا که بر بلاد حلب هم آنچه بمدینه منوره
نموده بود بعمل آورد و بحجب و نخوه او هر روز در ترقی فلما بر جاده قصد کردن نتوانست که مردم
قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب الهی نداشتند
از حرب توپ بنهایت خائف و هراسان در شمشیر زنی کامل و چیری مشق بندوق هم داشتند اما با
قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و همین حال زمانی ممتد بشد که غیرت الهی بجوش
آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک و بی باکان ناپاک در رسید تفصیلش اینکه سلطان محمود خان
غازی مرد با خدا صاحب مقالات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الآخره سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بد نهاد بواقعی دیده و متنفسی زنده نگذارد
و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حرب یکتای زمان و شجاعت بی‌نظیر توامان حکم نمود آن شهسوار یکه
میدان کارآزمائی و نهنگ دریای ملک‌گیری و کشورکشائی عنان عزیمت از باد گرفته بجناح استعجال برکشتی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بمراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه ایست واجب البیان
و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان طاعین از آن جواب فتوای علمای مکه که یکروز قبل تسلط
بلای این سعید روزنان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام
تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم برادر و گیر آورده در حرم حاضر ساختند تعرض شروع نمودند چون حضرت
عمر عبدالرسول هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل
و زهد و تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکافه اقران و اماثل فاضل همه با حواله بر آنحضرت کردند بما توقف
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ فرمود و علیک
السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که همه تعلیم تست مرا نسبت
به بلد من تو انسبت کردم به بلد تو بر آیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا بمثلها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده
گفت که برضا و رغبت خود بی آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب
حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا منصلان شان هم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد حضرت
شیخ همین کتاب را وا کشاد در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بندا غیر وقت زیاده

قید شرک است حضرت شیخ فرمود که بخواندن همین عبارت را و در باب این عجب شرک است که در زمانه
داخل السلام علیک یا ایها النبی اگر تراکافر نگویند و عقیده ترا مسلم دارند پس منفصل شما حالا از کفر نجات
نمی باید نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلائل قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن
ثابت نمود و ملزم و محجوج ساخت بالاخر پاشای این رواج خیلی بغضب آمده گفت ای شیخ خرد گرد
انچنین بی محابا با ما کلام میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک در وقت سزای اعمال خود
خواهی رسید حضرت شیخ در زبان نعره برد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که از حج
ابراهیم پاشا از نجد ینبوع در گذشته متوجه نجد جده گردیده بمجرد رسیدن همین خبر چار رواجی اجمل باشعل
و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر الاقتین هم بمانده از گوش خود شنید
مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک
ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همان وقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که تا فاصله شش روزه
راه است گذشته بود و دوم آمد و کل رسالة خیمه از مکه معظمه روان گردید و بجده رسیده بر کنار دریا
خیمه زد و ابراهیم هم همان روز قبل ورود این خبر خوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن
کسی را همان وقت باز پس فرستاد که با میر اتراک لشکر حاکم رساند تا نصف شب بر نجد یکباره حمله
نماید لشکر و دو نیست لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه بهادر
نجد جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله بازی بر لشکر خبیث

نماید و فوج هم بزمین رسیده آرام نکند بالیغار نیمی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ بر ادبار شان
بر نمود نیمی بجنب دیگر حرکت نموده بر میسره رسیده استاده باند هرگاه که روی فرار بدان سو نهند آنوقت
شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاد
همینکه توپها را راست کرد در الک زنبور ضرب شلک شروع کردند و ازین طرف ابرهیم آتشباری نموده خلل
و حوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش می بارد و تدبیری بخیال نمی آید که چه کنند و از
طرف جده هم عذاب النار در پی میرسد اراده فرار به پشت نموده همین که خیمه و بنگاه گذاشته ابرهیم پاشا را
بخیمه شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را بر پشت خود گرفته که قلب لشکر مخالف
از ضرب طپانچه گوله پشت بدل کرده داد ازین سو ابرهیم پاشا همان معامله می کند بر میمنه که دریای شور مقر
بجز از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان خس سوزی شروع کرد غرض از هر سه جانب حرکت
آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلغله بر میش بر لب آب رسیده بعضی با آتش بعضی باب شور رو بقعر جهنم گردیدند
تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله سعود با ناکسان معدود راه گریز یافته راهی نجد گردید
احمد کلاعی بهمانوقت قوه هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام شایان
سرفرازی یافت پس ازان ابرهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را بطائف تعین نموده عساکر
برار از مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی و نشانی ازان لیام نبود همه مضطربانه
خود را شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابرهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد رسیده منتفقه را از آن شرارت تمام

و با تنبیه بنای بدعت و تمام اسباب و سامان وهابیه از آنجا بمکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید
از اموال تجار و زوار یا بر کند یعنی شدند و باثبات رسانید جواهرات نمود و جنس و نقد مملو نجد بیان کرد در جهاد بدست آمد
همه را بر سکان حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردیده و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا منهدم
کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی اکثری درست گردیده و در قرب همان ایام صحرانیان زیدیه که
از شیعه در نواح بنادر یمن برسیدن کتاب التوحید بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده
ضعف حکومت امام صنعا و شاه یمن که از مر تغلب عصیان وزراء و امراء ارکان آن سلطنت از جنیدی محمد
وریاستان عرب و اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المؤمنین برداشته بر مخا و حدیده که از
بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از امام صنعا استغاثه
بپایگاه سلطان رسید و از آنجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفوج
جمعی از اتراک تنبیه آن گروه ناپاک نموده بصحرا رفت و نجدیه زیدیه بصحرا التفرق گردیدند بعد مدتی
سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت الهی پیوست و خلف صدق وی عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه بر آبای تخت
سلطنت گردیده تمامی صوبه داران را از پیشگاه آورده حکم بادشاهانه جاری نمود و بعد با اجرای لباس
مطیع و فرمان بردار گردیدند محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرایط معینه وقت شوکت سلطنت چنین
نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه انتزاع نموده دیگر پاشایان فرستاد و بموجب
حکم فوج محمد علی از روانه مصر گردیده و نوبت سلطنت به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب باکر

نواح

نواح منخا و حدیده خود را امیر المومنین لقب نهاده همان تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر منخا و حدیده تا
آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در انجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم
صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین آنجا برای علاج هم یاد نموده بود قریحه شناسی داشت
صحت یافت حالا شنیده می شود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان بیاضیه
فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین نام نهاده سرگرم
نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه دریا برپا ساختند آخر
امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و روادار اذیت متنفسی از
رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست بتنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری و نشانی از ان طائفه باقی
نگذاشت الحاصل نجدیه حکم جسم پیدا کرده که بهر مذهب راه نموده امروز در تمام بر عرب ز حجاز و شام
و یمن و غیره بجز چند صحرائیان زیدیه ما طراف سواحل یمن نشانی از ان مذهب اهل مذهب نیست و در
حرمین شریفین و سایر بلاد معظم اسلامیه متعلقه ممالک روم و شام و مصر و غیره بی تقیه گذرشان
محال است این است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الله مکی اتفاق التقاط افتاده اما
کیفیت شیوع آن در هندوستان پس برین عنوان است که شاه عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات
خود منقوله و غیر منقوله که از هر قسم بکثرت بوده است بحرم و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف
گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادر زاده شاه صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی

داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری محرری عدالت انگریزی ضلع میرتهه موقوف گردیده
به دهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع
نموده بودند و اظهار کمالات پیر و مرشد ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین
خصوص کتابی تالیف ساختند صراط المستقیم نام ملخص آنکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر
کمال مشابهت جناب رسالت مآب افتاده بود و فطرت ایشان موافق شده بنا بر آن علی الصحیح فطرت ایشان
از نقوش علوم رسمیه و راه و رسم دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان
از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بوده اند که از یمن بیعت شاه عبد العزیز صاحب
کمالات طریق نبوت که مجملا در نهاد و فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب یک خرما به دست مبارک خود خورانیدند بعد
بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شد بعد از آن
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی به دست مبارک خود
غسل دادند و فاطمه زهرا لباس نفیس فاخره به دست خود پوشانیدند به سبب همین وقایع کمالات طریق
نبوت نهایت جلوه گر گردید و اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل
حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان به دست قدرت خاص خود گرفته چیزی
از امور قدسیه که بسیار رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام

و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه
شده استفسار و استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آنطرف حکم شد که هر که مرید
تو بیعت خواهد کرد کو لکها باشند برای یک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد
تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامیده است
استفاده کمالات راه نبوة و اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل مبادی مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال
و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه و نسبت نقشبندیه باین طرح که روح مقدس جناب
حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین مقدسین ماند که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت
ایشان بتمامه بجانب خود میفرمود بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحه بر شرکت روزی هر دو
روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند تا قریب یکماس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان
توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکماس نسبت هر دو طریقه نصیبه ایشان گردید و
نسبت چشتیه باین طور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الدین
بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شده آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی حق جل و علا
بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا ملخص مقاله فی حالة و خلاصه کتاب

مدرلها مستقیم آنکه ترد و فراغت و ترغیب و انبساط شفقت و معرفت تحصیل حب خدا است
و آن دو قسم است حب نفسانی که مراتب بعض است و حب ایمانی که مشهور بحب حقیقی است نامند
کرامت آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است بر او نبوت مسمی گردد و مشهود داول ایدا کر
ابتدای آن از حب عشقی و انتهای معرفت کرده ولایت است بر او ولایت مسمی گرده آمده
باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
وجوه تمایز طریق ولایت افاده اول از بدایت ثابته فصل اول از جمله آثار حب عشقی است
این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول بروح آلهی باصل خود می کند و بسبب
نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه قصد
محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر
الحاصل مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بفرقی که در حب
عشقی و حب عقلی است افاده دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق با سوا
بحسب تعلق چه صله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و اثبات
نباتات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزویج نهایت نفرت می گردد افاده سوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
برشد خود و استعداد لامتناهی آن ملاحظه که این شخص نادر ان فیض خدا واسطه برکت است

بلکه

بلکہ بحیثیتی کہ متعلق عشق ہمان می گردد چنانچہ یکی از اکابر اینطریق فرمودہ کہ اگر حق جل و علا در غیر
مرشد من تجلی فرماید من آئینہ مرا باو التفات درکار نیست افادہ چہارم از جملہ آثار آن عدم اعتنا است بہ
علوم و طاعات ظاہرہ افادہ اول از رباعیات رابعہ از ثمرات حب عشقی مشاہدہ جمال حضرت ذو الجلال و
خلعت مکالمہ و مسامرہ بدست می آید افادہ دوم بار چون قائد توفیق دست این مہوش مہاجر را
گرفتہ بالا می کشد بمقام فنا و بقا بظہور می آید و زمزمہ انا الحق و لیس فی جبتی سوی الدار ان سر می زند
ایضاً فیہ و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضاً فیہ چون حب ایمانی بکمال خود میرسد آن
شخص را در کنف خود گرفتہ و زیر سایہ کفالت خود آوردہ جارحہ ندیم تکوینی و تشریعی خود می گرداند
فیہ صدیق من وجہ مقلد انبیا می باشد و من وجہ محقق در شرائع اگر ذکی العقل است بلحوق علی
سبیل کلیات حقہ منعقدہ در حظیرۃ القدس کہ برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیدہ اند
رسیدن بیشتر مایہ دار آن کلیات در ذہن او علی مراد ہو دارد انحصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از
کلیات می کند پس علوم کلیہ شرعیہ بدون واسطہ میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا بیشتر در حکم
ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا ہم می توان گفت و ہم استاد انبیا ہم و ہم طریق نبی شدہ اند
شعبہ ایست از شعب وحی کہ آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعضی این کمال آنرا
بوحی باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام باقامہ اشباح و منظان حکم و
مبعوث شدن الی الامم است و بس و ثبت انبیا اینان بانبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان

بیت ظاهری

لہٰذا با نسبت انبیا که با آبای خود است و ایشان لحق الناس بخلافة انبیا می باشند گو که سلسلهٔ
نعیمیه ایشان نشود و گو که جمله اہل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت
تعبیر میکنند و علمای ایشان را که بعینه علما انبیا است لیکن بوجه ظاهری متلقی نشده بحکمت نامند و عنایتی
ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب آن عنایات مخصوصه امتیازی در ایشان خود
حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و استحقاق باستخلاف ایشان تلازمی تام پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت در
تعبیه این حکام ربانین میشود که آنرا و جاہت گویند و لا بد از ابجا فقطتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز می کنند و ایضا فیه و حضرت مرتضی را کمنوع تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن بجهت کثرت اتباع ایشان
و وساطت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد
کرامت حضرت مرتضی تا انقراض دنیا بوساطت ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا بهمت ایشان
را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مناصب رفیعه باذن مطلق
در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند ایضا فیه کاملین فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر
که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن می کوشند معدود اند پس احوال این گروه را بر احوال
ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان
و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند باستعانت آن شغل بهر مقامیکه از زمین و

آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن
مقام ملاقات سازد انتهی ایضاً فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند
قید بر اسمی را از اسمای الهیه که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد بود و هر که مراقبه اسم محیی بکند اثری از شان
احیا خواهد یافت انتهی ایضاً فیه ارباب این کمال وقتیکه باصطفا و اجتبا فایز می شوند پس بعض ایشان که
قومی بسبب کمال علو منصب خود اتفاقی بازاله مقاصد و استحلال مشکلات از دل ایشان سر نمیزند
اگر چه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه دعا را و داب الاحاد می نماید حسب القول
گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و سعی در شفاعات گرم می باشند
و قومی دیگر که در دل شان اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود
لیکن زبان نمی کشایند الله تعالی دعای حالی ایشان قبول می فرماید و ایشان را بلکه سایر عظمای
محافل قرب را مطلع می سازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای
قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی الغیبت نمونه از خرواری و اندک از بسیاری که بنظر سرسری آمد
کتاب صراط المستقیم اتفاق التقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
کرده اما در تقریر نقل محفل تذکیر و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح دهد بالجمله شهرت سید احمد
محیط سواد هند گردید و وفور خلفا و وعاظ و مریدین بظهور رسید و دعاوی طویله و عریضه

و از اطوار و مناقب جمیله در پرده تمهید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کاملین
سابقین و تفضیل بر جملهٔ اولیا و ماخرین و امثال ذلک الجنونات مردم را گونه تردد بخاطر کرده
آغاز نهاد و شاه صاحب در جهان قرب داعی اجل را لبیک گفتند و اشاره دور آن کتاب التوحید تحدید
بملاحظه مولوی اسمعیل گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته طرح وعظ بر جهان شور و شر
انداخته لوای شهیر این مسلک بر افراخته کتاب التوحید را بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده
باردو هندی ترجمه کرده کار بجائی رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و امثال ایشان در بلاد
و قری فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقادات آن کتاب فارق در کفر و ایمان دینیه همه بعقیده
آنکه برآمد بران مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکملات آغاز نهاد و
در تعیین عبارات آنها مرحوم مسبب و طعن و تشکیک و توهین انبیا و اولیا آنقدر شیوع یافت که بمجرد ورود دار
وعظ بر جهان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کس افتاد مجلس وعظ گرم نموده و مسلک پیش آمد
در حکم آن محتاج بنقل سند نگردیده هر کس و کور در ربود و شور مسکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر
چندان مهارت نداشتند و کتب این فن هم کمیاب و کمال خاندان شاه صاحب در این علوم معلوم بدین اسباب
اکثر را در خیال ارشاد ایشان کشیده و کسانیکه داخل شده باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلف
عن سلف کافر باشند و اسلام منحصر در این طریقه مستحدثه گر صاحب آن طریقه هم هندی ازین پیش
صحیح رسالک و همان مسلک مالک تقویة الایمان را مامور الملک مستقیم بنجید و لینت

رنجیده

رنجیده و عاقلان نهایت خندیدند سالها بحث ستگی گاه بتجاوزی الی الشر از مذهب لوگ کبر و ملمان
نگله دارد.. یا بآن شور اشوری یا بابن بی نمکی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من شرة الاباطیل
والاغالیط چون نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمند از صحبت یافتگان و
مریدان و شاگردان شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما
و شما بحضور اساتذه بمعیت و تبعیت آنحضرات امور را که ثواب دانسته می کردیم و شما هم در ان ابواب
بر همان نهج فتوی میدادید و مردم را تعلیم می کردید درین سفر همه شرک و کفر گردیده از چه رو است و مولوی
رشید الدین خان صاحب مرحوم که دران زمان اولیه و اولویه شان بر جمله مسلمانان آن دودمان مسلم و
مقبول همگنان اول در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که افساد فی الدین و شق عصای
مسلمین خیلی مستقبح و ناصواب واجب الترک مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر
باعث خلش و سنان شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر از کبار و صلحا بالاتفاق نشسته
دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق بپردازیم و بنای شقاق و نفاق
و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اتباع
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از انچه حق است آگاه
سازیم مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید ایشان براه نیاورده خان مرحوم
بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان

مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و دیگر اہل علم بحضور جماعه اعیان اعاد علی رؤس الاشہاد در مجمع خاص
و عام در مسائل متنازعه الزام داده کامفتی عاجز و مغلوب ساختند که خلط غلطی شان بر یکسان ظاهر
و عیان گردیده و نیز مفتی صدرالدین محمد خان صاحب بسر اصلاح و نصایح پیش آمده مولوی اسمعیل
را براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم
ذات وی آن بر عام و خاص درستی نمودند اما بعد اقرار و اقبال برگشتند و فتوی در بعض مسائل
نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و بعد ازان قریب مولوی فضل حق صاحب بمروشتات
گرفتار به شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود چنانچه مولوی اسمعیل حکمه مذکور در جواب آن
نموده انجام کار از جواب عاجز گردیدند بالاخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال تشریح و بسط تمام
برفع جمله اوهام بمهر و دستخط اعلام مسجل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه
شورش و طغیان این عصیان فرو گردید و عاظ دعاة دین جدید هم حزب اکابر توهین کلام گشته
و در مجالس عام شده غلط را مبدل بر حق و رجوع نموده در قال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ برکنده بود تا انچه گجا دیم ضمیمه این ذخیره از ایام قدیم بود درین اوقات
ذخیره مستور و ضمیر خالت مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود بر غزا و استعانت
آن عزیمت منتهای مدعا شیوع این اخبار حمیده و نغمات پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام
والسیا مانند بر کسی زانکه خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردیده کمر

بافغانستان رسیدند و سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
خدا بر طبایع ایشان عزیز تر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات سیوایات و پیشین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المومنین
کشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المومنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان
ملک بتصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر
المتناهیه بالآخر بمجرد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین و سرگردیدن توپ و تفنگ در معرکه جنگ
امیر المومنین با سائر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از پیش فقرای کفره سکهه رو بگریز
نهاده بطلان همه یاوه گوییها ظاهر و عیان گردید الحاصل از مقابله سکهه گریخته با مخالفان
اهل پشاور و بعد استان گردیده حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان کما ینبغی پرداختند
بمجرد یکه فوج سکهه متوجه پشاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را
گذاشته راه بیجا گرفتند افاغنه بیچاره مردم دیندار و حرار و کرار در اطاعت و بیعت آمده مراتب
فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آورده از جان و مال حاضر گردیده همینکه اینگونه قوت و مکنت
دست داد دست دراز شروع گردیده تا حال که تقیه مرعی بود حالا بر پرده بر داشته باعلان الحکام
دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تطلبات بی احتیاج آغاز کردند سر خیل روسا و عقلا فهمایش نموده

کار گذشته ناچار آن بیچارگان تنگ آمده اتفاق نمودند که با برای جهاد در سکه این بار احکام جم
قرار دادیم ایشان معاملتی که با کفار باید برابر جاری کردن میخواهند از پیش کفره سکه با آن نامردی در
جنگ گریختند و هر مال و جان مسلمانان اینقدر دیگری میکنند دفع باید کرد لیکن بار دگر این بیحال نظام
باید نمود چنانچه علماء و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال رسیده
گوش ننمودند افغانان بیک دفعه تمام مردم شعبه را جا بجا بقتل رسانیدند فتح خان رئیس
پنجتار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود معذرت نمود که من بر امیر المؤمنین ورزیدم می گفتم که تجاوز از
اعتدال و تعرض بناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال مگر شما را ازین مهلکه بجا فضلت تمام
بیرون میرسانم بعد انطفای نائره فساد هر چه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المؤمنین و مولوی ا
وغیره چندکسان را از حدود آن ملک باحتیاط در گذرانیده بملک خود معاودت نموده مشغول
استمالت افغانان گردید که در عین حال از جماعتی بر امیر المؤمنین تاخت آورده کسی میگوید که افغانان
بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله وهمه آنانکه بودند براه فنا شتافتند و اکثر کسانیکه
گریخته آمدند از ملک پنجتار و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر گشته و گریخته
در آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
برجعت که باز آمده در قصص لیکن موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی قا

است مگر از خلق مستور و هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه
این قسم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثری از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا که
دران ملت بعلما مشهور اند می گویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان دین جدید
اضمحلال بکمال رو داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و نهان و مطرود نظر همگنان مگر امهات
مسائلش در هر ده مایه مسائل و اربعین جلوه کنان است آغاز و انجام و مابین در هندوستان
واضح باد که نجدیه عرب صرف عناد با انبیاء و اولیاء داشتند با فقه و فقها چندان خصومتی در حرز طبایع شان راه
نبود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند در هند که دهها [illegible]
با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی مرتب شد اشارتی و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم ضرور [illegible]
اصلش آنکه داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن و حادث
گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را رد می کنی و در رد قیاس
صدها قیاس میکنی اینچه بلا است فاما فایده نداد بالآخر نوبت سرزنش از هر جانب رسید و حکم رد و اخراج [illegible]
در کتاب داود را محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم رفیق و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی
اسحاق بن راهویه وغیره که اساتذه کرام او بودند باعث رد و اخراج گردیدند از انجا آمده به بغداد و قصد حضور
مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام بادراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار نداد بسیار هم ابا [illegible]

کرد که داود انکار می کند امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از وی بعض مابین نوشته

او را که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابوزرعه پس گفت عبدالرحمن بن خراش که داود

کافر است مذاق داود از ابوحاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی وساوسه

وخطراته بالجمله بسبب فوت کاملین و کملین قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله

فساد داود طول نمود و بسعی و اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار افتاده در شکنجه بی نشانی را

پدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود اعتقاد حقیقت

امامت بنی امیه و فرط عقیدت با شیخین و باقین ظاهر نموده اعیان دولت را بدین دام حیله پابسته

خاطرخواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر ائمه دین فروگذاشت

نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و صلحای عصر باتفاق

امام ابوالولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را از پا در آورده کتب او را مجمع کرده

ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان محفل آن کتب را چاک نموده بآتش

سوختند هرچند ابتذال و ضلال ابن حزم که مبنی بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او از عقیده فاسد

خود باز نگشت و در گوشه فوت نمود و حرارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط

خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را جا جا تتبع نموده و عبدالحق بن عبد الله

انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از نقل آن اعراض نموده‌ام وحال فحش و بدزبانی و بی ادبی
وگستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان ابن حزم وسیف الحجاج شقیقان زبان زد کافه انام
است در اباحت مزامیر غلو تمام داشت و درین خصوص رساله تصنیف کرده بر حرام دانندگان
مزامیر کمال نکیر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده بحد استحباب رسانید پس ازان ابن قیم وغیره
تلامذه اش هم بتائید او برخاستند وکتابهای عجیبه تصنیف نمودند فاما جلد آن مفسده
مندفع گردیده بعد مدتی شقی ابن تیمیه در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت
وحدوث فتنه ابن تیمیه در هشتصد اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
صلی الله علیه وسلم حرام است و قصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است
و زبان درازی کرد آن شقی درین باب بانچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و بشوم
این کلام مبتلا گردیده در خروج از اسلام جهت و تجسم برای الله تعالی وتمدیسات نمود
و رساله درین خصوص نوشته و رد کرد مذهب اهل سنت را دران و انکار جهت را بضلال نسبت کرد
و تکفیر و توهین خلفاء راشدین و اعتراضات سخیفه بران حضرات و مخالفت ائمه مجتهدین در فقه
شعار و دثار خود ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
بعضی اشرار بد اطوار از جهله و فسقه بحلقه انقیادش آمده در بلاد اسلامیه طرفه هنگامه برپا
نمودند الله تعالی علماء ربانی و فضلای حقانی را متوجه و مامور برد و ابطال و ازاله

دانا هم آن بطال فرموده تقی الدین سبکی که علم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بود در رد
هفوات آن شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ماجرا موجود و بیان شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابو سلمان و غیرهم بر دان پرداختند آخر در سنه ۷۰۵ گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر و مدرسه کاملیه مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان و علمای عصر جمع گردیده قاضی القضاة
زین مالکی طلب کرد جواب از و هرگاه جرات شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج
از بحث بر زبان آورد قاضی القضاة او را قید فرمود و فرمان سلطانی باکناف و اطراف بامصر
جاری گردیده که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و در اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده فتنه
عظیم برپا ساخت حکم کردیم بجمع نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان علمای اعلام
و ائمه دین و فقهای مسلمین و عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع بر او آنچه نسبت
کرده شده بود بوی و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد بسزا خواهد رسید و این
فرمان بر منابر در مجامع خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه ۷۰۷ از زندان خلاص یافت و از
رجوع کرد از انچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در روبروی جماعه از اعیان علما اقرار کرد چند
بر همین تیر و نمانده باز جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آوردند که ابن تیمیه در حق اولیای کرام
و مشایخ طریقت گفتگوی خاطر آزاری کند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامت
سخنهای خلاف متفق علیه علمای وقت می کند باز مجلس منعقد شد و محبوس گردید و در وقت

عود دولت ناصریہ باز توبہ نمودہ رہائی یافتہ بشام رسیدہ در انجا ہم واقعات عدیدہ پیش آمدہ آخر
دمشق در زندان مقید شد و بواسطہ منادی حکم عام جاری گردید کہ من کان علی عقیدۃ ابن تیمیہ حل مالہ و دمہ آن وقت
فتنہ فرو نشست از کلمات خبیثہ اوست ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ولیا الامر و اللہ تعالی امر بطاعۃ ولی
الامر و طاعۃ ولی الامر طاعۃ اللہ و معصیتہ معصیۃ اللہ فمن سخط امرہ و حکمہ فقد سخط امر اللہ و حکمہ
و فاطمہ ردا امر اللہ و سخط حکمہ و کرہا ما رضی اللہ لان اللہ یرضیہ طاعتہ و طاعۃ ولی الامر طاعۃ فمن کرہ
طاعۃ ولی الامر فقد کرہ رضوان اللہ و اللہ یسخط بمعصیتہ و معصیتہ ولی الامر معصیتہ فمن اتبع معصیتہ
فقد اتبع ما سخط اللہ و کرہ رضوانہ انتہی کلمۃ الخبیثۃ الکافیۃ لاثبات خباثتہ و خبث من مدحہ و
قلدہ و افقہ فی مخترع احکامہ واضح باد کہ اکثر ظاہریہ لعنہ از نصب خروج ہم داشتند نہ بطور نواصب
عراق بلکہ بطرز نواصب شام کہ خلیفہ ثالث را مبغوض نداشتند بلکہ گرای شان خون بہای خلیفہ مظلوم
را ذریعہ ریاست خود نمودہ اند و خلافت راشدہ حقہ تا ہمان وقت منقضی شد و ایام خلافت
علی مرتضی ایام فتنہ و تملک عضوض و وقت ہلاک افت و زمان شرور است پس از رد تحکیم با نہ
استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاہریہ نسبت حضرت مرتضی کرم اللہ وجہہ ہمان
ادلہ نواصب عراق را کہ آن ملاعنہ بان دلائل تکفیر می کنند در کتب خود بمحل تنقیص و
تعریض بر خلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثہ نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر
نمی کنند و گاہ بیگاہ بعضی کلمات مدح ہم ذکر می کنند لیکن در غیر باب خلافۃ و بجا ہای موافق مذاق خود

سند هم نمایند و ثبات و استقامت بر منهج طریق نمایند گاهی چنان کاهی حسن تزیک کتاب سبحانی جمعه
در نماز شعار ضمنا تصدی می آرند شاه ولی الله دهلوی که در کتب این قوم مشرف گردیده و در تصانیف
شان کلمات ظاهر آن جا یافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از ان بطور انموذج
نگاشته می شود در انتباه نوشته باید دانست که تقید دم [?] مستقل نبوده بلکه المراد بعد از آنکه نظر بر اتباع
صاحب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را رواة
دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و ترجیح بر قول کسی و مقید بودن بر روش یکی موقوف داشت
کما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتاخرین ترددات و در حال در اکثر احوال ترجیح
بعض اقوال ائمه از نفع بر بعض می کنند و براجح اخذ می نمایند و در بعض احوال تکلفات بارده متاخ
را مناسب بقرون اولی نمی یابند و خنک شدن را بر بعض وجوه مرجوحه و چشم پوشیدن از بعض
آخر رضا نمیدهیم الی آخر ما قال بر اف قرون اولی واقف می شود انتهی و ایضا فیه فقهاء مذاهب
مختلف است و مسالک متنوع و متاخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بران اختلاف است
متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست ولو
نمانند بعضی متجوز علما باشند و این راه مبارک است کسی را که از علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
و در مدارک علما خوض نکرده مسلک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر اجتهاد
متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب

وسنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند و تقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب وسنت باشد الی آخر ما قال فوطن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل می شود
بمکابره انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته نسازند و اگر این شرط فوت شود
در قول خدا تعالی ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره دو قسم اند متکلمان که در مناظره و مخاصمه
اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تبحری ندارند مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی قاضی بیضاوی
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح اوفی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مراجعه غور ننموده مثل اجری بیهقی و بعد ازین همه مردم از ریزه هر دو خوان تناول نموده اند
و کاسه هر دو فریق لیسیده اند پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد
موجود نبود ۵ از ین افیون که ساقی در می افکند حریفان را نه سر ماند نه دستار انتهی و هم
دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است
اینست آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه واین بنده اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد
بر احادیث صحیحه است انتهی و بالجمله مقرر است که بکثرت اتباع تواب متبوع میرسد و اتباع حضرت
سنت انتهی که تعالت و فاش در بلدان اسلام اند چه از ذریه مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه

واسمعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال
این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان
نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشار اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده اند تا
قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را برباد داده اند آخر همه نیز خود برباد رفتند و از
اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبد الله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام للناس فی ولا
علیهم و هیچکس ازایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی
مختلف شدند در فهم کلام او و لهذا بسبب شنیدن روایتها و مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبری
خود از دم عثمان رضی الله عنه و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین
ابن ابی شیبه و همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمات وی
از وی نقل شنیدند و در تطبیق متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
در اکثر احوال همین یک مدعی از کلام او فهمیدند و در وی مختلف نشدند و در انچه رای او سست متحیر
نگشتند فاروق خود باین نکته ایما نموده است گفت ان الفتح یکذا و عظمی راسی ای حاجبه ان الحبر
لهذا و کشفه راسه و الضاقه الامان تا تاثیر اقوال پس بیش آنست که مسلمین در زمان متحیر

متفق بودند بر اخذ سنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را
باین دو طریق بود چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شده بود و نفوس ایشان برگردیده بود
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هرچند تقریر مطول ترشد مغلق
ترگشت و شبهات بیشتر درمیان آمدند لاسیما از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت و ایضاً فیه و همچنین دعوی
مایل بودن بتجرد باوجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابق از هیچکس مثل آن
ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء نوشته و اما
ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنا براین استدلال بر توجیه
صحیح است که اکثر احادیث شاهد انست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن
اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضاً فیه دلر انجمله حدیث ابی هریره الخلافة بالمدینة والملک
بالشام ازینجا دانسته شد که خلافه راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلثه در مدینه اقامت
ننمودند و ایضاً فیه و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان رحی الاسلام تدور بعد خمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان یقم لهم دینهم یقم
سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیراکه در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند
و امر جهاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال

دولت بنی امیه مستلاشی شد انتهی والضا فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیریت حال مسلمین
پیش از فتنه وشریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند و درین باب استقصا نمودند بوجوه بسیار یکی
آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه
دین حق بر ادیان کلها وایتلاف نفوس واجتماع جموع برخیر وہلاک لفظی است جامع انواع شر ومراد ازو بعد
آن انقطاع جهاد است دوم وقوع فرقت است درمیان مسلمین چهارم ظهور کذب دوم انهم وقوع قتال درمیان
مسلمین پنجم استحلال فروج بتاویل اینکه متعه است و استحلال خمر بتاویل آنکه نبیذ است ومعازف ودیگر زمانها
پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است وچهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
مقتل عثمان وما بعد اوست تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه
تا استقرار خلافت عبد الملک است وپنجم آنحضرت صلعم برای نشوونما ملت اسلامیه صورتی
معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و بعد از ان ابتدا نقص نمودند انتهی ملخصا و
ملتقطا والضا فیه بنقل متواتر که در شرعیات قطعی معتمد تر از ان یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطرح اشاره ساختند
وآنرا بتفصیلی که زیاده از ان در شرایع یافته نشود بیان فرمودند وآنرا حد فاصل نهاده اند درمیان
زمان خیر وزمان شر و گواهی داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض
پیدا آمد و معنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب ومقاتلات وجنبیدن یکی با دیگری

در ملک دلهذا در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبهٔ ظن بهم رسید که
هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفق اند وغیر ایشان دران مرتبه شریک ایشان نیست ودر
بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند وایضاً فیه باز وقایع
عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر اینکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوه مختفی
شد وایضاً فیه حادثهٔ ثانیه صفین ست آنحضرت صلعم ازان خبر دادند اخرج الشیخان عن
ابی هریرة لا تقوم الساعة حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحد واین کلام اشاره است
بانکه اهل شام مصحف بر داشتند که میان ما وشما این قرآنست وحضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت
است ومن قرآن ناطقم واخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة
وان منتهی شد به تحکیم آن حضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بانکه مسا
مفاسد منشی گردد ومرضی شارع نبود وایضاً فیه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله
علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذ
کم منها کذلک یبین الله لکم لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف
وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتهم
البینات فاولئک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفر

بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
الآیه فقیر گوید خدای عز و جل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافت خاصه و حقیقت
فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود بآن حالت و سخط جناب خود
ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ و ایضاً فیه قال الله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم
خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال
معنی صحیح آنست که این فتنه خلافت وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین چند جند
شوند و هر یکی برای طلب خلافت برخیزد و افنای نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که نتیجه
انتشار فرقت می باشد بظهور رسد و این فتنه تا جائی کشد که بر مسلمانی زار سد انتهی و ایضاً
فیه و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابابکر علی الامر
بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا تجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و
بعض در غیره موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتی و توقف وی
در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بعید است و آنچه پیش این
فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن العهد نوعی از غموض در وقت بود که در اوا
مفهوم نشده و بعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت و سخن بعید نیست که از احاد

مستفید

سقیفه روایتی هم بامرتضی نرسیده باشد و از مرویات مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه
الخ و آن نیز اشاره می کند بخلافت شیخین انتهی بالحاصل لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان رض و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت باصناف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک تغیر بیانی از آنچه در
کتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و
فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمد نشان آن
شرور زمان باوجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان
حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی که قابل اعتبار نباشد در مقابله حنفیه و تایید
ظاهریه خود جا بجا بر بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مبنای
استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت
راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است
از دو جز که در خلفای ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی می شود بانتفاء یک جزو یک جزو در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه
ولی الله صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت

می‌کنند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله
بر آن مطلع می‌توان بر مذاق شان در تفضیل بیان موافق شیعیان ظاهر است این اثبات
و استقامت راه خللی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل السنت است
در تحفه اثنا عشریه وغیره باید دید که غیر امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار می‌دهند
شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته فلیس قولی بها و اثباتها
لغیر النبی ابتداعا لامر مخترع فالاجماع السابقین بل لا ینکرها اهل المکابرة واهل العزة سبب بین تفصیل
و باعث بر این تطویل آنکه اعیان این مسلک بعض کلمات شاه ولی الله را واقفان را در شک
می‌اندازند و دفع آن خلجان بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرت تفضیل راغب و عدم تشدید
کلام منهج تسنن بر ذوق شان غالب بود و اینگونه کلمات در مؤلفات خلاف مذهب منصور اهل السنت
و مخالف مختار جمهور جماعه مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان که
اثری از حکومت اسلام و بقیتی از علمای اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات امکان نداشت
و اولاد امجاد شاه ولی الله که اینگونه تصنیفات را ذایع و شایع ساختند و در پرده کتمان داشتند
گویا پرده بر پردگیهای والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمای اعلام یافته بحدت جبلی بلند آوازه ساخته آن اخگر افسرده زیر
خاکستر را کما ینبغی مشتعل نموده و تخم پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض کرد

ناتمام

کرم الله ائمه کرام و متبعان بر چہار امام بہدف سہام ملام شدہ بہ عوام کالانعام بی لگام در تنویر العینین رسالہ نوشتہ و لیت شعری کیف تجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقولۃ عن النبی صلی الله علیہ وسلم الصریحۃ الدالۃ علی خلاف قول الامام المقلد فان لم تترک قول امامہ ففیہ شائبۃ من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اسماعیلیہ را اشقاق و نفاق افتادہ بشعب متعددہ منشعب گردیدند حتی یکفر بعضہا بعضا و اسمعیلیہ بمنزلہ جنس شامل است بر انواع راقم فرقہ اولی از ہمہ ادنی و اعلی خلف صدق حامل کل کمال جامع ظاہریہ و وہابیہ باستکمال کما کان جارۃ و حالا افراد این نوع در غایۃ ندرت اند فرقہ دوم ظاہریہ غالب بر وہابیہ و ملک مشرق از کلکتہ تا بنارس و ماہلیہا گویا ولایت ہمین فرقہ است فرقہ سیوم مقصور بر وہابیہ بیزار از ظاہریہ امروز در شاہجہان آباد ازرق اسمعیلہ غلبہ ہمین فرقہ را است مگر فیما بین شان تعدد صنفی پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و اینہا کلام تاسشی است از کمال وقاحت و مراحل از صدق و حیا بعید چندان زمانہ نگذشتہ صدہا کس گواہ و ہزاران ہزار کس آگاہ موجود انکار متواترات بیش از خز عبیلات نیست و بعضی قائل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذہب چنانچہ درہمین ایام یک رسالہ بنام تنبیہ الضالین و ہدایۃ الصالحین مطبوعہ مطبع سید الاخبار دہلی مولفہ یکی ازین طائفہ کہ سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت نکیر و نہایت نفرین بر منکران تقلید دران نمودہ و مناقب ابو حنیفہ و حنفیہ و تحسین تقلید ابی حنیفہ بکمال نوشتہ و مہرہای و دستخط علمای عرب و سند و ہم خلفای امیر المومنین نقل

بیہودہ دران می گوید مولوی کریم اللہ دہلوی نی کہا کہ یہ لوگ اسمٰعیلی ہین مولوی اسمٰعیل کی
تقلید کرتی ہین وہ بہی ایسی تہی مگر سچ یون ہی کہ انکا یہ گمان فاسد او محض ظلم وکذب کا
وہ ہرگز ایسی نہ تہی بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چہوڑ
دیا تہا وہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نی انکی شہادت
کی بعد انکا کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بہی بسبب ناسخ منسوخ کی کہ انہون نی رفع یدین آخر
عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ تہا موافق مذہب اہل حدیث کی کہ پیغمبر نی فرمایا العبرۃ بالخواتیم
واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال وتقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسی نہ تہی
خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد وکسانیکہ بگوش خود ہا از زبان شان شنیدہ اند وگفتگو
نمودہ اند چگونہ باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چہوڑ دیا تہا اولا کہ باقول اول مناسبتی ندارد چہ ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسی
تہی ورنہ مباحثہ با علما حنفیہ چرا رو میدارد واگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چہ معنی دارد تا نیا
نمیگوید کہ بعد مباحثہ ترک تقلید ومقلد کدام امام گردیدند وازمذہب سابق رجوع کردند وازان تبری
وتائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند وظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
ورجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدد واند غیر از رجوع ازان مذہب خصوصا
در رسالہ اصحاب تقیہ وذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ در ہمین خصوص رفع یدین در حجۃ اللہ

نوشتہ اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انہ لا ینبغی للان
ان یثیر علی نفسہ فتنۃ عوام بلدہ وھو قولہ علیہ السلام لولا حداثۃ قومک لنقضت الکعبۃ قول الیسی لوگون
کو جو باتی تو گور پرستوں سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستوں کو مردود کیا انکو بھی مردود کر
چھوڑتے ای عزیزان ہمہ آوردہ او واخبار پروردہ اوست اگر نمیدانی واعجبا واگر دانستہ میگو
وا اسفا قبل از ظہور فتنہ اسمعیلہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود این ہمہ غوغا ہمان کار دراز
شما برپا نمود قولہ تنویر العینین اگر میدانی صاحب چرا نمیگوئی کہ از آن او ہست یا نہ اگر نمیدانی چرا
تحقیق نکردی و خود حیران و میان چرا قصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پنا در زبان دراز خود مشہور کردہ گفتگو ما در ان افتادہ تشکیک را در ان راہ نیست و ہم صرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل میگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ برکا نیابواسطہ اش بہا و یضلالت افتادہ
ثابت نگردد قولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مگر سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمٰعیل
بر توبہ از انکار تقلید و توہین و تکفیر مجتہدین و مقلدین و تبری از سایر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام طلام الیتام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہار رم را اعتقاد
ظاہریہ دو ہابیہ بر کران و اعتقاد ندارند باین نہ بآن و در عمل و اظہار عقیدت موافق اہل السنۃ
و علتہ ردارہ درین فریق برین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحجیۃ

الت اسمعلیه بر این تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت که معبر است برحمت و این معنی
ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت و شقاق
امت اختلاف رحمت آنست که مسلوک است ما بین ائمه مجتهدین علماء صالحین ترجیح روات و
مرویات و تعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا نمیدارد و حصر حق بجانب
خود و قطع ببطلان جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بظن و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم
تکریم فیما بین دقیقه از جانبین فرو گذاشت نمی شود هر واحد همه را حق میدانند و این همه در عملیات
نه در علمیات که حق دران متعین است و اختلاف اسمعیله با اهل سنت نه ازان قبیل است بلکه در عقائد
و مسائل علمیه مستحبات اهل سنت در ملت اسمعیله کفر و بدعت شان منها این تخالف زاید است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جرئتیکه بر دیگری ندارند
اسمعیله را حاصل حاشا که یکی از جمله خرافات اسمعیله بزبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس اینها
با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کنند بحقیت مذهب امامیه و آنرا اختلاف رحمت انگارند
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقاید است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلوک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد چه جای آن

فریق

فریق نہ برین روش نہ بران طریق ازین سو رانده وزان سو مانده لا الی ہولاء ولا الی ہولاء
مذبذبین بین ذلک نہ سنی اند نہ اسمعیلی اما بدین جہت کہ از سفعہ موافقت اہل سنت قطعا
محروم و مضرت عقیدہ حقیت اسمعیلیہ با ایشان لازم و ملزوم وگلاب ہا می ناب حکم شراب دارد
این فرقہ ہم در شمار داخل اسمعیلیہ است

باب اول در عقائد نجدیہ

عقیدہ اول اعمال و افعال در مذہب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا این مسئلہ از خوارج
و معتزلہ بود کہ بادیان این مذہب مبتدع و بانیان این شر مخترع سنانہای زبانہا را آبہای تازہ
و فسانہای بی اندازہ افزودہ در معرکہ بیان آنچنان خشان و درخشان نمودند کہ گوی سبقت ازانہا
در ربودند بعضی افعال کہ نزد اہل سنت و جماعت بلکہ کافہ امت اجماعا باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروہ تحریمی یا مکروہ تنزیہی یا مستحب یا مباح یا سنت ہدی یا سنت زائدہ ہمہ را کفر می گویند
و این مسئلہ اصلیست عمدہ برای مذہب نجدیان و مبنی و متفرع علیہ تمام مسائل تقویۃ الایمان
ہرگاہ ثابت شود کہ آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاہر گردد کہ تقویۃ الایمان ہم کہ بران
متفرع است در مذہب سنت و جماعت مطرود است لہذا اول مذہب اہل سنت درین خصوص
و بحثیکہ با معتزلہ و خوارج رفتہ است از کتب عقائد نقل می کنم و ازان بعد عبارت تقویۃ الایمان
نوشتہ بر اغلاط جزئیہ او تفصیلا تنبیہ نمودہ خواہد شد در مذہب جمہور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و بس است اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در حالت اکراه، شرح عقائد
نسفی نوشته الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولابد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مؤمن عند الله وان لم یکن مؤمنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه با نعدام ناخن
و موی بدن منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبدالحق در
شرح سفر السعادت نوشته و انکه از علماء محدثین مشهور شده که الایمان تصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان بخالف جمهور
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطا محض و غلط صریح است کما صرح به انتهی ملخصا
ومرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف

معتزله گویند مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا ادخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل
الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم ازانجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقید امر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال بآیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده المراد من لم یحکم بشیء مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بحده دلائل

مخالفین را آیه وحدیث که الثر ان بر سنه تحدید را بر نقل نموده از همه جواب داده است و
مرتکب کبیره را منافق گویند و دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد خلف واذا حدث
کذب واذا اتمن خان نقل نموده جواب داده بود متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود برو احکام اخروی و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهرے
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة در مقام امر یست آخر یجب الاطلاع
وان فرق در رکن وجزء وعلت وسبب وشرط وعلامت که بسبب عدم اطلاع بران در انواع شنائع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فما
یقوم به الشیء وقد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار رکن زائد والتصدیق
رکن اصلی فانه ان کان الاقرار رکنا لزم من انتفائه انتفاء المرکب قلت الرکن الزائد شیء
اعتبره الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بناء علی ضرورة جعل الشارع عدمه عفوا و
اعتبر المرکب موجودا حکما وقولهم للاکثر حکم الکل من هذا القبیل ونظیره اعضاء الانسان
فالراس رکن ینتفی الانسان بانتفائه والید رکن لا ینتفی بانتفائه ولکن ینقص وکفر حکم

ایمان است در مواقف نوشته و هو عند کل طائفة مقابل بما فسر به الایمان فقالت الخوارج
کل معصیة کفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما یدل علی الجهل بالله
ووحدته وما یجوز علیه وما لا یجوز علیه والجهل برسالة الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات دالة علی ذلک فهو کفر ومنها ما لا یدل علی ذلک وهو قسمان قسم یخرج مرتکبه الی منزلة
بین المنزلتین ویعبر عنها بالکبائر ومنها ما لا یخرج ککشف العورة ویسمی بالصغائر بالجمله بر عقیده
اہل سنت حکم ایمان وکفر بی تصدیق واقرار راست نمی نشیند وہرجا کہ لفظ کفر وشرک در احادیث
وآیات وروایات وارد گردیده کہ خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
واکابر اہل سنت ازان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز وتاویل یا بہ بودنش متروک الظاہر یا
استدلال بمعارض قوی وامثال ذلک جواب داده اند واضح باد کہ این طائفه مستحدثه
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاہی بر کتب فقه تبرای کنند ووقت
مصلحت بان استناد می کنند درباب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند وآنرا عمده دلائل خود
میدانند تنبیه براین مغلطه ضروریست اول کہ ہر مسئله را از محلش باید دید ما از کتب اصول مذہب اہل سنت
با دلائل ومعارضات نقل کردیم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواہد داد دوم در فن
فروع ہم طرق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بہوای نفس از مقررات آنست کہ متون
مقدم بر شرح وشروح بر فتاوی روایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در تحقیقات ہم بدان اعتراف است در رساله سائل در مسئله طواف قبر نوشته ہرگاه
ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیر جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر نیاز نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقہا است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و ہرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم ہمان اصحاب فتاوی در ہمان باب و کتاب یا جای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر مگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این جا تفرقه
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه ہذا ان لا یبادر بتکفیر
اہل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت ہذا لتصیر میزانا فیما نقلته
فی ہذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس ہذه المسائل
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد

یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة ومع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف ولو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها وقد الزمت نفسی ان
لا افتی بشئ منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما ما
ثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر ولذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم ویقع فی کلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام
الفقهاء الذین هم المجتهدون بل من غیرهم ولا عبرة لغیر الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الکفر لغة الستر وشرعا تکذیبه صلعم فی شئ مما جاء به من الدین ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی
بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتی بالتکفیر فی شئ منها الا ما اتفق علیه المشائخ کما سیجئ قال
فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئ منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا یفتی
بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف ولو کان ذلک بروایة ضعیفة
کما حرره فی البحر وعزاه فی الاشباه الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در ذیل قول استحلال
المعصیة کفر اذا ثبت کونها معصیة بدلالة قطعیة می نویسد والجمع بین قولهم لا نکفر احدا
من اهل القبلة وقولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرویة او سب الشیخین او لعنهما

واما بان ذلک مشکل کما قال شارح العقاید ولذا قال شارح المواقف ان جمهور المتکلمین والفقہاء
علی انہ لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار
امامتہما کفر ولا شک ان ہذہ المسئلۃ مقولۃ بین جمہور المسلمین فالجمع بین القولین المذکورین مشکل
ووجہ الاشکال عدم المطابقۃ بین المسائل الفرعیۃ والدلائل الاصولیۃ التی من جانبہا اتفاق
المتکلمین علی عدم تکفیر اہل القبلۃ المحمدیۃ ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی مع جہالۃ
قائلہ وعدم اخبار دلائلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ
القطعیۃ علی ان فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیۃ وخفیۃ فلا یفید قول بعضہم انما ذکروہ
بناءً علی الامور التہدیدیۃ والتغلیظیۃ وقد تصدی الامام ابن الہمام فی شرح الہدایۃ للجواب
عن ہذا الاشکال حیث قال اعلم ان الحکم بکفر من ذکرنا من اہل الاہواء مع ما ثبت عن ابی حنیفۃ
والشافعی من عدم تکفیر اہل القبلۃ من المبتدعۃ کلہم محملہ ان ذلک المعتقد فی نفسہ کفر فالقائل بہ قائل
بما ہو کفر وان لم یکفر بناءً علی کون قولہ ذلک عن استفراغ وسعہ مجتہدا فی طلب الحق لکن جزمہم
ببطلان الصلوۃ خلفہم لا یصح ہذا الجمع اللہم الا ان یراد بعدم الجواز خلفہم عدم الحل ای عدم حل ان
یفعل وہو لا ینافی صحۃ الصلوۃ والا فہو مشکل انتہی ولا یخفی انہ یمکن ان یقال فی رفع الاشکال
ان جزمہم ببطلان الصلوۃ خلفہم احتیاطا لا یستلزم جزمہم بکفرہم الا تری انہم جزموا ببطلان
الصلوۃ مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمہم بانہ لیس من البیت بل حکموا بوجوب

قطعیۃ

فیہم انہ منہ فاوجبوا الطواف من ورائہ دیم در شرح فقہ اکبر نوشتہ و فرق بین نفی العام
و نفی العموم والواجب انما ہو نفی العموم مناقضۃً لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب و طوائف
من اہل الکلام والفقہ والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقاد البدعیۃ
وان کان صاحبہا متاولا فیقولون یکفر من قال ہذا القول لا یفرقون بین المجتہد المخطی وغیرہ و
یقولون بکفر کل مبتدع وہذا القول اقرب الی مذہب الخوارج والمعتزلۃ فمن عیوب اہل البدعۃ
انہم یکفر بعضہم بعضا ومن ممادح اہل السنۃ یخطئون و لا یکفرون ازینکہ نقل نمودیم ظاہر گردید
کہ مذہب مختار جمہور فقہا و مجتہدین و متکلمین و ائمہ مسلمین عدم تکفیر است و ہمانست منصوص
متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کنندہ منسوب بعدم فقاہت و فساد عقیدت است جہال مردم
از ہمان کتب فتاوی کہ در صور مناسبہ مذاق خویش در باب تکفیر استناد می کنند در ہمان
کتب حاکم تکفیر نسبت امور مسطور کہ مخالفین ہم لا محالہ تکذیب و رد آن روایات می کنند یکی
ازین طائفہ در قرب ہمین ایام کہ فصول عمادی بدستش افتادہ بود در مسئلہ ذبح برای قادم
وغیرہ بان استناد می نمود و درین باب غلو داشت روزی مطالبہ تصحیح نقل نمودیم بدین تقریب
کتاب را حاضر آورد از دست او گرفتہ جائیکہ تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمہ
نوشتہ است آن مقام را برآوردہ پیش کردم مضطرب ماند بر زبانش جاری گردید کہ احکام
تکفیر ہمچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست نیم اندراج خوارج و معتزلہ در حنفیہ زاید از حد است

وقت کسیکی دہائی دیتا ہی کبہی باتون مین کسیکی نام کی قسم لیا تا ہی غرضکہ جو کچہہ ہندو اپنی بتون سی
کرتی ہین وہ سب کچہہ یہہ جہوٹی مسلمان اولیا اور انبیا اور امامون اور شہیدون سی اور فرشتون اور پریون
سی کر گذرتی ہین اور دعوی مسلمانیکا کئی جاتی ہین سبحان الله یہہ مونہہ اور یہہ دعوی سچ فرمایا الله صاحب
نی سورہ یوسف مین وما یؤمن اکثرہم بالله الا وہم مشرکون اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک
کرتی ہین فائدہ یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا رکہتی ہین سو شرک مین گرفتار ہین ببیند کہ صرف
باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ اول آیہ در اول باب کتاب یعنی وما یؤمن اکثرہم بالله الا وہم
مشرکون را بر دعوی کراست نمودہ ہمان آیہ است کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد این آیہ کریمہ را معتزلہ در رد
اہل سنت آوردہ اند و اہل سنت ازان جوابہا دادہ اند کہ مراد از یؤمن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است
چنانچہ این بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال کہ شرک
را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتی ہین کہ ہم تو شرک نہین کرتی
بلکہ اپنا عقیدہ اولیا انبیا کی جناب مین ظاہر کرتی ہین شرک جب ہوتا کہ ہم انکو الله کی برابر سمجہتی بلکہ
انکو الله کا بندہ جانتی ہین اور اوسیکا مخلوق اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
اور اوسیکی مرضی سی عالم مین تصرف کرتی ہین اور انکا پکارنا عین الله کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنی
عین الله سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ الله کی پیاری ہین جو چاہین سو کرین اور اوسکی جناب مین ہماری
سفارشی ہین اور وکیل اور اونکی ملنی سی خدا ملتا ہی اور اونکی پکارنی سی الله کا قرب حاصل

ہوتا ہی اور جتنا ہم اونکو مانتی ہین اتنا اللہ سی نزدیک ہوتی ہین اور اسطرح کی خرافاتین بکتی ہین
وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پریکو یا کسی کی جھوتی یا سچی قبر کو یا کسیکی تھان یا
کسیکی چلی کو یا کسیکی مکان کو یا کسیکی تبرک کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کری یا رکوع کری یا اوسکی
نام کا روزہ رکھی یا ہاتھ باندہ کر کھڑا ہووی یا جانور چڑہاوی یا اونکی نام پر مال خرچ کری
یا ایسی مکانون مین دور دور سی قصد کر کر جاوی یا وہان روشنی کری یا غلاف ڈالی یا چادر
چڑہاوی یا اونکی نام کی چھڑی کھڑی کری یا اونکی قبر کو بوسہ دیوی یا مورچھل جھلی یا شامیانہ
کھڑا کری رخصت ہوتی وقت الٹی پاون چلی چوکھٹ کو بوسہ دیوی ہاتھ باندہ کر التجا کری مرادین مانگی
مجاور بنکر بیٹھہ رہی وہانکی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتین کری سو اوسپر
شرک ثابت ہوتا ہی ببینید کہ صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ ودر آخر کلام تعمیم نمودہ
پہر خواہ یون سمجھی کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یون سمجھی کہ انکی اسطرح تعظیم کرنی سی اللہ خوش
ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلین کہول دیتا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
از امثال ہمچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین است مذہب خوارج و بانجا اہل سنت
مذہب خوارج را رد کردہ اند ہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ است باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای
غیر خدا از ہمہ اظہر و در تحقیقش ہمہ مشتہر حاصلش اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ

بقیه

عبودیت یعنی غیر را معبود دانسته و آن را خدا نموده سجده نماید آن شرک است سجده تحیت که در شرایع سابقه
جایز بود درین شریعت ممنوع است اگرچه بعضی فقها در بعض جا بجواز آن رفته اند مگر مفتی به و مختار
حرمت است و بنا برآنست که سجده تحیت شرک نیست پس اگر شرک می بود در شرایع سابقه هم جایز نمی
شد چنانچه آدم را سجده و والدین و اخوان یوسف یوسف را سجده منصوص قرآن است و از کمال سفاهت است
آنچه در تقویة الایمان نوشته اور جو کوئی یہ بات کہے کہ اگلے دینوں میں کسی کسی مخلوق کو بھی
سجدہ کرتے تھے جیسے فرشتوں نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو
تو ہم بھی اگر کسی بزرگ کو کر لیں تو کچھ مضائقہ نہیں سو یہ بات غلط ہے آدم کے وقت لوگ
اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے چاہیے کہ یہ بھی اپنی بہنوں سے نکاح کر لیں الی آخرہ پایان
نفهمید که حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر و شرک چیزی دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن درین است که در همه ملل و ادیان
و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و این قیاس بس
البلاهة و بلادة است ارتکاب افعال محرمه این شریعت بعد اباحت آن در شرایع سابقه خیال
شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جای دیگر در همان تقویة الایمان
می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده تحیت در
شرایع سابقه شرک نیست وانچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند که دین ازان تحول است

چیزی بطور ضرورت و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان مناسب نمود که اسمعیل را زعم
شده و دیگر در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر زمین نهادن به دو طور واقع می‌شود یکی آنکه برای ذات حق عبودیت باشد
و این قسم در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیرا که از موجبات عقلیه است و محرمات عقلیه
به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی‌شود و دلیلش آنکه این تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل
کسی سزاوار است که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافته نمی‌شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و سر خم کردن و این معنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است
گاهی جایز و گاهی حرام در امتهای سابقه جایز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالکل اطلاق نوشته داد خواه یوں سمجھی خواه یوں سمجھی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی و چونکه در سجده تحیه
ذکر و چاکر الان اسمعیلیه را مرد معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است پراو دیگر شواهد ضرور
نیست در مائة المسائل ببینید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحیه احرام و سجده عبادت را شرک
نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده اعلی است هر گاه آن هم
مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده کش چه رسد صاحب مائة مسائل تفصیل و انحصار کرده

و سجده تحیه و طواف را حرام نوشته در تقویة الایمان همه را شرک قرار داده و حق آنست
که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است متقارب بتقبیل و کراهة این اشیا
مختلف فیه بین الفقها و همچو امور باعث تکفیر و تفریق بر مرتکبین هم نمی تواند شد چه جای تکفیر
چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد جماعتی رجحان بجانب عدم استحباب
است و فقیر هم بهمین مسلک سالک است اسمعیل و اتباعیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبره در آید دوگانه ادا
بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا
در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی
و بعض سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید یا رب
بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح مادامیکه انشراح
یابد این بکند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب حسب تقریر
والد خویش بر قبر حضرت خواجه باقی بالله قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا
قدس سره و دیگر بزرگان بوسه میدادند و می گفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم
بعد ممات بر قبر شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه

است و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری در دهلی بعد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان وغیره و مولوی
مخصوص الله وغیره اعیان مجمع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند
مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اول برین امر مواخذه نموده بودند که اکابر را بوسه بر قبور بزرگان
میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آنوقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله
یا چادر چڑہاوی یا انکی چہڑی کہڑی کری یا مورچہل جہلی یا شامیانہ کہڑا کری محصل عو
اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کارها
برای غیر خدا کند مرد مشرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود درین کارها
این چهار چیز را هم بشنید چه جرات افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها
را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادة وضع نموده و در انجا بر اکثر
دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده داد نیز باین سرکشی داده بطور خود
هم احداث نکرد این سوء نیت اسمعیل را باید که باثبات دعوی خویش پردازند و الا تو در همانند داخل بوده نشر
در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل
می بود بالضروری می رسید که شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہی کہاں کہڑا کری عرش پر یا
خانہ کعبہ پر کہ وہ بہی بلندی اور یہہ عبادت کبہو کسیکو نصیب بہی ہوئی یا نہیں اور خدا کی

نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا بہی طریقہ پوچہنا ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ ہر معاملہ جا و بیجا
کہ مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکہ شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ می شد ناگوار افتاد رخصت
مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت عادۃ بود بہ حکم کراہت و تحریم نمکین کین معظمین معظمین نگردیز
بی حکم تکفیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لہذا این
نوع کلام تفوہ نمودہ حال شامیانہ بر قبر انبیاء در باتیہ مسایل نوشتہ شامیانہ و قبہ استادہ
کردن بر قبر مکروہ و ممنوع کما یظہر من الروایات وفی البخاری و رأی ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن
فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر
و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط و قبہ را و عمر رضی اللہ عنہ برپا کرد بر قبر زینب
بنت جحش و عائشہ بر قبر برادر خود محمد بن حنفیہ بر قبر ابن عباس و فاطمہ بنت حسین بن علی
کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر
تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است روایت نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا
اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ
داشتن قبور متبرکہ و کشادن برای زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتی وقت الٹی پاؤن
چلنا از ہمان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فقہای نویسند استحسنہ
المشائخ قولہ ہاتہ باندہ کہڑا ہونا دلیل این نحوی کہ در فصل چہارم حدیث من سرہ

ان تقبل یدان نبی قیاماً فلیتبوّأ مقعده من النار است و بس که در بیان آن ماند ستری بہار
بر سوء دو دیده و سرزدی تحقیق ظاہر که معنی حدیث را باد خویش مناسبتی نیست شیخ
عبد الحق در ترجمۂ مشکوٰۃ نوشته از ینجا معلوم می شود که مکروه و منہی عنہ دوست داشتن
بر پای استادن مردم است بخدمت بطریق تکریم و تعظیم و انچه که بر ین وجه نبود مکروه نباشد
انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمۂ کتاب حج فی زیارۃ قبر النبی
صلی اللہ علیہ وسلم می نویسد ویقف کما یقف فی الصلوٰۃ الخ کذا فی الاختیار شرح
المختار شیخ در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در انجناب
با عظمت دست راست بر دست چپ نہند چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علمای حنفیه
است تصریح باین کرده انتہی قوله مجاورین کرشته ہمی در مجاورت مکه معظمه اختلاف است در
فتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراہۃ المجاورۃ بمکۃ وعدمہا فذکر بعض الشافعیۃ استحبابہا
استحبابہا الا ان یغلب علی ظنہ الوقوع فی المحظور وہذا قول ابی یوسف ومحمد وذہب ابو حنیفہ
ومالک الی کراہتہا وکان ابو حنیفہ یقول انہا لیس بدار ہجرۃ و در بحر عمیق مذکور ولہذا کان عمر رضی
عنہ یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرۃ ویقول یا اہل الیمن یمنکم ویا اہل الشام شامکم و
یا اہل العراق عراقکم و حسن مجاورۃ مدینہ منورہ باحادیث صحیحہ و آثار صریحه ثابت عن ابی ہریرہ
رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینۃ وشدتہا احد

من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیمة رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی
علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بہا فانی اشفع لمن یموت بہا رواہ احمد والترمذی
قولہ ہانکی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینة بعد باب حرم مکہ
موجود المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیہ حدثا او آوی محدثا فعلیہ لعنة اللہ والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل الخ متفق علیہ ان ابراہیم حرم مکة وجعلہا حراما وانی حرمت
المدینة حراما ما بین مازمیہا ان لا یہراق فیہا دم ولا یحمل فیہا سلاح ولا یخبط فیہا شجر الا العلف رواہ
مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون دور تحریم وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسی
از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ در ترتب احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف است جریرہ بیدینی
زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ نحریہ می نمایند خذلہم اللہ قولہ دور دوسری قصد کر جاوی سفر برای زیارت
قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ قال مشائخنا
من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی وشرح المختار انہا قریبة من الواجب لمن لہ سعة روی
الدارقطنی والبزار عنہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءنی زائرا لا تعملہ حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان
اکون لہ شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی والطبرانی من حج فزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی
بالجملہ اگر استقصای این باب کردہ آید دفتری گردد در حدیث شد رحال استثنا نیست مباحث
است نزد اہل حق وچون این مبحث را در رد الحجبات بہ تکمیل رسانیدہ ام درینجا از تفصیل عطف

عنان نمودہ و امداد ابن تیمیہ و عقیدہ بدمذہبان براہ شدند و در فتنہ کلام و تشکیکاتش مردود و مخذول
و شومی این کلام انچه بانجام یافت در مقدمہ چیزی ذکر کردیم در مواہب لدنیہ نوشتہ و من نذر الزیارة
وجبت علیہ کما جزم بہ ابن کج من اصحابنا و عبارتہ اذا نذر زیارة قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم لزمہ
الوفاء وجها واحدا قولہ مراد مانگی دعای زائر از جناب الٰہی برای خود و برای سبب در شرح آمدہ
باشعور کہ الٰہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این دو جملہ از مائة المسائل است و دعای
زائر بایں طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الٰہی عرض کنید کہ حاجت من بر آید در مذہب حق از
افعال و اقوال و تقاریر صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ سلمین و علماء مذاہب بعد از متقدمین و متاخرین
تا شاہ ولی اللہ و شاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع شر مگر بگیہای مائة و اربعین آنرا بخوبی
ظاہر نمودہ ام شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنا بریں است کہ از اولیاء مومنین و دیگر مومنین انتفاع و استفادہ جاریست و انہا را افادہ و
اعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیروں کو اور پیغمبروں کو اور اماموں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو
اور پریوں کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل اصلا
شرک نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی و بلا اعتقاد امثال این افعال
شرک شدن نمی تواند بلکہ مامور در شرع وارد اذا اراد عونا فلیقل اعینونی یا عباد اللہ من کان
لہ ضرورة فلیتوضأ و لیصل رکعتین ثم یقول اللہم انی اسئلک و اتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی ہٰذہ لتقضی لی اللّٰهم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین آمدہ
ملا علی قاری در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورہ انشقت نوشتہ اند بعض از خواص اولیا
اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند درین حالت تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت
کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از آنہا
می نمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از آنہا می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا در آن وقت ہم
مترنم باین مقالات است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن + قولہ اور ایکی منتیں مانتی ہیں اور حاجت
بر آنیکی لیئی نذر و نیاز کرتی ہیں خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاہ عبد العزیز صاحب
بتفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر را دید باید و طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما
از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر بر اینکہ این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران باشد و اولی آن ترک اولی است
اما حرام نمی توان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلام صاحبا گفتند شاید آنست و اگر از الفاظ
مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست انتہی ملخصا
در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق ناخذ ہو کو رفیع الدین در
رسالہ نذر در مزارات اولیا نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند آری نذر شرعی قسمی از آن
گاهی می باشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برای اولیا است حرام است و اگر بتصور
است نه بحقیقت بر یکی از این سه وجه مباح است آلهی مراد من حاصل شود نذر تو بخدام الصالح
رسانم یا بطوریکه یا حضرت در جناب الهی برای من شکل دعا کنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی اینقدر طعام یا انقدر رسانم تا ثواب آن بنام تو بشا گردد یا گوید الهی برکت فلان
بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتهی
ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازینست که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران
و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین رسوم است انتهی
بالجمله افعالیکه در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را اینجا
خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا اثبات چه رسد و چیزهای که ذکر نموده
در آن شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزی دیگر و تخصیص چیزی دیگر دلیل باید که موافق
دعوی باشد و نصیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی
باشد نه اینکه لغوعلی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب بحث بیگانه بهذیان سرا
پردازد تعرض بتفصیل هر هر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است منظور می شود چنین

وقت

وقت رخصت نمیدہد از ان اعراض نمودہ شد فاما از انچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان
بے توان برد و باید دانست کہ کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بودہ است کہ بودن آن معصیۃ بدلایل
شرعیہ ثابت و شارع آنرا امارۃ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن شیطان افعالی را
کہ حسن و استحباب آن از دلایل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان فرمودہ ہم کفر و شرک قرار
دادند حالا میخواہیم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ دہیم بیانش اینکہ شرک را چہار
قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اور کو ثابت کرنا اس عقیدہ سی آدمی کافر
ہو جاتا ہی خواہ یون سمجھی کہ یہ بات انکو اپنی ذات سی حاصل ہی خواہ اللہ کی دینی سی غرض اس
عقیدہ سی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اور کو
ثابت کرنا محض شرک ہی خواہ یون سمجھی کہ ان کامون کی طاقت انکو خود بخود ہی خواہ یون سمجھی کہ اللہ
نی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح سی شرک ثابت ہوتا ہی تیسرا شرک فی العبادۃ یعنی اللہ
کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھی کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کی لایق ہین یا یون سمجھی کہ
انکی اسطرح کی تعظیم کرنی سی اللہ خوش ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلیں کہول دیتا
ہی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی چوتہا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کی کامون مین
جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہی سو غیر کی کری ہمین است خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمین مطالب
آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام [illegible]

شیخ نجدی بر آن نموده است ما اول غلطی بیان شرک ثابت میکنیم و اقتصار می نمائیم بر نقل کلام
او باید دانست که شاه ولی الله در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از ان بکن فیکون می شود یا علم ذاتی غیر از اکتساب
بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفا مریض یا لعنت کردن شخصی
و ناخوش بودن از وی تا بسبب آن لعنت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر
امور عظام هیچکس را شریک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرماید هیچکس را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود گمان
میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان
را در امور جزئیه تا وقتیکه حاکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف میکند و خود بامور
جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سایر بندگان بایشان می کند و شفاعت ایشان در باب خادمان و
متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت
داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان
خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیرا
باید و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت

در

در امور ضروریہ بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتہا از سنگ و صفر و رویین و تمثال الخ
تراشیده قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود
معبود انگاشتند و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ رابعاً بیان شناعت عبادۃ اصنام
و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب سوق است برای
کسانیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین فرعوا الی
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا العبادۃ من سائر
خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد
من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما
بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا تفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ ہولاء لیقربوا
الی اللہ زلفی و قالوا ہولاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیہ یدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہولاء فخلف من بعدہم خلف فلم یفطنوا
للفرق بین الاصنام و بین من ہی علی صورتہ و ظنوہا معبودات باعیانہا و لذلک رد اللہ تعالی
علیہم تارۃ بالتنبیہ علی ان الحکم و الملک للہ خاصۃ و تارۃ ببیان انہا جمادات الہم ارجل یمشون بہا
ام لہم اید یبطشون بہا ام لہم اعین یبصرون بہا ام لہم آذان یسمعون بہا در تفسیر عزیزی نوشتہ
و استعانت بایں چیز نیست کہ توہم استقلال آن چیز در وہم و فہم ہیچکس از مشرکین ہند نیست

نمیگذرد این قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک
مشرکین جاگرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سایره و امثال ذلک
و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط
استعانت نوشته ملائکه و ارواح و انبیاء را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد
و نذر و قربان و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و
عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو نکرده آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه
از انجمله کسانیکه در دفع بلاء دیگری را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع می نمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع
رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر
می شوند و موحدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و یا دعای
صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان
ایشان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر اقسام سحر را اولیای امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه اصلاح نموده شرک و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسماء عظام الهی و آیات
فرقانی و اصلاح قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را

مسخر

مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بی شایبه کفر و شرک بالعظیم غیر الله بلکه بحکم
و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیا است که اکثر او سیمی بتسخیر زبان
بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت
است که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق همت متکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سر آن مبنی
بر تراست روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم تعمق است
در خواص ایات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر او فاق مبارکه
و قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب محدوده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب
تعویذات و خواص اسما و سور قران مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به
تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز
تعمق میکنند و در آن ذکر الله را ممزوج می سازند بالجمله وجه قبح سحر همین است که منجر بکفر و شرک و
اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله
و انهماک در دیدن اسباب بحیثیکه از مطالعه قدرت مسبب غافل سازد می شود چون این وجه قبح
بالکلیه زائل شود پس به از حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان جرا قیحرا و ان شرا فشرا

من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون آیه پنجم قل لا املک لنفسی
نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله مجملا این آیات عظام آوردن کریمه ومن اضل الی آخره را
درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق مفسرین توبیخ عبده اصنام است
در تفسیر بحر الرجان نوشته ای لا احد اضل ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا
قدرة لها علی استجابة دعائهم وهمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چهار آیه کریمه حاصل همه
اینکه علم غیب خاصه خدا است در آن کلام نیست کلام در مغیبات ومخترعات اوست که آیات
مذکوره هیچ علاقه ندارد بالجمله محتمل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی وعادت این فرقه
است که یک لفظ از جای گرفته بمؤدای یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض
نمود در تفسیر آن لفظ هم مخالفت سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده بهره در اینها
می کنند لهذا ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرانی است
یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیل چگونه درست شود و اتحاد که ایمان بجمیع کتاب مقتضی
تطبیق وتحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزی است
که از ادراک حواس ظاهره وباطنه غایب باشد نه حاضر تا مشاهده و وجدان دریافت شود
واسباب وعلامات آن نیز در عقل و فکر در نیاید تا بداهة و استدلال فهمیده شود و این غیب بمخلوق
می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب است وعالم اصوات ونغمات والحان شهادت

وپیش

وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتہا الم گرسنگی وتشنگی غیب است ودوزخ و
بہشت شہادت ولہذا این قسم را غیب اضافی گویند وانچہ نسبت بہمہ مخلوقات غائب است
غیب مطلق است مثل آمدن قیامت واحکام کونیہ وشرعیہ بارتیعالی در ہر روز ودر ہر شریعت
ومثل حقایق ذات وصفات او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی
نامند فلا یظہر علی غیبہ احداً یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود ہیچکس را بوجہی
کہ رفع تلبیس واشتباہ وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطا واشتباہ اصلا
نماند وہمین اطلاع دادن کذائی است کہ اورا اظہار شخص بر غیب توان گفت الی آخر ما قال
صاحب کشاف بنا بر مذہب اعتزال خود در تحت این آیہ نوشتہ وفی ہذا ابطال الکرامات
لان الذین یضاف الیہم ذا انکانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل آہ لکن باوجود ادعای
دانشمندی اینحرف از ولبسیار بعید واقع شدہ زیرا کہ این آیہ نفی اطلاع بر غیب بوجہیکہ رفع
تلبیس واشتباہ بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان می کند نہ نفی اطلاع بر غیب مطلقا چہ جای
آنکہ کرامات دیگر را ابطال نماید ودر تفسیر گذشت کہ اظہار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظہار غیب
بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید واولیارا اگرچہ اظہار بر غیب حاصل نیست
اما اظہار غیب برایشان جایز وواقع است الخ وہم درانمقام نوشتہ وبعضی از ایشان گفتہ اند
کہ حصر بملاحظہ قید اصالۃ است یعنی بالاصالۃ اطلاع بر غیب خاصہ پیغمبران است واولیارا اطلاع بر

بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و اینضا فیه و بعضی از قدمای مفسرین اہل سنت
گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بدلیل
صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل
است و او شان رسول نیستند دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا
بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب می شود نه
دیدن نقوش و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل می گردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر
منقول است پس اختصاص و حصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته الغیب مبادی و لواحق
فمبادیه لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض
احبائه لوح علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا اضافیا وذلک اذا تنور الروح
القدسیه وازداد نورها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن
صداء الطبیعة والمواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء
قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی

بل تجلی جنسه الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی و بعد از
ابیات و آیات شروع نموده بذکر احادیث اول ازان حدیث قالت احدیهن و فینا نبی یعلم ما فی
غد فقال دعی هذه و قولی بالذی کنت تقولین جای تامل است که درین حدیث صرف حکم ترک
کردن آن قول است و بس نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر تجدید
ایمان و توبه بلکه در شغلیکه بودند آنرا هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث بیفایده است دوم
از عائشه فمن اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم درین حدیث
حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سوم والله لا ادری و انا رسول الله
ما یفعل بی و لا بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل مجهول
المحمل که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال است آیات
محکمات و احادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته صاف و صریح
موجود و لسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک
ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا خطیبهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا ایسوا و لواء الحمد
یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی
یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک و لا نسوءک و عن جابر قال قال رسول الله

الله صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن
والحسین سید اشباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذی و حدیث عشره مبشره مشهور است الغرض اگر
استقصار این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابی مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
وانما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخرا والبعد انقطاع
عن نص جبرئیل اجمالا که عدم افاده اولهم عائشة رض واضح گردید باز بر سر اصل سخن می آیم
که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا و آنچه
دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل بر دا
وحالش نیز معلوم گردیده که غیب افنائی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است
و اظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که یکبارگی راه بسی شرک ثابت ہوتای
کر اُن کو ایسا سمجھا کہ دور نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں تحکمی است غلط محض و محض سمع
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خدا است دیگر انرا چنین فهمیدن شرک است
تعالی آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیاء و امکنه
نسبت واحده است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع است همین قرب مکانی
نیست در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده است و بکر بنده در افعال مکانی و قرب زمانی

با حضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور است بدرجه و منزلت و رضامندی و خوشنودی
و بس همین است مذهب اهل سنت انتهی پس غیر متصور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت
نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که
روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و چند عبارات
موید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة
شرح حدیث نوشته قال القاضی و ذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق
البدنیة عرجت و اتصلت بالملاء الاعلی و لم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار
الملک و فیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال
ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء و الارض موافق اصطلاح این جماعه شرک خواهد گردید
نعوذ بالله من هذه الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام
احیا را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خدای عز و جل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا همچنان در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر کرده در ان فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار

علیہ الخ وآیہ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ وآیہ کریمہ ویعبدون من دون اللہ ما لا یملک
لہم الخ وآیہ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ وآیہ کریمہ قل الذین زعمتم من
دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات کریمات ہیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی کہ در اول
کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یوں سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت اوسکو خود بخود
ہی خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوسکو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما
از کلام او نقل کردیم کہ محذور در تصرف بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارت بیفائدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ و خود
نوشتہ کہ مشکوۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث باب توکل در باب شرک
عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا و اولیا خالی از جنون نیست حدیث
دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اہلکہ ومن
توکل علی اللہ کفاہ الشعب این جراتی است بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود
و سند شرک است آیا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا
حتی یسال الملح وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع با مبحوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قریشا فخص فقال یا بنی کعب انقذوا
انفسکم من النار فانی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخرہا قال یا

فاطمة انقذی نفسک من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من الله شیئا
دربیان اینحدیث عجب جرئتی نمود که انی لا املک لکم من الله شیئا و لا اغنی عنکم من الله شیئا را
ترجمه نمود مین نهین کام آتا تمهارے الله کے یهان کچهه عدم مناسبت ترجمه بالفاظ حدیث ظاهر
است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار کسی از اهل قرابت پیش خدا کار مومن
نیست در تفسیر عزیزی روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من اشفع
من امتی اهل بیتی ثم بنو هاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از
حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمک فانه یحوطک
ویغضب لک قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار
به بینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواند آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن
اهل بیت نبوی بجا نیست که محل خفا باشد یکگونه علاقه با نحضرت کار آمدنی است در شفاء
قاضی عیاض وغیره کتب حدیث از ابو بکر رض مرویست معرفة آل محمد صلعم براءة من النار و
حب آل محمد صلعم جواز علی الصراط والولایة لآل محمد صلعم امان من العذاب و درینجا امریست که خرافت
بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر و عیانست و آن اینکه در آیه کریمه قل بیده ملکوت کل
شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه
نموده بتصرف و از همان آیه کریمه صاف وصریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت

نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه نجدیه یعنی شرک فی التصرف
شرکیست که در مشرکین یافته نشد پس بند افاده نقیض مدعای کند و نیز نصب
اگر ختم الهی نیست چیست عبارت این مقام آنجناب نحلت گر با با کلام عقلا نسبت ظاهرا این
فرقه را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و سمین است ما را نبهم بدایات فصل
چهارم در رد شرک فی العبادة ذکر کرد اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و آیه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج
یاتوک رجالا الخ آیه پنجم او فسقا اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام
الله الواحد القهار الا انه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما مر
سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار رجال آن سابق
مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبایل من امتی بالمشرکین وحتی تعبد من امتی
الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد
اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعه

مطلب

وكان العرب يستدلون بها على ما يأتي وكان فيه تخمين وامارة دون اساس بل ربما كانت
الكفر بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرها الفال
يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلك القبائح ونفى العدوى لا بمعنى نفي
اصلها لكن العرب يظنونها اسبابا مستقلة وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب
انما تتم اذا لم يعتقد قضاء الله على خلافه لانه اذا اقتحم اتمه الله من غير ان يتحرم النظام والتعبير
عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والهامة تفتح باب الشرك غالبا و
كذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه الامور لا ان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف
والاحاديث متظاهرة على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت اصل
الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
لا يجوز الى التحمة في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احد انه قتل المدا وامر فيها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن
اشد نهي وصرح عمن اتى كاهنا ثم لا يستثنى من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر
الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوحيه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة
يعني ان الامر اذا تقرر في الملأ الاعلى يترشح منها رشحات على الملائكة السافلة التي استعدت
للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية

فلا تشکن ان النہی لیس معتمدا علی عدمہا فی الخارج بل علی کونہا مظنۃ للخطار و الشرک
کما قال عز من قائل قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما اکبر من نفعہما اما الانوار و النجوم
فلا یبعد ان یکون لہا حقیقۃ ما فان الشرع انما اتی بالنہی عن الاشتغال بہ لا نفی الحقیقۃ
البتۃ و انما توارث السلف الصالح ترک الاشتغال بہ و ذم المشتغلین و عدم القول بتلک
التاثیرات لا القول بالعدم اصلا و ان منہا ما یلحق بالبدیہیات الاولیۃ کاختلاف الفصول
باختلاف احوال الشمس و القمر و نحو ذلک و منہا ما یدل علیہ الحدس و التجربۃ و الرصد کمثل ما یدل ہذہ
علی حرارۃ الزنجبیل و برودۃ الکافور و لا یبعد ان یکون تاثیرہا علی وجہین وجہ یشبہ الطبائع فکما
ان لکل زرع طبائع مختصۃ بہ من الحر و البرد و الیبوسۃ و الرطوبۃ بہا یتمسک فی دفع الامراض
فکذلک للافلاک و الکواکب طبائع و خواص کحر الشمس و رطوبۃ القمر فاذا جاء ذلک الکوکب
فی محلہ ظہرت قوتہ فی الارض الا تعلم ان المراۃ انما اختصت بعادات النساء و اخلاقہن لشیء
یرجع الی طبعہا و ان خفی ادراکہا و الرجل انما اختص بالجراۃ و الجہوریۃ و نحوہما لمعنی فی مزاجہ فلا
تنکر ان یکون لحلول قوی الزہرۃ و المریخ بالارض اثر کاثر ہذہ الطبائع الخفیۃ و ثانیہا وجہ یشبہ
قوۃ روحانیۃ مشترکۃ مع الطبیعۃ و ذلک مثل قوۃ نفسانیۃ فی الجنین من قبل امہ و ابیہ فالاولی
بالنسبۃ الی السموات و الارضین کالجنین بالنسبۃ الی امہ و ابیہ فتلک القوۃ تہیا العالم لفیضان
صورۃ حیوانیۃ ثم انسانیۃ و بحلول تلک القوی بحسب الاتصالات الفلکیۃ انواع و اشکال

درہمان تقویۃ الایمان در حدیث السید ہو اللہ نوشتہ کہ لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکہ خود مالک و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود ہرچہ خواہد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن روا نیست دوم آنکہ از دیگران امتیاز داشتہ باشد باین معنی دیگران را گفتن درست است و باین معنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتہی ملخصا ہرچند این قاعدہ خاص برای تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیدہ مگر تمام بنای فساد را از بیخ برکندہ چہ ہرگاہ مقرر شد کہ بتعدد ارادہ معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بچہ سبب این قاعدہ مخصوص شد بسید در عبد جاری نگردیدہ و حکم قطعی بشرک نافذ گردیدہ عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونہ مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچہ در مقام بی اختیار از زبانش برآمدہ ہمین است کہ موقوف است بر ارادہ معنی عبد و ظاہر کہ مومن عبادت رسول مراد نخواہد داشت و گمان بد کردن با آنکہ بعض الظن اثم وارد مفید ہم نیست اگر بگویند کہ لفظ عبد در محاورہ بمعنی دیگر نیامدہ محض غلط است عبد الدنیا و عبد الدرہم و عبد العصا در احادیث موجود است بالجملہ از ہمین بیان او اکثر مموہات او باطل می گردد تمام علمای حرمین و مصر و روم و شام و اکابر مذاہب اربعہ در مقابل اصول نجدیہ فتوی بجواز دادہ اند و شیخ محمد عابد السندی الانصاری کہ از عمدہ علمای حرمین بود و از نجدیہ ہم ہرکہ زبان بمحبت آن مرحوم مانند بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معزز ساختہ در بابت مسایل بر مسایل شیخ مرحوم احتجاج ہم میکنند رسالہ وارد خاص در این مسئلہ و امتحان نمودہ است این تسمیہ را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکہ

اعتقاد و نیت و ارادهٔ خاص معنی معین و تصحیح اقرار او موجب شرک و کفر گردد تشریعی است
جدید در شرع که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در ما سبق
ذکر یافت شاه صاحب در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر تا تمام
دیگر مردم گردید از آن می خواست همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا التزام این امر
کافهٔ خلایق از ائمهٔ اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیدهٔ خود را به آن فیض خاص
مشرف میساختند و هر یکی را بقدر استعداد به این دولت می نواختند الی آخر ما قال از این است که حضرت
امیر و ذریهٔ طاهرهٔ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته به ایشان
میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیا
همین معامله است انتهی پیرپرستی و مرشدپرستی و وابستگی امور تکوینیه به ایشان و نذر و منت بنام
ایشان نسبت تمام امت باید دید و دم نباید زد و در تفسیر عزیزی متعلق به سورهٔ الم نشرح نوشته
نشیمن جلوهٔ محبوب نازنینی ماه جبینی بلکه کعبهٔ مثالی که تجلی جمال الهی بدان او را آستانهٔ خود ساخته
و طور تمثالی که انوار حسن ازلی بر آن تافته نشان محبوبیت الهی در وجلوه گر شده صید دلها
جاذبهٔ محبت می کنند بر این هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفاده کمال
از دور دست بجاذبه کمند او دویده می آیند در آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعه از جمال
او دیده ها مرتبه از مراتب است که هیچکس را از بشر دست نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول

برخی از اولیای امت را ثمرا ازان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلائق و محبوب دلها گشته اند مثل حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب بستی نام عطا فرموده در شفا و مواهب
باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و حق و خبیر و عظیم
و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم مسمی فرموده است
اتصاف آن حضرت بدیگر اسماء هم در حدیث صحیح وارد است مثل ولی و آخر و ظاهر و باطن و غیرهم
حالا بیان میکنم سر تغلیط و ماده افراط و تفریط را که باعث گردیده برین نزاعهای سر اینها و آن
خطا است در معنی لفظ آله و شرک باید دانست که لفظ آله بمعنی معبود است و غالب در عرف
شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته و در تفسیر کبیر در سوره فاتحه
مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل ثم غلب استعماله علی المعبود بحق در تفسیر رحمانی
نوشته الاله اسم لذات المعبود فهو و ان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذلک لا یوصف به ثم
غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال الاله هو الموجود
الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد لغیره و شرک در شرع عبارتست
از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیت خواه در الوهیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت
پرستان خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود مثل مجوس و صاحب ماته مسایل که تردید نموده

در الوهیت و در استحقاق عبادت و گفت که شرک در شرع شریک گردانیدن غیر خدا را بجا
در الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهی خطا نموده و خطایش ثابت از همان سند که
همانجا ذکر نموده و هو قوله فی شرح العقاید للنسفی الاشراک هو اثبات الشریک فی الالوهیة
بمعنی وجوب الوجود کما للمجوس او بمعنی استحقاق العبادة کما لعبدة الاصنام و همین است
شرک مبحوث عنه که کفر است و لیس و همان است مراد از آیه کریمه ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و ریا و حلف بغیر الله
و غیرها باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محقق است در حدیث وارد که الطیرة شرک
و لکن الله یذهبه بالتوکل اگر کفری بود از توکل چگونه دفع میشد و معانی شرک خانه بر دوش
در این طائفه گویا تا شاه ولی الله منتهی شود قابل احتجاج نیست و آنچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور
منصوص آیه کریمه را تقسیم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار و سزای
شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این هر دو شرک ممکن نیست
و نه باقی گناهان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا مغفرت و هم تشریعی است جدید مخالف
جمهور امت و شرک غیر مغفور که سزای آن محدود قرار داده اند خود تصریحی نموده که در
در غنیة الحریص بیان کرده اند صرف همین قدر ظاهر است که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادة و شرک فی العادة است

از این اقسام شرک غیر مغفور که سزای او خلود باشد هستند که آن شرک مقابل توحید و نقیض
ایمانست مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی در همین بحث از مولوی یاد علی مانکپوری تلمیذ مولانا
بحر العلوم قدس سره ملزم و مبحوث شده بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الله یعنی معبود
اعتقادی کردند و همین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الله اعتقاد نداشتند
و از کلمه طیبه لا اله الا الله سخت بری مینمودند و گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب و انطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الله
اعتقاد نمیکردند انکار از کلمه طیبه و استعجاب از آن چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه و الهکم اله
واحد تعجب چرا می کردند در تفسیر عزیزی هم نوشته ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیده خیلی تعجب کردند
و گفتند که کیف یسع الناس اله واحد و ان محمدا یقول الهکم اله واحد فلیاتنا بآیة ان کان
من الصادقین و در کلام شاه ولی الله بلفظ بودیم دران نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن
سنگها را اله انها خود معبود انگاشتند و هم در مناظره قرآن نوشته انجواب مسبوق است
برای قومیکه اصنام را معبود ذاتی انکار ندانتهی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت
اصنام و کافر شدن آن لئام همین کلام و دانستن شان تبان را برابر خدا در الوهیت یعنی
معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند این و نابیان کوچک ابدالان

مشرکان ہم را بر طاق نسیان گذاشتہ قدوۂ خسران و خذلان و قرا و تہان حیران و پریشان
اندمی گویند کہ پیغمبر خدا کی وقت کی کافر بھی ایسی ہی تھی کہ اللہ کی برابر نہیں جانتی تھی بلکہ اوسکا
مخلوق اور اوسکا بندہ سمجھتی تھی اور اوسکی مقابلہ کی طاقت ثابت نہیں کرتی تھی مگر یہی پکارنا
اور منت ماننی اور نذر و نیاز کرنی اور اونکو اپنا وکیل و سفارشی سمجھنا یہی اونکا کفر و شرک تھا
سو جو کوئی کسی سی یہہ معاملہ کری گو کہ اوسکو اللہ کا بندہ اور مخلوق ہی سمجھی سو ابو جہل اور وہ شرک
میں برابر ہی انتہی مثار تعلیم قول اوست سمجھی تھی کہ ہر چہ مشرکین زمان نبوی مالک ملک علی الاطلاق
و برابر خدا در صفات کمال و مقابل او نمی دانستند مگر بتان را بنابر اعتقادی کردند و در الوہیت
یعنی معبودیہ کہ منشاء شرک از آن است برابر می دانستند و ہمین بود شرک ایشان فی امور جزئیہ متصرف
بالاستقلال و شفاعت بتان معبود لذاتہ را واجب القبول کرده اند آنجا پیاده میشدند چنانچہ
خبر می دہد باب از کبریای او و مکرر شد نجباء قرن شیطان از اعتقاد الوہیت بتان نسبت بمشرکین
انکار نموده مدار شرک بر افعال نہاده افعال مرسومہ مشرکین را با بتان نسبت با انبیا و اولیا با وجود
عدم اعتقاد الوہیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادند و حال افعال آنکہ بعضی حرام بعضی مکروه
بعضی مباح بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچہ ذکر بعضی از آن گذشت و مبانی فساد
چند امور اند یکی آنکہ با وجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نمیدانند یعنی کہ معنی کلمہ شان کنند غرض
شان ردی گردد و در این باب برابر مشرکان اند چنانچہ نسبت مشرکان از کلمہ توحید رد

اند

می گردد و ہمچنان مذہب این گروہ شیطان چہ مشرکان معتقد الوہیت بتان سوای خدا بوده
کہ از کلمہ توحید بسبب نفی الوہیت ہمہ سوای یکی مذہب مشرکان رد گردید و نجدیان میگویند کہ مشرکان
معتقد الوہیت بتان نبوده اند پس کلمہ توحید کہ رد مذہب مشرکان میکند رد دعوی این نجدیان ہم
میکند لفظ الله را در تمام تقویۃ الایمان بمعنی شرعی ترجمہ نمودہ جا بجا بہیچ جا بمعنی بیچ نوشتہ داد نموده
در آیۃ وما امروا الا لیعبدوا الھا واحدا لا الہ الا ہو سبحانہ عما یشرکون الله را بمعنی مالک ترجمہ
و در حدیث قدسی اعملوا انہ لا الہ غیری بلفظ حاکم ترجمہ نمودہ ہمین طور حیران پریشان لفظ حقیقی
جا بجا بر زبان نیامده کہ نتیجہ بدہم میشد دوم اینکہ در آیاتیکہ افعال و اقوال مشرکین منضم لعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قایم نمود چنانچہ در ذیل آیہ والذین
اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا لیقربونا الی الله زلفی نوشتہ است آیہ یہی معلوم ہوا کہ
جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھی گو کہ یہ جانکر کہ اوسکی سبب سی خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے
سو وہ مشرک ہی اور جھوٹا اور اللہ کا ناشکر معنی آیہ اینکہ کسانیکہ گرفتند غیر خدا را اولیاء و گفتند
کہ عبادت نمی کنیم اوشان را مگر برای اینکہ نزدیک گردانند ما را بسوی خدا تحقیق الله حکم خواہد کرد
درمیان شان در چیزیکہ اختلاف می کنند دران تحقیق الله ہدایت نمی کند کسی را کہ دروغ گو
و ناشکر است از آیہ کریمہ بر بدیہی شعور ظاہر کہ نکیر بر اتخاذ اولیا و عبادت شان برای
نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق بہ نعبد صاحب تقویۃ الایمان لیقربونا را با تخذوا

لفاسیر دوم اینکه ہمین مضمون در دیگر آیات کثیرہ بی لفظ من دون موجود آلہ مع اللہ بل ہم قوم یعدلون قالوا الٰہنا خیر ام ہو فاضربوہ لک الا جدلا سیوم اینکہ از نفس این آیہ اخیرہ و امثال او غلطی تقویۃ الایمان ثابت می شود چہ لفظ من دون و انداد ہر دو موجود اگر مراد من دون اللہ آن باشد کہ مدعی نوشتہ تا تعارض صریح و تہافت قبیح لازم می آید سبحانہ و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیہ نجدیہ اینکہ محبوبیت و شفاعت خواص بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف باتیان کہ باتفاق شرایع ثابت مشرکین بخیال آن امور از راہ غلط فہمی آن اشخاص را اللہ اعتقاد نمودند و در الوہیت برابر خدا ساختند و نفہمیدند کہ این امور موجب الوہیت نیستند نجدیہ از اصل آن امور منکر گردیدہ بمخالفت شرایع خود را ملام و مطعون ساختند شاہ ولی اللہ در حجۃ البالغہ نوشتہ خلف من بعدہم خلف اضاعوا الصلوۃ و اتبعوا الشہوات فحملوا الالفاظ المستعملۃ المشتبہۃ علی غیر محلہا کما حملوا المحبوبیۃ والشفاعۃ التی اثبتہما اللہ تعالی فی قاطبۃ الشرایع لخواص البشر علی غیر محلہا کما حملوا اصدور خرق العواید و الاشرافات علی انتقال العلم والتمکین الاقصیان الی ہذا الذی یری تبیہ الحق ان ذالک کلہ یرجع الی قوی ناسوتیۃ او روحانیۃ تعد لنزول التدبیر الالہی علی وجہ ولیس من الایجاد والامور المختصۃ بالواجب فی شئی و ہم دران نوشتہ لکن کان من زندقتہم قولہم ان ہنالک اشخاص من الملائکۃ والارواح تدبر اہل الارض فیما دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فیما یرجع الی خویصۃ نفسہ و اولادہ و اموالہ

وتشبیہہم بحال الملوک الی ملک الملوک وبحال الشفعاء والندماء بالنسبۃ الی السلطان الحضرۃ
بالجبروت ونشأ ذلک لما نطقت بہ الشرائع من تفویض الامور الی الملائکۃ واستجابۃ دعائہم
من الناس فظنوا ذلک کتصرف الملوک قیاسا للغائب علی الشاہد درین مقام ذکر کردن
ترجمہ مقدمہ درایہ بکیں مناسب نمود وہو انہ ہر چیز را رکنی است کہ مدار وجود و عدم آن چیز برآن
رکن است و فروع و عوارض کہ وجود و عدم آن چیز بوجود و عدم آن منوط نیست رکن توحید
اعتقاد حصر الوہیت در واحد و اقرار شرط است در رکن و اعمال نماز و روزہ و حج و زکوۃ و غیرہ
از فروع و عوارض است کہ بی اینہمہ توحید موجود و بی توحید یعنی بی اعتقاد حصر الوہیت در واحد این افعال
و اعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کنندہ این افعال بی اعتقاد و اقرار موحد نیست علی ہذا القیاس رکن
شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ و طواف و نذور و قرابین و غیرہ
از فروع و عوارض کہ بی اینہمہ شرک موجود و بی اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد
یعنی مرتکب این افعال بی اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را اللہ اعتقادی کردند و اقراری نمودند و ہمین بود شرک شان کہ برای رد آن قرآن مجید نازل گردید
و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف صفت الوہیت ثابت می کردند
از راہ غلط فہمی یعنی اللہ تعالی را بر خود قیاس کردند کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے
شرکا و اعوان کردن نمی تواند بہمین جہت اللہ را شرکا را و قرار دادند عرضی برای عزت

دادن

دادن و دعای درستی کراندن تعویق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک و غلطی شان این بود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوہیت را که خاص بالله است عام فهمیدند و تجدیدیہ ہم ازان
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیا و اولیا را که عام است و مشابه بتصرف خدا در تاثیر
قدسی یعنی باسباب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و با دشاهان نیافته در وہم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخدا است کیا اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد
هر دو فرقه یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابر اند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
غایب است بر شاهد بیچا آنکه شرک واجب الاحتراز است حکم شرک هم بر خلاف شرع و واجب الاجتناب
پس قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی آیات را که لفظ من دون
الله در آن یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را الٰه
اعتقاد میکردند بلکه شرک شان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و نذر
و قرابین و یاد کردن در مصایب و ندا کردن و تعظیم مساکن شان و امثال ذلک بودند هر که این
افعال با نبی یا ولی یا اہلبیت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوہیت ندارد
و دریت کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشترک است در معنی ادون و غیر و جمهور مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهور مسلمین کاری نیست پس در کلام الله این
معنی بلفظ دون هم موجود است حالا در ضلال و اضلال این قرن شیطان هیچ شکی نیست

قل لو کان فیہما الہۃ کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا لا تدع مع اللہ الٰہا آخر
فتکون من المعذبین لا تقولوا ثلثۃ لا تتخذوا الٰہین اثنین ام لہم الٰہ غیر اللہ سبحان اللہ عما یشرکون
الٰہ مع اللہ تعالی اللہ عما یشرکون الٰہ مع اللہ قل ہاتوا برہانکم ان کنتم صادقین ام اتخذوا آلہۃ من
الارض ہم ینشرون لو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا فسبحان اللہ رب العرش عما یصفون اجعل الآلہۃ
الٰہا واحدا ان ہذا لشیء عجاب وانطلق الملا منہم ان امشوا واصبروا علی آلہتکم ان ہذا لشیء یراد
الحاصل از آنچہ ذکر کردیم بخوبی ثابت کہ شرک معتبر در توحید و شرک ہمان صفت الوہیت است
کہ آن صفت در غیر ذات واحد حق ہیچ یافتہ نمی شود نہ بالذات و نہ بعطای او تعالی شانہ در کامل
و نہ ناقص و ہمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیدہ کہ مستلزم تعمیم صفت خاصہ است بخلاف
سائر صفات و افعالہ تعالی کہ مخلوقات خود را ہم علی تفاوت المراتب در آن حصہ از شرکت
عطا فرمودہ است فجعلناہ سمیعا بصیرا جعلنا من الماء کل شیء حی ہو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلہا تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء اللہ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا
ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیہ ثبوتیہ کہ عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و مشیت و قدرت و ارادہ واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و ہمچنان
در صفات اضافیہ و افعال کہ ناشی از صفات ذاتیہ اند و متعلق بآن مثل تصرف و قدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا کہ این چیزہا مخلوق را ہم عطا گردیدہ و صفت منشأ شرک

اصلا و مطلقا قابل عطا نیست در این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات و افعال
و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدا تعالی راست آنچنان
حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست
و تصرف آنچنانکه خدا تعالی راست برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمی تواند چه
بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند
پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امری است غیر آنها
و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و از اینجا ثابت شد
که باعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی لازم نمی گردد
این نجدی با این امت شیطان اصل مطلب را فروگذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهاده علم و قدرت
و افعال عبادت و افعال عادت باید دانست که این احکام توقیفی اند می بایست که دعوی
خود را از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تفهیم
شرک و اظهار شناعت آن عقد نموده در آنجا اشیای کثیره را ذکر نموده حکم کرده که شرک
است و در ان مقام یا در فصول آینده تفصیلیه باثبات آن نپرداخته و ایجاد شرع نموده
حالانکه از کلام شارع نحوی ظاهر در تمام اهل اسلام منتشر و در کتب عقاید دایر و مرسل

نیست شرک مگر در صفت الوهیت و سائر صفات ثبوتیه و اضافیه را در شرک دخلی نیست
این امت شیطان از جمله صفات صفت علم را اعتبار نموده‌اند نه دیگر صفات را و هو خلاف
المعقول و المنقول اما اول پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصص که همه صفات
در احکام ثبوت برای ذات یکسان و برابر اند اما ثانی پس برای مخالفت آنچه منقول است
از شارع صراحة کما مر و نیز فصلی که برای این قسم عقد نموده‌اند ذکر نموده‌اند در ان آیات
احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و لیکن بحث دیگر است
کلام در شرک است و نیست در ان آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و نیست
محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس لیکن هر که غیب خاصه خدا را برای مخلوقی
ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه مشرک گردد چه بر بطلان و مخالفت شرع
شرکیت و عادت امت شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته بسیج خیال اطراف
و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها می کنند همچنان درین بحث
هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیه
کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استثنا هم موجود اگر غیب را شرک می بود
اظهار دیگری روا امکان نداشت جمهور مفسرین اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب
خاصه خدا غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاصه خدا

عزوجل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غایب است از ملک و مشاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس مثل
عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد نوع خود بلکه بر تمام
عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه طحاوی در تفسیر و دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت
و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول نمی بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته
من زعم ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا لیس از غایت جهل است
چه اسمای الهی همه توقیفی اند و در اسمای حسنی حاضر و ناظر وارد نیست و نه در تمام فصل از ذات
آورده اسم ثابت می شود مگر ظاهرا العجم بجای شهید این لفظ را بر زبان می آرند و در قرآن
موجود فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنابک علی هؤلاء شهیدا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی
یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخامة تکون فی المسجد لا تدفن رواه مسلم
صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم وخبط عظیم که درین مقدمه نموده آنکه اول دعوی
نمود که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر هر خبر هر وقت برابر داشتن خاص بخدا است

انتهی مقاله گویا اشاره است بعیب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نموده بر آن این نوع
پس اگر کسی بداند که من هرگاه نام نبی یا ولی بر زبان می آرم او را خبر می گردد مشرک گردد
انتهی ببینید که مفرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود هرگاه در اضداد
امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از او شان آرزو داشتن خیال خام است این کلام
انجا در شرک فی العلم و همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داده دیگر
آنچه در ردان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم مباحث قرآن مجید در شرک است و در یک
هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن ببینید کجا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر
کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک مخترعی همچنان در تقسیم یافتن میر
افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و سوکا تر هی واصل مسئله افعال را ملا
باید داشت که بمحال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گو
یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و
طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص لهٗ برای خدا اگر طلب
نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا از آن یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را نگوئید کہ خصوصیت طلب نے منع طلب از غیر نمی باشد و
مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت باللہ تعالیٰ ازان یافتہ می شود مگر طلب نیست
یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید کہ خصوصیت طلب بی منع از غیر نمی باشد
انتہی ترجمۃ القدیمۃ عقیدہ دوم گویند ہر بدعت حرام و کفر است و تعریف می کنند بدعت را
بانچہ حادث شدہ باشد بعد زمانہ تبع تابعین و انچہ حادث شدہ باشد در زمانہ صحابہ و تابعین
و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند
یعنی ہرچہ بعد ازین ازمنہ حادث شدہ ہمہ بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد لبعضی
ملاحدہ ظاہریہ باین راہ رفتہ اند علامہ مصری نوشتہ لاشک ان ما تقولوا ابتداع قبیح فی الدین
واختراع فضیح مخالف لاجماع المسلمین حاصلہ ان ما حدث بعد الازمنۃ الثلثۃ المشہود لہا
بالخیر فہو بدعۃ ضلالۃ لا تسوغ فیہا الخیر وما حدث فی احد منہا فہو لیس ببدعۃ وکلا الامرین
باطلان قطعا فان اکثر البدع المقطوع بقبحہا بل کانہا اصول فی القبح والسوء فلا تتصور اقبح
واسوء منہا انما حدثت فی ہذہ الازمنۃ الثلثۃ اما البدع الاعتقادیۃ التی ہی اکمل افراد البدع السیئۃ
فالخروج والنصب والرفض باقسامہ من التفضیل والتبرء والغلو وکذا القدر والارجاء وخلق القرآن
والاعتزال وغیرہا کلہا حدثت فی ہذہ الازمنۃ وکذا اکثر البدع العملیۃ الاموتیۃ انما حدثت فیہا
فبطل ما قالوا ان ما حدث فی احد منہا فہو لیس ببدعۃ ولا شک ان الخیر تسوغ فیما بعد

اولها خيرا واوسطها او آخرها ورد ايضا من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر
من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة
المذكورة لا يتوقع فيها الخير انتهى خلاصة لمعه بلفظه در رد بدعت نجديه در اينجا نقل ميكنم و بعد فهذه
رسالة في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المهتدين لرد الجاهلين المبتدعين المحدثين
في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان
دجالون كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم لا يضلونكم
ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل الاتم
فانهم يتجرؤن بتلك الغلاء ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم سمعهم وسماع آبائهم لسنواتهم ويقولون ما
يقولون قال صلعم في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان فنقول قال الشيخ
الامام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع
البدعة بكسر الباء في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمة
الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز
بن عبد السلام رحمه الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة
ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد

فهي واجبة او في قواعد التحريم فمحرمة او الندب فمندوبة او الكروهة فمكروهة والمباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
واجب فان حفظ الشريعة واجب ولا يتاتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني في
حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح
والتعديل وتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
ولا يتاتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة
والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس
وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف والجدل
ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وللبدع المكروهة امثلة
كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر
ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد
يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعله اخرون من السنن المفعولة في عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا اخر كلامه
وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث
من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

واستمر رمضان نعمت البدعة ہذہ یعنی انہا محدثۃ لم تکن واذا کانت لیس فیہا رد لما مضی
آخر کلام ان نعم انتہی عبارۃ التہذیب قال الحافظ ابن حجر فی فتح المبین شرح الاربعین للامام
النووی فی شرح حدیث عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلعم من احدث ای
انشا واخترع من قبل نفسہ فی امرنا ای شاننا الذی نحن علیہ وہو ماشرعہ اللہ ورسولہ
واستمر العمل بہ ومن ثم جاء فی روایۃ دیننا والمراد الحکم ہذا ما لیس منہ مما ینافیہ او لا یشہد لہ شئ
من قواعدہ وادلتہ العامۃ فہو رد ای مردود علی فاعلہ لبطلانہ وعدم الاعتداد بہ سواء کان
منافاتہ لما ذکر لعدم مشروعیتہ بالکلیۃ کنذر ذلک او لاخلال لشرط او رکنہ عبادۃ کان او عقدا
فلا ینقل الملک مطلقا علی الاصح من خلاف فیہ للعلماء او للزیادۃ علی المشروع فیہ نحو الصلوٰۃ
دون الوضوء او لارتکابہ منہیا فیہ کالصلوٰۃ بنحو مغصوب فیہا والحج بال حرام والذبح للمغصوب
والاعتکاف مع اقتراف کبیرۃ والصوم مع نحو کذب والبیع مع نحو نجش وغیرہ مما نہی عنہ لامر
خارج ذمۃ بعض الاولاد علی رای ضعیف فی الجمیع والاصح الصحۃ فان النہی فی ہذہ لامر خارج
بخلافہ للذات فانہ یبطلہا کذبح المحرم الصید ولبسہ للخف بلا عذر فلا یمسح علیہ وجماع الصائم
والحاج قبل التحلل اما ما لا ینافی ذلک بان شہد لہ شئ من ادلۃ الشرع او قواعدہ فلیس برد علی
فاعلہ بل ہو مقبول عنہ وذلک کبناء الرباط وخانات السبیل وسائر انواع البر التی لم تعہد فی العصر
الاول فانہ موافق لما جاءت بہ الشریعۃ من اصطناع المعروف والمعاونۃ علی البر والتقوی

ولکن نقص۔

كالتصنيف في جميع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرير قواعدها وكثرة
التفريعات وفرض ما لم يقع وبيان حكمه وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون
وتتبع كلام العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني والبيان
والاوزان فذلك كله وما شاكله علوم حسنة ظاهر فائدته يعين على معرفة كتاب الله وفهم
معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا به كتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه
من الحساب وغيره من العلوم الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما رجوعه ومنتهاه الى الدين بواسطة او بوسائط فهو
مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر
زيد بن ثابت رض في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
للفعل لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع
قال كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه الحق ولم يزل
يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع لعمر في جمع الناس لصلوة
التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد ان فعله ليالي فقال عمر نعمت البدعة هي اي
لانها وان حدثت ليس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم علل

وحرروا فرعا فرعا حكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم
فان غيرهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا تعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يجز
تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشروط اخرى وكلوا الى فهمها من قواعد
نقلت اليه لخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد ح عضوا عليها بالنواجذ
اياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع
السموات والارض اي موجدهما من غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع
ودليله الخاص والعام ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس
بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع
وانما الحامل عليه مجرد الشهوة او الارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين
ومن ثم قال عمر رض في التراويح نعمت البدعة هي فليس في ذلك مدح لمجرد لفظ محدث او بدعة
القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما مثار الذم ما اقترن
به من مخالفة السنة ودعايته الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها
اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على
الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف

والمعانی والبیان واللغة بخلاف العروض والقوافی ونحوہما والجرح والتعدیل وتمیز صحیح
الاحادیث من سقیمہا وتدوین نحو الفقہ واصولہ والآلة والرد علی نحو القدریة والجبریة
والمرجئة والمجسمة ومحل بسطہ کتب اصول الدین لان حفظ الشریعة فرض کفایة کما دلت علیہ
القواعد الشرعیة ولا یتاتی حفظہا الا بذلک لانہ مالم یتم الواجب الا بہ فہو واجب ومن البدع المحرمة
مذاہب سائر اہل البدع المخالفة لما علیہ اہل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
والمدارس وکل احسان لم یعہد فی العصر الاول والکلام فی دقائق التصوف والجدل و
جمع المحافل والاستدلال فی المسائل العلمیة ان قصد بذلک وجہ اللہ ومن المکروہة زخرفة
المساجد وتزویق المصاحف ومن المباح التوسع فی لذیذ الماکل والمشارب والملابس وتوسیع
الاکمام وقد یختلف العلماء فی ذلک فیجعلہ بعضہم مکروہا وبعضہم سنة وکذا المصافحة عقب الصبح
والعصر علی ما قالہ ابن عبد السلام لکن قیدہ المصنف بما اذا صافح من ہو معہ قبلہا اما من لیس
معہ قبلہا فمصافحة مندوبة لانہا عند اللقاء سنة اجماعا وکونہ خصصہا ببعض الاحوال و
فرط فی اکثرہا لا یخرج ذلک البعض عن کونہا مشروعة فیہ وبما تقرر علم ان قولہ ومحدثات
الامور عام ارید بہ خاص اذ سنة الخلفاء الراشدین منہا مع انا امرنا باتباعہا لرجوعہا الی
اصل شرعی وکذا سنتہم عام ارید بہ خاص اذ لو فرض خلیفة راشد فی عامة امرہ سن
سنة لا یعضدہا دلیل شرعی امتنع اتباعہا ولا ینافی ذلک رشدہ لانہ قد یخطی المصیب

ونزيغ المستقيم لوما واعلم ان الكلام اما عام اريد به عام نحو والله لكل شيئ عليم او خاص اريد به
خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها او عام اريد به خاص نحو اوتيت من كل شيئ
او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اى لا تؤذيهما الشيئ من الايذاء
عبارة الفتح المبين من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر
صلی اللہ علیہ وسلم کہ مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمہ اعلام
و ہداۃ اسلام مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن وجیه و ابو شامه شیخ نووی
و ابن جوزی و ابن ظفر و ابن قفل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین عجمی و
یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرہونی و ابن العطار
و مخلص کتانی و ظہیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی و صدر الدین بن عمر و غیرہم
کہ ہر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرد
حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه کلام کرده دران کلامش را رد نموده اند و این ماجرا مفصل در رد
الحاقیات بیان نموده ایم و درینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرة شامی نوشته
و بعد ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين و التشريع والحدث في امور
الدنيا ليس بدعة و ان البدعة منقسمة الى حسنة و قبيحة فمنها واجبة و منها محرمة و منها
و منها مكروهة و منها مباحة و المحدث من الدنيات ان خالف الكتاب و السنة والاجماع

او الاثر فهي ضلالة مردودة وان لم يخالفها فليس بمردود وما كان منها خيرا فهي بدعة محمودة وان البدعة الحسنة المتفق على ندبها فيما اخترع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعة الضالة على كل محدث في امور الدنيا والدين وقصرها في القبيحة فمنشاؤها الجهل والاعجاب برائه والاجتراء على الله ورسوله شاه عبد العزيز در فتوى جواز عرس نوشته اند دوم آنكه بهيئت اجتماعيه مردم كثير جمع شوند وختم كلام الله كنند وفاتحه بر شيريني يا طعام نموده تقسيم در حاضرين نمايند اين قسم معمول در زمانه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وخلفاء راشدين نبود اگر كسي باين طور بكند باك نيست زيرا كه در تقسيم قبح نيست بلكه فايده احياء واموات را حاصل مي شود انتهى مولوي رفيع الدين صاحب هم فتوى درين باب نوشته اند از همان است پس اهداء دعا وختم وطعام بمعني مباح است وجه قبح ندارد انتهى امام غزالي عليه الرحمة در احياء العلوم نوشته الادب الخامس موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقام له الجماعة فلابد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط عنه ثوبه بالتخريق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة ولكل قوم رسم ولابد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في الخبر لاسيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك

بدعة لم تكن في الصحابة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تزاحم
سنة مأثورة بها ولم ينقل النهي عن شئ من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من عادة
العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما
رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت
العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب وكذلك
سائر انواع المساعدة اذا قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل عقيدہ سیوم فعل مباح بلکہ حسن چو
سایر امور خیر از مداومت و ملازمت وتخصیص زمانی و مکانی حرام و کفر میگردد و این عبارت
گوناگون و نہایات بوقلمون جلوہ نمایش میدہند کہ در رد آن تحقیقات ازالہ شبہات نمودہ ایم
درینجا مختصر اچیزی ذکر میکنم در صحیح مسلم از عائشہ صدیقہ رضہ مرویست احب الاعمال الی الله
ادومها وان قل و در صحیح بخاری از مسروق مرویست ای الاعمال احب الی الله قالت
الدائم و در صحیحین از عبد الله بن عمرو بن العاص رضہ مرویست قال قال رسول الله صلعم یا عبد الله
لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل و در صحیح مسلم از عمر رضہ مرویست
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او شئ منه فقرأه ما بين صلوة الفجر
والظهر كتب له كانما قرأه من الليل و در حصن حصین نوشتہ و ینبغی من کان لہ ورد فی وقت

من لیل او نہار او عقب صلوۃ او غیر ذلک فانہ ان ہذا کہ دیاتی بہ اداالمکۃ ولاہملہ العباد
الملازمۃ ولا سیما بل فی قضا ئہ صاحب لمعہ دررد قول رئیس نجدیہ الفعل المباح بتقیید الزمان
والمکان مع غیرہما یصیر حراما وکفرا بل الفعل المندوب الحسن ایضا مثلا فوشتہ ذلک بہتان وکذب
وافترا علی اللہ ورسولہ مخالف للشرع وقد جعلہ اصلا مؤسسا وبنی علیہ فسروعا کثیرۃ
ولیس لہ اصل ومن ادعی فعلیہ ان یاتی بآیۃ دالۃ علیہ او حدیث مصرحۃ بہ واذ لیس فہذا
الاختراع فی الدین ہو البدعۃ الضالۃ وطالما طالبنا ہولاء علی ہذا الدعوی ومابہ تمسکون
فماکان ولہم بذلک من علم انہم الا یخرصون وبعد ما عجزوا من اثبات ہذا المبتدع طالبونا بابطال
ہذا المخترع والبینۃ وان کان للمدعی وفقد انہا لا ابطال دعواہ یکفی ولکن المقصود النصیحۃ فانی
بالحجج الصریحۃ الصحیحۃ فنقول فیما ذکرنا من عبارات الائمۃ الہادین تصریحات فی جرا خلاف
الدعوی وابطال المدعی فمنہا استدلالہم بحدیث صوم یوم عاشورا فان الیہود وقتوا ہذا
الیوم وخصصوا للصوم وقبل رسول اللہ صلعم منہم وصیرہ سنۃ من کل سنۃ فقد ثبت
ان نفس التقیید لیس بقبیح القبح والحسن یرجع الی الاصل ولوکان نفس التقیید سببا للحرمۃ
فکیف یقبلہ رسول اللہ صلعم لاسیما وہو تقیید الیہود تعظیما لہذا الیوم والحدیث فی صحیح
مسلم عن ابن عباس رضہ قال قدم رسول اللہ صلعم المدینۃ فوجد الیہود یصومون صوم
عاشورا فسئلوا عن ذلک وقالوا ہذا الیوم الذی اظہر اللہ فیہ موسی علیہ السلام

وبنی اسرائیل علی فرعون فنحن نصومه تعظیما له فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن اولی بموسی فا
منکم فامر بصومه وعن ابی موسی قال کان اهل خیبر یصومون یوم عاشورا ویتخذونه عیدا
ویلبسون نساءهم فیه حلیهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحدیث
سمع رسول الله صلعم بلالا وهو خشف نعلیه بین یدیه فی الجنة علی صلوة رکعتین بعد کل وضوء
اذ لم یاخذه عنه صلعم فسال استنباطا من الامر مطلق الصلوة والحدیث فی صحیح مسلم
ومنها استدلالهم بالسوال عن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واجابه
صلعم بان شرف بولادته والانزال علیه فیه والحدیث فی صحیح مسلم عن ابی قتادة وقال النووی
فی شرحه وفی الحدیث دلیل علی ان الزمان انما یتشرف بما یقع فیه کالمکان ومنها حکمهم باباحة
تحیة المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم یکن فی الصلوة ومنها حکمهم بان کونه خصصها بعض
الاحوال وفرطا فی اکثرها لا یخرج ذلک عن کونها مشروعة ومنها حکمهم بان البدع الحسنة متفق
علی جواز فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها ومنها اتفاقهم علی تمدیح
یوم مولده صلعم فی کل سنة بالبر والاحسان والرد علی من تکلم فیه وما سوا الاشاذ ونذره ومنها
نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرک والحدیث
فی سنن ابی داود ومنها نذر لبید الصحابی ان لا تهب الصبا الا نحر واطعم والقصة فی تهذیب
النووی ومنها ان تعیین الذبح برجب الذی یسمی عتیرة کان من فعل المشرکین لطواغیتهم

بعد رفع القبح ای کونہ للاصنام ودخول الحسن ای کون الذبح لله قربۃ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کما ہو مذہب جماعۃ واستحسنہ بعض الائمۃ من الصحابۃ والتابعین وتبع التابعین
ولم یحرم بنفس التقیید بالزمان مع انہ تعقید المشرکین ومن حکم بکراہتہ فلتعارض الادلۃ وغیرہ
لا لنفس التقیید فقد ظہر بطلان ما قال المبتدع النجدی من ان الفعل المباح بتقیید الزمان
والمکان یصیر حراما وکفرا بل الفعل المندوب ایضا مثلہ استفتا از مولوی رفیع الدین
سوال تخصیص ماکولات در فاتحہ بزرگان مثل کہچڑہ در فاتحہ امام حسین رضی اللہ عنہ
وتوشہ در فاتحہ شیخ عبد الحق وغیر ذلک وہمچنان تخصیص خورندگان چہ حکم دارد جواب فاتحہ
وطعام کردنی بی شبہ از مستحبات است وتخصیص کہ فعل مخصص است باختیار او است باعث
منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف وعادات اند کہ بمصالح خاصہ مناشی خفیہ
ابتدا بظہور آمدہ رفتہ رفتہ شیوع یافتہ در حق کہچڑہ کہ صاحب در مختار وصاحب قنیہ ودیگر
فقہا تصریح نمودہ اند وتخصیص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذبح جانور وتقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجہ رضی اللہ عنہا کہ بطریق صحیح ثابت است واللہ اعلم بالصواب مولانا عبد الله
گجراتی کہ از اعاظم علماء وصلحای وقت خود ومعاصر شیخ عبد الحق دہلوی است در وصیتنامہ
خود نوشتہ است تقیدات وتحقیقات در اوضاع وتراکیب ماکولات وتعینات در فتوح وا
لفاتحہ ہای ونیازہای بزرگان از اتفاقات ورسوم صالحہ است چراکہ معمول مشایخ کرام

و اولیاء عظام است کسانیکه کمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است
بران مقید بوده اند و حکم کرده اند بآنکه بعضی از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان
بزرگ باین طور و برین چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه صحاب
کهف وغیره گو اصل آن معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در رقیه که انقسام تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقی نیست میان آن و این و ظهور برکات
و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات انتهی کلامه فقیر می گوید در
تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است که از خواص مجربه این سوره است که در
هنگام بر آمدن آبله اطفال که آنرا چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بخواند
و ترتیل بحضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
دران سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد لیکن شرط آن
است که وقت ختم قرائة آن دو نیم یا دو پنج با شکر و جغرات بقدر حاجت مستحق را در میان مجلس
بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری و طفل بخورد انتهی و همچنان سائر تقیدات و تخصیصات
در اعمال مرویه از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین که از آن بر
تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرور نیست و بدین سبیل است موضوع علی العموم برای این
از امور شرعیه نیست از عادیات و تجربیات است آری چیزیکه ممنوع است دران کلام

ثبت تخمین بی تخصیص دریں مثال ممنوع بحث در افعال مباحه و حسنه است که تخصیص
قلب بهیئه آن نمی کند و آن فعل را حرام و کفر نمی سازد کما هو مزعوم المخالفین در ترکیب دفع عین
باید دید که چه طور از تقییدات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول معمول ابن اثیر در نهایه
نوشته کان من عادة العرب ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العاین بقدح فیه ماء فیدخل
کفه فیه فیتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی ثم یدخل یده
الیمنی فیصب علی یده الیسری فیصب علی مرفقه الایمن ثم یدخل الیمنی فیصب علی قدمه
الیسری ثم یدخل یده الیسری فیصب علی رکبته الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی رکبته
الیسری ثم یغسل داخلة ازاره ولا یوضع القدح بالارض ثم یصب ذلک الماء المستعمل علی
راس المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فیبرا باذن الله تعالی در مواهب بعد نقل
این عبارت نوشته وهذا المعنی مما لا یمکن تعلیله ومعرفة وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه
لا یعقل معناه وقال ابن العربی ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد
عضدته التجربة وصدقته المعاینة او متفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان الادویة تفعل
بقواها وقد تفعل بمعنی لا یدرک ویسمون ما هذا سبیله الخواص ونیز در مواهب از شرح
السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا یصیبه
العین عقیده چهارم اصل در اشیاء حرمت است یعنی هرچه از شارع منقول

میت حرام است و نیست می گفتند بگفت فقه و اصول فی آنکه ممنوع کلام رسند تلخیص بحث در
اصل اشیاء آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس اشیائیکه حسن و قبح
آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور و مکروه و مباح قبل الشرع
و بعد الشرع بلی مداخلت شارع و چیزیکه علة حسن و قبح آن بعقل معلوم نمی گردد معتزله را
قبل الشرع سه مذهب است اول اباحت آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب
معتزله بغداد است سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه
و ماتریدیه ازان منکر که نزدشان قبل شرع حکم نیست و بحثیکه در اباحت است که اصل در اشیاء
و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا حظر که مذهب بعض اهل سنت است بزمان فترت و آن
اباحت غیر اباحة معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه مباشر که کرده نمی شود بالعقاب
افعال معامله مباح یعنی مأخوذ نمی شود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند بعد
اندراس شریعت سابقه و جهل احکام پس این جهل عذر است و برهمین اباحة مبنی است مسئله
نسخ خاطر سریع را در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا
یکون الحرمة بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد
فی اصول الشافعیة والاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن
والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام الی اصل و در کتب

اد ا،

اصول مجتهد در غایت وصول است و درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحت یا توقف
و انواع اختلاف در اشیا که آنها نسبت بقبل ورود شرع بوده است و مباح از تحت حیز حکم
مخالفین بسبب عدم ممارست آن فن بعض الفاظ را نفهمیده در معرض جار نمی آرند برای
رفع اشتباه با تفصیل اشاره نموده برسر اصل سخن میرویم که اباحت شرعیه عبارتست از
خطاب شارع بالتخییر یعنی بعد ورود شرع در چیزیکه شارع خطاب تخییر نمود آن مباح است
و اگر مدرک شرعی برای ترجیح در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحت اصلیه شرعیه است
و نیست دران اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنت قال صاحب المسلم الاباحة حکم شرعی لانه
خطاب الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیة نوع منه لان کل ما تقدم فیه المدرک الشرعی للترجیح فی
فعله و ترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
المعتزلة قال بحر العلوم فی شرحه ای عدم المدرک الشرعی لهما مدرک شرعی لحکم الشرع
بالتخییر والاباحة الاصلیة لا تکون الا فی موضع عدم المدرک الشرعی للترجیح فی الفعل والترک بل
بحکم مخصوص اصلا فاذا باحة الاصلیة فیها حکم التخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم یقولون بالاباحة وغیرها من الاحکام قبل الشرع در شرح مختصر الاصول است الاباحة
حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة فانهم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعله و ترکه و ذلک
ثابت قبل الشرع و بعده و [illegible] ینکرون ذلک اباحت شرعیه الاباحة خلافا لشرذمة [illegible]

فاتح فامزا جان درحاشیہ ان بوشتہ قولہ خلافاً لبعض المعتزلۃ الذین قالوا الافعال التی لایدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث رجاحیلۃ النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان مالایدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہولاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور ان کما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینہما الغرض بعد ورود شرع وعدم مدرک شرعی حرج در فعل وترک براباحۃ اتفاق اہل اصول است واحادیث نبویہ ہم صراحۃ برآن شاہد عن ابن عباس رض قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت فہو عفو شیخ عبد الحق علیہ الرحمۃ در ترجمۂ مشکوۃ بدرذیل این حدیث نوشتہ ازینجا معلوم می شود کہ اصل در اشیاء اباحت است ودرآخر می گوید بہ تحقیق ثابت شدہ است تحریم بعضی اشیاء دیگر بہ سنت زیادہ بر کتاب ولیکن ابن عباس خواند کتاب را ونخواندہ سنت را ازجہت کثرت آن یا غرض وی از تلاوت این آیۃ آن بود کہ بداند کہ تحریم نیست مگر بوحی وجائز نیست بہوا در مشکوۃ از ابی ثعلبۃ الخشنی از رو سنت

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تضیعوها وحرم حرمات فلا
تنتهکوها وحد حدودا فلا تعتدوها وسکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها ملا علی قاری در شرح نوشته
دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة ودر تفسیر مدارک تحت آیه قل لا اجد فیما اوحی الی الایه
می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس وکتب فقه که از
حکم مالامال اند در شرح وقایه در شرح قول ماتن مالیس بحدث لیس بنجس می نویسد لما حکم
بنجاسة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل ویلزم منه الطهارة در هدایه در فصل
حداد نوشته ان الاباحة اصل در باب الغنائم فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل
در جواب سوال چهل وهشتم نوشته امریکه منقول از آن حضرت صلعم وصحابه رض نباشد
غیر مشروع است چنانچه صاحب هدایه چند جا عدم نقل را از آن حضرت صلعم وصحابه رض دلیل
گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوة قال تکره
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع
حرصه علی الصلوة ومدعا صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم
نقل چیزے دیگر ونقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد هذا مبنی علی
معرفة الحدیث بالنفی بعد عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولهذا قال الاکمل

ان الترک مع حرصہ علیہ السلام علی احراز فضیلۃ النفل دلیل الکراہۃ و این بحث و تصحیح
بائیۃ المسائل بتفصیل ذکر کردہ ایم من شاء فلیرجع الیہا اما خذ این عقیدہ کلام ظاہر نیست
است مصری در شرح مسند در بحث تلفظ بنیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیرہ
از حنفیہ و شافعیہ نوشتہ اما انکار الاجلۃ الظاہریۃ و استدلالہم بان التابعۃ کما یجب
فی الفعل مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فہو مبتدع لان عدم الفعل کفعلہ فی الحجۃ من غیر تفاوت باتفاق الامۃ فمن جہلہم باصول
الدین فان علماء الاصول باسرہم صرحوا بالخلاف فی فصول البدائع للشمس ان الترک نفی اعنی عدم الفعل
لا یصح طلبہ اما لانہ غیر مقدور و اما لانہ لو کان مطلوبا لترتب علیہ الثواب فیکون کل مکلف
مثابا باعتبار عدم فعل المنہیات التی لا تحصی و لا قائل بہ و المطلوب الفعل کفا کان او غیرہ
انتہی و صرح الاصولیین بان الترک فی ترک المنہی عنہ ایضا لیس بمعنی عدم الفعل لانہ لیس
داخلا تحت القدرۃ للعبد کما فی التحریر و غیرہ بل المراد بہ الکف و مراتبہ تدعو النفس الیہ
فاذا خلی فعلہ فیکف نفسہ خوفا من ربہ انتہی کلام المصری و تحت تلفظ بنیت را انچہ
متعلق باین مقام است در رد استحسانات مفصلا ذکر کردہ ایم و انچہ مصری در باب ترک ذکر نمود
از حموی شرح اشباہ و نظائر ہم ظاہر است و مخالفین کہ وجوب متابعت در ترک را متفرع نمودند
بر وجوب متابعت در فعل مطلقا حال آنکہ وجوب متابعت در فعل مطلق ہم ثابت نیست

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر جبلی آنحضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب
دو قسم اند مقتدی به و غیر مقتدی به و فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب و استحباب
و اباحت مختلف فیه است صاحب توضیح می نویسد المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم در این
بحث می نویسد الاصل فی الاشیاء الاباحة و افتحاد کر متابعت در امر هم تفصیلی دارد شاه ولی الله در
حجت بالغه نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و ثانیهما ما لیس من باب
تبلیغ الرسالة و منه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و اذا
امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر و قوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت ظنا و
لا تؤاخذونی بالظن و لکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی لم اکذب علی الله فمنه الطب
و منه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم الاقرح و مستنده التجربة و منه ما فعله النبی صلی
الله علیه وسلم علی سبیل العادة دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذکره
کما کان یذکر قومه کحدیث ام زرع و منه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ و لیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة و منه حکم و قضاء خاص انتهی ملخص عبارة حجة بالغه و هم در ان کتاب نوشته
من اسباب التحریف التعمق و حقیقته ان یامر الشارع بامر و ینهی عن شیء فیسمعه من امته
فیفهم حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما یشارک الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض

اجزاء العلة او الی اجزاء التی ومظانه ودواعیه وکما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات
التحریم الاشد وبجعله واحدا یحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العادة والحق انه فعل اشکال
علی العادة فیظن ان الامر والنهی استلزمه الا سوء فیجهر بان الله تعالی امر کذا ونهی عن کذا الی
ما قال وکشف رسول الله صلی الله علیه وسلم عن قاعدة المقاصد ومن انه تحریف تحسینه
تحریم تشبه مطلقا مستلزم مساوات است ومبنی عقیده فروع کثیره در باره تکفیر تصریح نموده
ومستند این عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داود از ابن عمر رض باسناد ضعیف روایت
کرده است اگرچه حدیث ایشان وارد کرده می شود چه زبان درازیها کنمی کنند بهر حال معنی
حدیث دریافت باید مناوی در شرح صغیر جامع صغیر نوشته من تشبه بقوم ای تزیی
بزیهم فی الظاهره فهو منهم ای من تشبه بالصلحاء وهو من اتباعهم یکرم کما یکرمون ومن تشبه بالفساق
یهان ویحذر ومن وضع علیه علامة الشرف اکرم وان لم یتحقق شرفه والشرکی بجملته لمن
تشبه باهل الله فالتشبه بشیء من امور القوم یوجب ذلک کالقرب منهم مقصد کل خرجا
بعض ابناء الدنیا الی الغزالی یرید الخرقة فقال اذهب الی السهروردی یکلمک فی شانها
احضر الیک ابناء فذکر احقوقها وما علیه من رعایتها فهابه وترکه فانکر علیه الغزالی وقال
لک ترغیبه تنفیره لان المراد اذا سمع ذلک تنفر فنحن نلبسه الخرقة حتی یتشبه بالقوم ویتزیی بزیهم
فیحملهم الظهر وینظر احوالهم وسیرهم فیسلک مسلکهم فیصل الی شی من احوالهم وهنا کلام

فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ بہم فی الزی واللباس فلیس مع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم
جلیسہم وعن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری در شرح
فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ فی شعارہم لا منہیون عن
کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من افعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ
فالمدار علی الشعار حنفی در خزاین الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیٔ بل فی المذموم
وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ
مسطور است صفا ومروہ را از شعائر اللہ بودن محض برکت بیبی حضرت ہاجر حاصل گشتہ کہ بیبی
خاصہ حضرت جل وعلا در میان ہمین دو کوہ باشکوہ در حق ایشان جلوہ گر شد وحل مشکل
ایشان فرمود واین دو کوہ با صفا بسبب آنکہ جاہلان کہ اساف ونائلہ را از نہا نہادہ پرستش
می کردند از شعائر اللہ بودن معزول وساقط نگشتہ واگر یہود ونصاری بر شما طعن نمایند و گویند
کہ شما مکانات بتان را تعظیم می کنید وطواف آن مکانات می نمائید ومشابہت با کفار
وبت پرستان بر خود گوارا می کنید واین مخالف جمیع ملتہا وادیانست پس ازین طعن ایشان
پروا نکنید وتنگدل نشوید زیرا کہ معاملہ با خدا است ونیت شما بجا آوردن حج وعمرہ است
نہ تعظیم بتان وحج وعمرہ بلاشبہ امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا
یعنی وہر کہ بقصد طاعت بجا آرد کاری نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی تحقیقہ خدا تعالی

قدر دوست عمل او را رایگان نمی کند و نظایر مشابهت با کفار زیاد آمده باشد مانند روزه
روز عاشورا زیرا که او تعالی عالم یعنی دانا است به نیات عمل کنندگان می نگرد درین
مکانات به نیت تعظیم شان میرود عمل او را رد می فرماید و هر که به نیت ادای مناسک میرود
عمل او را قبول می کند الی آخر ما قال و اگر مطلق مشابهت کفار گو در افعال مرضیه الهی باشد
موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
و تعظیم شهر حرام و تعظیم هدی و قلاید و دیگر بقایای ملت ابراهیمی که در کفار آن وقت رائج بود
یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن دران وقت و آزاد کردن برده و ضیافت مهمان
و مهیا داشتن آب بر سر راه ابرای مسافران که معمول هنود است نیز حرام می گشت انتهی ملخصا
در تحفه اثنا عشریه نوشته از تشبیه و استعاره مساوات نباید باشید فهمید کمال سفاهت
است در اشعار فارسی مشهور است که خاک صحن بادشاهان را مشک و سنگ ریزهای آنجا
را عنبر و یاقوت تشبیه میدهند عکس مساوات نمی فهمد و در احادیث صحیحه اهلبیت تشبیه ائمه
با ابراهیم و تشبیه عمر با نوح و موسی و تشبیه ابوذر به عیسی مروی شده بر مساوات این اشخاص با
انبیا حمل نموده اند تکمله این پنج عقیده اصول مذهب مجدده است که تمام عقاید فاسده شان
بسوی آن عاید و آنچه ذکر کردیم از رد اصول می توان برد بدان هر دو فروع و اکثری از فروع
که صراحتا در بیان آمده و حال باقی نیز از آنچه مذکور شد سهل الحصول الا ما تبینه

بر بعض امور صرور نمود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده ومبتدعات کاسده گویا که
مایه الامتیاز این طایفه از اہل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا
واولیا که شرک دانند ودلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدہد
واحادیث باب صبر وتوکل وبالفضله تعالی این بحث را در رد اسحقیات بخوبترین وجه
بتحقیق نموده ایم درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که فصل
معقوم این طائفه توہین وتحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام بتوسعه کلام
عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد
که موید ومعین مدعا ومبین وموضح ضلال وغوایت آن اشقیاست مقوله اول در تفسیر عزیزی
در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب ودو سیاره
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمسه وجمعه وجماعات ومحاضر ارواح
مقدسه انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سوره ها تشرف می نمایند
انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنی آن از قرن شیطان باید پرسید
مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده می نویسد وانچه متعلق بچشم دارد
دیدن مشاعر خیر مثل کعبه مشرفه وقرآن مجید ودیدن بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت
قبور شهدا وصالحین که جان خود را در راه او باخته اند واوقات عزیز خود را در یاد

اوگذارنیده انتهی زیارت قبور شهدا و صالحین عبادت خداست بقول سوم اما عبادت
پس محبت است بمحبوبان او و بغض داشتن بمبغوضان او بقول چهارم ایاک نستعین یعنی
و از تو مدد میخواهیم این لفظ برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود عجبی در دل پیدا
نشود لیکن گاهی می گویند که عبادت تو بدون طلب مدد از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم طایفه
از جبریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما حرکات
سر بر می زند و قدریان می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال بایجاد ما از ما صادر
می گردد و این هر دو طایفه مردود و بر طریقه نامحمود اند چه طایفه اول ابطال شرایع و تکلیفات
می کنند و طایفه دوم دعوی شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو لفظ برای
رد عقیده این هر دو طایفه آورده اند ایاک نعبد رد عقیده جبریه است و ایاک نستعین رد عقیده
قدریست و راه راست نصیب طایفه سوم است که سنیان باشند می گویند که بندگی
و توفیق از تو میخواهیم بعض اهل معرفت گفته اند که استعانت در ینجا طلب عون نیست بلکه
طلب تمکین و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و العین الیقین رسانیدن
حکایت شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت می کرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا گویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجویی و از امیر

روزی و از بادشاه یاری میجوی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند ازان که هر روز
وشب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الٰهی نداند حرام است واگر التفات محض بجانب
حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر
استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این
نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت
نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
خاص است پس بهتر آنست که عبادت هرچند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است
واگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا
اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند و باز در دل
او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسایط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نمی
بینم انتهی ملخصا مقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا
و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تقربها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت

و نصب ایشان بالاستقلال درخواست کنند و شفاعت و عرض حال ایشان را در جناب او تعالی روا
کرده آن جناب باشد براند انتهی مقوله مفسر صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام کرد
بر ایشان و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند بچهار فرقه که انبیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است و در وقت
مناجات با پروردگار بنده را می باید که این چهار فرقه را ملحوظ نظر اجمالی سازد و در راه آنها طلب کند
الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد و صالحان را رفاقت
شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیا و اگر کسی از عوام مومنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید او را از رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچار است چنانچه اگر کسی
رفاقت بادشاه خواهد بدون رفاقت جماعه ای که او در رفاقت پادشاه دارد و او در رفاقت
امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست ولهذا دخول در طریقه اهل الله و توسل با آنها جستن محمود
اهل اسلام شده انتهی و هم در حالات شان می گوید و برکت در کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و هم در مصاحبان ایشان و هم در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
ایشان بی دریغ ظاهر می گردانند و نزد خود ایشان را جایی مرتبه می بخشند که دعای ایشان
مستجاب می شود بلکه در حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت آنها روا می گردد و حصول حسنات
و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت منتظر از آن قبیل است

کسی

و خواص مومنین بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم الهی و سوم و در اینجا نوشتنی
ست همین است که قلب او مشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام با و رسانیده اند بهیچ
قلب بقبول کند گویا می بیند او دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر مقبول نشده باشد
منقول نشده در اقسام فرشتها نوشته اول فرشتهای که متعلق باجسام اند خواه علوی مثل
حاملان عرش و افلاک و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و
مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارها و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام
سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهای که با بر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند
و بر دریاها و کوهها و درختان موکل اند و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم بتدبیر ایشان
و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای
تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فایده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
سوی گوشت و استخوان کشیده برد زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پائین دارد نه
بجوانب دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیوم تا صورت

خون را از آن غذا خلع کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان بپوشاند پنجم تا دفع فضلها نماید
ششم تا جنس بجنس چسپانیده یکسان نماید هفتم تا مراعات مقدار نماید و پستی و بلندی هر
عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعض اجزای بدن
مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را احتیاج اند و همه این فرشتها ارضی اند و از ملائکه آسمان
است و آن همه را از حملة العرش انتهی مقوله نهم در تفسیر اماته فاقبره نوشته دفن کردن جمیع
اجزای بدن بتمامه یکجا می باشد علاقه روح با بدن از راه نظر و عنایت بحال می ماند و توجه زائرین
و مستانسین و مستفیدین بسهولت می شود که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
و آثار این عالم از صدقات و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن او است
واقع شود بسهولت نافع می شود پس مرقد را گویا روح را برای مکان کردنست و دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنابر این است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و
استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقت نوشته
اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادات سابقه و الفت بدن
و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است در میان زندگانی
دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی از این طرف و چیزی از آن طرف دارد و این حالت حالت اتکال
اجزای برخی از نیکی‌ها و مددها است و مدد زندگان در این حالت زود تر میرسد و مردگان منتظر

لحوق بدین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در جواب
نکیرین وارد است که مرد مسلمان در انجا می گوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است
که مرده درین حالت مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت
درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب بعالم تمثل
ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق
زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات یکسویه خود از نیکی و بدی
او را حاصل می شود و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بان طرف متوجه می گردند حس
و حرکت معنوی او ازینجهان مطلق بیکار می شود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیا
را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطن از انها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
و زبان حال آنها در انوقت هم مترنم باین مقالاتست ع من آیم بجان گر تو آئی بتن
انتهی ملتقطا فایده از انجا که مسئله انکار استمداد و انکار ادراک ارواح باهم توامان و از یک
منبع روان گردیده است نجدیه قائل شده اند باین که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و

سماع نیست مولوی عبد الحی نوشته استمداد از ان کس که مطلع بحال طالب گردد پس بیهوده است
و حال اہل قبور ہمچنین است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی
منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی پس مرده و خوابیده در
ہیچ موت یکسان اند فرق ہمین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم بازگردیدن است و در مرده بودن یکسان اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موتی نیست و قال الله تعالی انک لا تسمع
الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور و این آیت که نص صریح است در عدم ادراک و سماع موتی قال
رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال و جواب به مومن می گویند بخواب
بچو خوابیدن عروس انتہی ملخصا در رسالہ تحقیقات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث ہمین مستمسک
معتزلہ اند درین باب و جواب آن با تنبیہ بر مناسی اغلاط و تحریفات بجا ذکر نموده ام
تکمیلا للالزام چیزی از کلام شاه عبد العزیز صاحب مذکور می گردد سوال چه می فرمایند علمای دین اندرین
که انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد و سلام ایشان
شنود جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و برین معنی شرع شریف و قواعد
فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر متواتر ثابت است تفصیل آن
دفتری طویل می خواہد در کتاب شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب

حدیث ابدیہ و اثبات عذاب القبر و برکت کہ ابداً مباحث متمرد است حتی کہ بعضے از
اہل کلام منکران را تکفیر کردہ اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث
صحیحہ مشہورہ دربارہ زیارت القبور و سلام بر موتی و ہم کلامی بآنہا کہ انتم سابقنا و نحن بالاثر
و انا ان شاء اللہ بکم للاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم با کفار بدر کہ در بدر کشتہ شدہ بودند خطاب فرمودند ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم
عرض کردند یا رسول اللہ ما تکلم من اجساد لیس فیہا ارواح فرمودند کہ ما انتم باسمع منہم ولکن لا
یجیبون و در قرآن مجید ثابت است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات بل احیاء عند ربہم یرزقون
فرحین بما اتٰہم اللہ من فضلہ بلکہ از احوال پس ماندگان ہم خبر می گرفت و استبشار ثابت
است و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بہم من خلفہم الا خوف علیہم ولا ہم یحزنون بالجملہ انکار
شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبہ نیست و اما قواعد فلسفی پس ابقای
روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روحانی و آلام روحانی را مجمع علیہ
فلاسفہ است الا جالینوس و لہذا او را در فلاسفہ نشمردہ اند و ظاہر است کہ بدن دائما
در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
او چہ قسم تاثیر تواند کرد و در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ
نوشتہ چون آدمی میمیرد روح او از بدن او جدا می شود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت

وادراک وشعور جسد را بجدای روح رو میدهد و روح را اصلا تغیری نمی شود چنانچه حال
قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
الی آخر ما قال پس این حکم را مطلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر
و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت انتهی و هم ازینجاست حیات شهید بمعنی تعلق او روح
است با بدان برای استیفای لذائذ که موقوف بر آلات بدنی است نه بقای روح با ادراک
و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه ویکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در
روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این را
از بیخ بر می کند چه در آن نوشته که منکرین مجازاة قبر تمسک میکنند بآیه لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتی می بود البته موتی هم عقب وی می بود انتهی به بینید که
منکرین مجازات قبر بآیه کریمه چگونه استدلال کرده اند بعینه بهمان آیه بارادهٔ همان معنی مولوی
عبدالحی هم بر مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا
واماته حقیقه نیست بلکه بسبب انعکاس اشعهٔ روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تعذیب و تنعیم
بدن همراه آن می باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق بعینه مثل تعلق عاشق
بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه که الم تعذیب و تنعیم را نتوانند و این هم

هم در صورتی است که آن بدن قایم باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح را ست که نفس مجرد است
و بدن حقیقی او و روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق می کنند بدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود
الی ان قال و از انکه در عرف تعلق روح را با بدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات می گویند
در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت ما بین النفختین
موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الایة تمام در صورتیست که از موتة اولی یکی مراد است و موت مراد دیگر
و محتمل است که مراد از موتتین جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دو بار
پس درین صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب تنعم
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فساد بنیه و بطلان مزاج ممکن نیست پس
این امور میت را ممکن نیست نوشته جوابش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد بنیه
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تالم و تلذذ جسمانی و اعمال
حواس تعلقی به بدن خودش یا ببدن دیگر مثالی مدار تعلق تدبیر و تصرف بی تعدیه و تنمیه خواهد
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاءً مشروط باشد بوجود قوای نباتی و مزاج لازم می آید
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

تن حال اوآنکه است که بوسیلهٔ شکلی و بدنی کار می‌کند و مصدر افعال حیوانی و نفسانی میگردد
بے آنکہ نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست
و ارواح را حسب اعمال بکسوه تنعیم و تعذیب خواهد بود انتهی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته
فاقبره نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او با دود و آتش
آمیزش نموده مشابهت تمام با شیاطین و جنیان پیدا کند و از ینست که اکثر ارواح کہ بکیف
سوخته می‌شوند بعد از موت حکم شیاطین می‌گیرند و به آدمیان می‌چسپند و ایذا میدهند انتهی
و در شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمانست و پایین آن سدرة المنتهی و بالای آن متصل
بپایه عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجا می‌باشند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در
مستقر می‌باشند و عوام صلحا را بعد از نویسانیدن و رسیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب در آسمان
دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می‌باشد که بسبب
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس می‌شوند زیرا که روح را قرب و بعد
مکانی مانع این دریافت نمی‌شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستارها را بر هفت
آسمان از درون چاه می‌تواند دید انتهی و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست
و شعور و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوی اسمعیل در تقویة الایمان آیه کریمه و من
اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر

منع استعانتہ وآیہ کریمہ الہم ایدی یبطشون بہا الہم ارجل یمشون بہا وغیرہ را بر ارواح کاملین فرود آوردن وسرگرم ہزیان سرائیہا گردیدہ حالش اینست کہ این آیات در معارضہ انکسان وارد اند کہ احجار را معبود لذاتہا ومعبودات باعیانہا میدانستند شاہ ولی اللہ در حجت بالغہ نوشتہ والمشرکون وافقوا المسلمین فی تدبیر الامور العظام وفیما ابرم وجزم ولم یترک بغیرہ خیرۃ ولم یوافقوہم فی سائر الامور وذہبوا الی ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ وتقربوا الیہ فاتاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ خلعۃ الملک ویفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل ذلک البلد وقالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضمومۃ بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا تفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ ہولاء لیقربوا الی اللہ زلفی وقالوا ہولاء یسمعون ویبصرون ویشفعون لعبادہم ویدبرون امورہم وینصرونہم فنصبوا علی اسمائہم احجارا وجعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہولاء فخلف من بعدہم خلف فلم یفطنوا للفرق بین الاصنام وبین من ہو علی صورتہ فظنوہا معبودات باعیانہا ولذلک رد اللہ تعالی علیہم تارۃ بالتنبیہ علی ان الحکم والملک لہ خاصۃ وتارۃ ببیان انہا جمادات الہم ارجل یمشون بہا ام لہم ایدے یبطشون بہا ام لہم اعین یبصرون بہا ام لہم اذان یسمعون بہا پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کاملہ تحریفی بیش نیست حال ارواح اندکی از انچہ شاہ ولی اللہ در حجہ بالغہ نوشتہ باید شنید اعلم انہ قد استفاض من الشرع ان للہ تعالی عبادا ہم افاضل الملائکۃ ویقربوا الحضرۃ لا یزالون یدعون لمن اصلح

نفسه ونديها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعاؤهم ذلك سببا لنزول البركات عليهم ويلعنون من
عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجد حسرة وندامة في نفس العامل والهامات في صدور
الملأ السافل ان يبغضوا المسيء ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين تنفك عنه جلابيب بدنه بالموت
الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون
اسبابا لحدوث خواطر الخير فيهم لوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندي الاعلى والملأ الاعلى وان للارواح الفاضلة من الآدميين دخولا
فيهم ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة مع
الملائكة بجناحين انتهى وهم درين كتاب است واذا مات الانسان كان للنسمة تارة اخرى فيستمد
فيض الروح الالهي فيها قوة فيما بقي من الحس المشترك تكفي كفاية السمع والبصر والكلام بعد من عالم المثال
انتهى وهم درين كتاب است فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه فلحق بالملائكة وصار منهم والهم
كالهامهم وسعى فيما يسعون وربما اشتغل بعضهم باعلاء كلمة الله ونصر حزب الله وربما كان لهم لمة خير
بابن آدم وربما اشتهى بعضهم الى صورة جسدية اشتياقا شديدا ناشئا من اصل جبلته فقرع ذلك
بابا من المثال واختلطت قوة منه بالنسمة الهوائية وصار كالجسد النوراني وربما اشتاق بعض
الى مطعوم ونحوه فابد فيما اشتهى قضاء لشوقها وهم درين كتاب است الملائكة والنفوس المجردة من

ذلک بالجملہ تمام فرق امت اجابت بر بر مدعا آیتی و حدیثی می آرند مسلک حق آنست کہ سلف
صالح برعایت شرائط فہم کتاب و سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطہ باطراف
و جوانب و نظر بر احوال و فروع با اتفاق اہل حل و عقد بر امری اجماع نمودہ و بر تلاحق افکار
و تطابق اعصار مذہب جماعت قرار یافتہ و سواد اعظم امتِ مرحومہ عبارت ازانست باتباع
آن باید بحدیث علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولیٰ
معلوم است امام احمد و غیرہ از عائشہ رضی اللہ عنہا ہم ان حدیث روایت کردہ اند ازانجا صاف ظاہر
می شود کہ چون حضرت صدیقہ دران قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری
بر الفاظ قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابہ حاضرین ثابت شد
آنرا خود روایت فرمود و بہ تامل استبعاد مخالفت قرآن برخاست چہ خوانند گفتہ معتزلین از آنکہ معتزلہ
و غیرہ منکرین رویت تشبث می کنند بقول حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا و استدلال آن با آیہ کریمہ لا تدرکہ الابصار
و ہو یدرک الابصار ہیچ فرق نیست درین ہر دو ماجرا علماء اہل سنت در ہر دو مقام جواب دادہ اند
کہ بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی ہم استدلال نمودہ اند بقول حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا
الحاصل در کتب اخبار ہر گونہ روایات موجود فا ہستند و معتمد ہمان قول است کہ بعد تحقیق و تطبیق و تنقید و
تنقیح مقبول سواد اعظم گردیدہ و از اہم مہمات دین جدید بحث شفاعت است و مخالفت با اہل
سنت و جماعت در ماندہ و گفتند آن مذہب اہل سنت نیست کہ شفاعت روز قیامت حق

باین آیت استدلال فرموده و رد کرده حدیث دعا انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات
در دیده تحقیقات بیان نموده ایم اینجا اشارتیکه برفع و ابهم کفایت کند تمام می آید حمل شنیدن الا انکه
الصابر لا تقربوا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را نخوانند و قصد فهمیدن تمامیه استشهاد باین
نمی مانند الله تعالی می فرماید انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرمودن اسماع را در مومنین یعنی کافرین موتی از اسماعیکه
بی بهره اند آن اسماع مخصوص است بمومنین پس ازینجا خیال عدم سماع موتی بستن دو قدم انکار را نقل
سماع چیزی دیگر و نفی اسماع چیزی دیگر اما انکار کلام آنحضرت نمی شنیدند حالانکه دوم انکه حضرت
عایشه رضی الله عنها دران مقام حاضر نبود صرف استبعاد عقل آن صدیقه را در جنب مثل فاروق
که حاضر واقعه و بگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از ناواقفی است رجوع باصول
تمام اهل اهوا استدلال می کنند بقرآن و حدیث مگر از شرایط فهم هر دو بی بهره اند از جایی یک کلام را
گرفته بر محل غیر مراد مسوق له الکلام راست نموده از اطراف و جوانب چشم پوشیدند خصلت مستند
و غایت غنک اشتیار خوارج در تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه ساختند
مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله و حدیث القاتل و المقتول کلاهما فی النار معتزله و روافض
در وجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم
برای خدا تعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم و امثال

در تقویة الایمان این مضمون را بعبارتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا بالفاظ چنانچه باید و شاید بشافه اسش رد فرموده ساکت و
عاجز نمودند الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده که هرکه بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه
شکی و ریبی در دل باقی نمی ماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا می کنیم بر نقل دو کلام
کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که
ادا نخواهد کرد هیچ نفس که بمرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس که فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب باو ساخته چون ترک شکر کرده باشد
و کفر ورزیده شیئا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب الادا ست زیرا که در انوقت دادن شکر خود
دیگری را ممکن نیست و لا یقبل منها شفاعة یعنی و قبول کرده نخواهد شد از ان نفس مقربه که شکر گذار است شفاعتی در
حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر ورزیده و لا یوخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از ان نفس شکر گذار فدیه یا غیر عمالی که در عوض نفس کافره بدهد اگر بالفرض او را بهم رسد و لا هم ینصرون
یعنی و نه این تقصیر کنندگان را در شکر مددگاری خواهد بود که بزور و غلبه از ایشان عذاب را دفع کند و طریق
دفع عذاب در دنیا منحصر درهمین چهار چیز است یا بالقهر و غلبه است و آنرا نصرت گویند و یا بدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است و یا بدادن چیزی و آن
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که بر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و مصادره یا

مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن می شود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال سا
کاملان بانیا سایہ اکند و نفوس ناقصہ اتباع خود را از خود گیرد و نقصان آنہا در ضمن
کمال او منجبر شود پس مدار این شفاعت بر دو چیز است اول انبساط کمال نفس کاملہ کہ روز قیامت
محض بعنایت بے غایت حق جل و علا موعود است نہ بتوسط عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا کہ
منتہای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نہ احاطہ آن کمال باتباع خود بوجہی کہ نقصانات
آنہا را بپوشد و در رنگ کمال ظاہر کند و این بسط و احاطہ و سعی را در شریعت تعبیر باذن و حکم
فرمودہ اند دوم بودن نفس ناقصہ از اتباع اہل کمال کہ بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
اخیر را در شریعت باین عبارت تعبیر فرمودہ اند کہ کافر و منافق را شفاعت نیست انتہی فلیرد از
جملہ خرافات ایشان انکار تبرک باثار صالحین و تعظیم و تکریم آن غلو این طایفہ درین باب بکمال
است شیاطین نجدیہ کہ ہنگام تغلب از تعدی زبانی تجاوز نمودہ دست دراز بہم گریبان ایمان
خود ہا را چاک کردند حتی کہ مساجد متبرکہ واقع حرمین و مابین حرمین محترمین را باین سبب کہ از آثار
منسوبہ بودند حکم بتخانہ دادہ منہدم کردہ بکمال توہین با زمین برابر ساختند و اصل بنای بعضی از آن
مساجد کہ از عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی از عہد صحابہ دستور عبادتگاہ و زیارتگاہ
تمام امت مرحومہ بودہ اند شیاطین ہندیہ کہ قوت نجدیہ نیافتند از زبان کارشان میگیرند
آنچہ درین باب بعمل آوردہ اند نشان خارج است قابل اعادہ نیست اصل این مقصد در تقویت الایمان

موجود و بطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه
ثبت و ما در ینجا ذکر می کنیم استفتا از شاه عبد العزیز و بنده صورت چه میفرمایند علمای دین در
تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلا پیغمبری یا پیری
در جائی نماز گذارد یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را در ان بهتر دانستن و
محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال این اشیا
مستعمله بزرگان را متبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن وغیره را چه حکم
و آب بقیه وضو و لیس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائی بجائی بردن چه
حکم دارد بینوا توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین است قدیما و حدیثا و از کتاب و سنت
ثابت انکار آن و کلام در ان غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قران مجید وارد است ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة و در تفاسیر معتبره مرقوم است
که بود در ان صندوق پاره های الواح و عصای موسی و عمامه هرون وغیره و بودند بنی اسرائیل
و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا
بر سینه داشته بالای سرهای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند و همین که از ان تابوت آواز می آمد
نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه بی ادبی کردند تا تابوت الله تعالی

بران

میران کفار بلا مسلط نمود هر که قریب آن بول و براز می کرد به بلو اسیر مبتلا می گردید پس کفار دانستند که این بلا بسبب بے ادبی تابوت است بر گاو ان نهاده از نزد خود روانه بسا ختند تا بمنزل طالوت رسانند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال احانی فی بصری بعض الشئی فبعثت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی النبی صلی الله علیه وسلم و من شاء الله من اصحابه فدخل و هو یصلی فی منزلی واصحابه یتحدثون بینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمده فقال تعالی فخط لی مسجدا فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک و فی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیه التبرک بآثار الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب مرویست که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موی مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جلجله از نقره هر گاه میرسید بصحابه رنجی میرفتند نزد ام سلمه رضی الله عنها و عرض می کردند پس برمی آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم ونقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکه لیتبرک به اهل المدینه ولوخذ من ذلک ان فضله وارثه من العلماء والصلحاء کذلک و همچنان شیخ عبدالحق

دیر جمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض
و شروح آن و تصانیف مسمه هورے را باید دید جذب القلوب وغیره کتب شیخ عبد الحق محدث
بجزب وجد اداگردیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت با کسی و آثار او
است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منسوبات او می کند و تهاون و عدم اعتنا بان دلیل است
بر عدم محبت یا ضعف آن و منشا ر آثار و کاو کاوی که در تنقید روایت و منسوبات اصلیت آثار می کند
خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس تر در عملیات و در فضائل اعمال
وغیره وسعت است الم یکفک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور است آبادی نسبتی و ادنی
مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کابس ابن ربیعه هر گاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه
بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود بر خاسته او را
تعظیم بر خاسته کابس را بر تخت نشانیده خود در بادب نشسته توقیر تمام رخصت نمود و
مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه وغیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج نقل
نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشبیه در موضع خاتم نبوت شامه بود بمقدار بیضه الحمام
مشابه خاتم النبوت و کبود رنگی چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم درود می فرستادند
بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و ازدحام می نمودند برای وی می بوسیدند پشت او را تبرکاً و

در

بعضے امور جواند بود الا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تمام حسن شریک ندارد منزہ
عن شریک فی محاسنہ ؎ فجوہر الحسن فیہ غیر منقسم ؎ قرطبی و ابن ہمام و غیرہما از اکابر معتمدین
و ثقات مستندین روایت کردہ اند کہ در اطراف قبا آن حضرت بر سنگی نشستہ بود ند کہ زن عقیم
استدعا نمود و آن حضرت دعا فرمود کہ عقم او زایل گردید زان بعد این خاصہ فیض جاری گردید
کہ زن عقیم با طہارت با خلاص نیت بران سنگ نشستہ درود بخواند عقم او زایل می گردد و این
معاملہ بتجربہ صحیحہ رسیدہ و مشہور است واللہ اعلم بالصواب انتہی و موی مبارک کہ بخانہ شاہ صاحب
بود زیارت آن با ہتمام تمام شد و مولوی اسمعیل صندوق حامل آنرا بر سر خود می آوردند سلسلہ
رسید نش منتہی است بجواب کما ہو مسطور فی محلہ در تفسیر عزیزے متعلق صراط الذین انعمت علیہم
نوشتہ و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در ہم صحبتان و اولاد و نسل
ایشان و زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاہر میگردد در تفسیر سورہ قدر نوشتہ بالجملہ از
مضمون این سورہ معلوم می شود کہ عبارات و طاعات بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکہ
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مرتبہ عظیم حاصل می شود
و در تفسیر طور سینین نوشتہ در حدیث شریف وارد است کہ چون حضرت صفیہ رضی زوجہ مطہرہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصے
فارغ شدند از ان مسجد بر آمدہ بر کوہ طور زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند

و بر کناره آن کوه استاده ارشاد کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به
روند و پاره بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را ازینجا بآسمان بردند و آنمکان را
نصاری تعظیم بسیار میکردند و می کنند و بر سر آن کوه بلاته نام فرنگی زنی کنشت طیار کرده بود
و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام می گفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم
شد لیکن بالفعل دران کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجد ساخته و پائین
آن مسجد غارست مصفی مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب الشراب
می گویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه است و هر که برای استغفار
گناهان خود دران مسجد درآید از همان دروازه می درآید و زبان زد مجاوران انجا است که داخل
این دروازه موجب پاکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
یا انبیاء پیشین ایشان بنا بر وحی یا کشف بشابهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند
که در خاصیت مناسبت بباب حطه قریه مذکوره داشته بود انتهی و در همان مقام نوشته فایده
سیوم اینکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم
اهل الصلاح و التقوی خاصیتی پیدا می کنند که درانها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن
موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و ازهمین جا است که این مردود را ازابوسعید

حکایت کرده که ما روزی همراه آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا سفر میرفتیم چون
آخر شب شد در پشته کوهی گذشتیم که آنرا ذات الحنظل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل بودن
الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة یغفر لکم خطایاکم
و ابوبکر ابن ابی شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة
کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ما ائمه اهل بیت نبوی که قیم خاندان نبوت و حامل
اسرار ولایت و معرفت اند درین امت مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین امت وابسته و منتهی بآن
بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت به این
خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام
را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داد و برو قدم
مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نماز گاه که بعد از طواف خانه کعبه دو
رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امامت حضرت ابراهیم
تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده بود
پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شروع عبادت خدا بجا آوردن گویا
نزد ایشان حاضر شدن است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام

است چون حضرت ابراہیم بر سنگ ایستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی عمارت بلند می شد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر پیر و انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراہیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت بود که مقام ابراہیم را کسی دست میسانید و مسح کند درین امت این امر ایجاد شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر پیر و پاشنه حضرت ابراہیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام ابراہیم را مسح می کنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم او بنماز است که متصل او نماز گذارید انتهی و هم درانست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب بگذارد متصل آن سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بمنزله مقتدی باید که قرب مکان را آن مکان گفتن مجازیست متعارف قریب بحقیقت پس ظاهر این آیه معمول به است هر چند اصل این نماز واجب است بر مذهب امام اعظم و عند امام شافعی و در قول یکی سنت دوم فرض لکن گذاردن این نماز باین وضع که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است استحباب موکد حتی المقدور از دست نباید داد انتهی و هم دران تفسیر است بالجمله سنگ مذکور از شعائر الله بودن مخصوص به برکت حضرت ابراہیم حاصل گشت که سعت بناء حضرت

جل وعلا در میان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه گر شده و حل مشکل ایشان فرمود
و از ان باز معنی شعائر الله بودن درین هر دو کوه بمنزلهٔ مجبوب ذاتی آنها گشته انتهی می گویند فقیر
حقیر که از آثار شریفه و تبرکات منیفه انچه از سلطان اعظام و اکرام در اوهام این لیام نعایت مستبعد
باشد آنرا از لم سایم و نقش بی نظام حال و قال اهل کمال و تکریم و تحلیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار می سازند قسطلانی در مواهب
نوشته و قد ذکر ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعله الکریمة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی جزء
مفرد رویته قراءة وسماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحق ابراهیم بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من
اهل المرتبة بالاندلس وکذا غیرهما ولم اثبتها ههنا اتکالا علی شهرتها وصعوبة ضبط التسطیرها الا بحا
ذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا
صالحا وربما قال حذوت هذا المثال لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رأیت البارحة من برکة
صاحب هذا النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع الوجع وقلت
اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل بما اصاب زوجی من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی للحین
قال ابو اسحق قال ابو القاسم بن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل حاسد وان امسکته
المرأة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر امرها بحول الله وقوته ولله در ابی الیمن

بن عساکر حیث قال ودرینجا قصیده درمدح وشوق مثال نقل نموده یک شعر ازان این است
شعر باشد نعل المصطفے روحی الفداء ❊ لحلک الاسمی الشریف العالی ❊ وباز نوشته
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة لذکرها ابو اسحق ابن الحاج وقصیده درینجا
نوشته بعد ازان نوشته ولابی بکر احمد بن الامام ابی محمد عبد الله بن حسن القرطبی درینجا قصیده
نقل نموده اولش اینست ؎ شفا لذی سقم رجاء لبائس ❊ امان لذی خوف کذا
یحسب الفضل ❊ حافظ علامه احمد المقری التلمسانی دربن خصوص کتابی دارد مبسوط مسمی به
فتح المتعال فی مدح النعال مرتب بر فاتحه وچهار باب وخاتمه فاتحه در تحقیق معنی لغوی نعل وتتمه
وقبال وتشریح فوائد وموارد مناسبه آن باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق نعال
شریفه وارد باب ثانی در صفت مثال عظیم البرکات جسیم المنافع باب سوم در ذکر قصائد ومقطعات
ائمه اعلام متقدمین ومتاخرین که در باب مثال معظم ومشبه مکرم بسلک نظم آمدند ودرین باب صد و
سی منظومه بر ترتیب حروف تہجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص ومنافع مجربه مثال
منقوله از ثقات مستندین واثبات معتمدین که شک را در صدق اخبار شان گذری نیست
وتنه سوی شان کسی را بجز تکریم وتعظیم نظری خاتمه در خلاصه آنچه متعلق است بنعل ومثال
و [illegible]

ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن الابار
و ابو عبد الله ابن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبد الله بن المرزوق
التلمسانی و ابن البرار التونسی و ابو اسحق ابراهیم ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و
مراکشی و حافظ ابن عساکر و مدرفارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف
تتائی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند می نویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن
برا تونسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابوبکر ابن العربی
و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی بن عبد السلام
لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ در مصر لفظا گفت که گفت مرا محمد بن
حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث
کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسمٰعیل
بن عبد الله از پدر خود عبد الله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل
مبارک که کشیده شد این مثال بران نزد اسمٰعیل بن ابراهیم مخزونی گفت اسمٰعیل ابن ابی
اویس حکم کرد پدر من نقاشش را پس کشیدند آنرا بر مثال نعل رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و سلم
و بهمین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت ذکر کرده است و تبجیل و تکریم جماعه عظیمه و
توسل نمودن در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات بتبرک آن مثال

اگر ہم بکثرہ نقل نمودہ است بخوف طول از تفصیل آن درگذشتیم ہر کسیکہ خواہد بان رجوع کند
و جزوی مختصری در فارسی فقیرہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ فایدہ از جملہ عقاید
و عمدہ مفاسد نجدیہ اینکہ اگر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلا و ذبح کردہ شود
بنام خدا ذبیحہ حرام است و ذابح نیز کو ذابح غیر نام نہ نہفتہ باشد در تقویۃ الایمان نوشتہ قال
اللہ تعالی او فسقا اہل لغیر اللہ بہ ترجمہ فرمایا اللہ جل شانہ نے سورہ انعام مین یا گناہ کی چیز کہ
مشہور کے گئی ہو اللہ کی سوا کسی اور کی کرکے فایدہ یعنی جیسا سور اور لہو اور مردار ناپاک
ہی اور حرام مین لیا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہی اور حرام ہی کہ خود گناہ کی صورت بن گیا ہی
کہ اللہ کی سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سی معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کی نام کا ٹھہرایا ہی
براہی اور وہ جانور حرام ہی اور ناپاک ہی اس آیت مین کچھ اسبات کا ذکر نہین کہ اس
جانور کے ذبح کرنیکی وقت کسی مخلوق کا نام لیتی جب حرام ہو بلکہ اتنی ہی بات کا ذکر ہی
کہ کسی مخلوق کے نام پر جہان جانور مشہور کیا گیا کہ یہہ گای سید احمد کبیر کی ہی یہہ بکرا
شیخ سدو کا ہی وہ حرام ہوجاتا ہی پھر کوئی جانور ہو مرغی ہو یا اونٹ ہو کسی مخلوق
کی نام کا کہ جیسی ولی کا یا نبی کا یا باپ کا یا دادی کا یا پیر کا وہ سب حرام ہی اور ناپاک
ہی اور کرنیوالی پر شرک ثابت ہوتا ہی در قرب [illegible]
مخالفین جواب این را بدلیل نمودہ است بدلایل [illegible]

بر ذکر ان الکفا میرود سوال برجانور زنده آواز برآورده شد که برای پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عزوجل و گوشت آن پخته خورانیده
بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا الجواب حرام است بدلیل آیة شریفه
و ما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز برآورده شد و بشهره داده شد
در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیریت باشد یا روحی خبیث خواه
جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای
فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بان غیر گشته
و خبثی در و پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمی شود مانند
سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
لغة و عرف است هرگز اهلال در لغة عرب و عرف آن دیار و آنوقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین
عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز بغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین
متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری می گوید اجمع العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد

درتفسیر رحمانی نوشته وما اہل بہ لغیر اللہ فانہ ان ذکر معہ اسم اللہ تعالیٰ فقد عارض
فیہ المطہر المنجس مع نجاستہ بالموت وان لم یذکر فقد زید فی نجسہ انتہی الحاصل
درتمام تفاسیر قدیمہ معتبرہ مطابق تفسیر عزیزی نوشتہ بجز تفسیر بیضاوی وتفسیر
احمدی وآن ہردو قابل اعتبار نیستند وبدلیل حدیث صحیح لعن اللہ من ذبح لغیر اللہ
نووی درشرح صحیح مسلم نوشتہ وذکر الشیخ ابراہیم المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند
استقبال السلطان تقربا لغیر اللہ افتی اہل بخارا بتحریمہ لانہ اہل بہ لغیر اللہ تعالیٰ
ونیز درحدیث نہی از ذبائح الجن وارد است ودرکتب فقہ ہم مثل اشباہ ونظائر وغیرہ
موجود واین ذبیحہ ہم درحکم ذبائح جن است ونیز درحدیث صحیح مرویست لا تذکروا فی
عند تسمیۃ الطعام وعند الذبح وعند العطاس وبدلیل اقوال فقہا فی الدر المختار ذبح
لقدوم الامیر ونحوہ کواحد من العظماء یحرم لانہ اہل بہ لغیر اللہ ولو ذکر اسم اللہ تعالیٰ
ولو ذبح للضیف لا یحرم لانہ سنۃ الخلیل علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام واکرام الضیف اکرام
اللہ تعالیٰ والفارق انہ ان قدمہا لیاکل منہا کان الذبح للہ تعالیٰ والمنفعۃ للضیف او للولیمۃ
او الذابح وان لم یقدمہا لیاکل بل یدفعہا لغیرہ کان لتعظیم غیر اللہ تعالیٰ فیحرم وہل یکفر فیہ
قولان بزازیہ وشرح وہبانیہ ودراشباہ وغیرہ ہم این مسئلہ مذکور است فقط اینست فہم
ازاں طغرہای قول دنا اللہ التوفیق قولہ انتہی ملخص التفسیر العزیزی بیشک حسب انچہ نوشتہ

ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود راست اما آنچه بعد ازان نوشته که عصمت انبیا منصوص
جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلط این مقام
مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه و مکالمه درین
خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت بتحریر پرداخته از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده
رجوع فرموده این امر را منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت است
عصمت از خطا خاصه انبیا است و مذموم اصرار بر خطا است و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم
و مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل هم بتحریر رسایل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و بوقت ذبح
رسم نام الله تعالی برو گرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را برای جمعی که معتقد او یند صرف سازند
در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمه در مقام
[illegible] لفظا واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که در
زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرد میخواهیم که حکم شرعی او بدانیم تجسس کردیم
روایات فقها را که باحث اند از حلت و حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته
درین استفتا سه مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر اهل
بغیر الله که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبد العزیز

بحجیت آن وازین مرتبه مطلب مطلب سیوم قابل آن نیست که اهل علم بعرض بیان نمایند بلکه کشف
او متعلق بالمجتهد است این اعتراض زان فرمایند و مطلب دوم اگرچه واجب التحقیق است لیکن فهم آن
مخصوص بدانشمندان است مطلب اول را العزیزی تقریر باید کرد که تمام و خاص دریافت نمایند
فیه حاجی استاده درین زمانه و بدین بابند صورتها است که برای مردگان می کنند پس باید دانست که
مقصود درین صورت گوشت می بود چنانچه در فاتحه دستور است که جانوری برای گوشت ذبح می کنند
و طعام آن پخته می خورانند و ثواب آن طعام بروح میت میرسانند مقصود حیوان بذبح حلال
است بر کرشمه ندادن نیست و دیگر نذر مقرر کنند پس نذر هم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال
باشد پس آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من برآید مقدار یار حضرت سید احمد کبیر
و انقدر طعام نیاز ایشان مردم را بخورانم اگرچه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است و همچنین
گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که درین گوشت نذر حضرت سید احمد کبیر بعد برآمدن حاجت خود
خواهم خورانید گوشت حلال است و اگر بگوید که گوشت گاو خواهم خورانید نیز درست است و اگر بعض
قصد گاو و نذر کنند نیز روا است چرا که مقصد ایشان گوشت است و لیکن تعیین اگر گاو زنده باشد با احکام
کسی را بدهد بطوریکه تصدق میدهند نیز روا است گوشت آن حلال است غرض از گاو و مانند آن است و اگر
مقصود ذبح هرامیت بود پس یا ایصال ثواب در جهات شتی نذر ذبح کسی میت بود و لفظ
فیه نذر اولیا ... من دون الله باشد اما از زبان

لفظ

لفظ ابد زکند خللی دران بیت یابد نظر برانکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مختص
بخدا است باید که شاید از ممنوعات مشرعیه دران باشد وادنی آن ترک اولی است اما حرام
نتوان گفت تهمه مسلمانان که بجای اسلم صبانا گفتند شاید آنست وچون که آن مسلمانان در ملک
حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از الفاظ مشترکه گو بسبب تعامل عرف ایندیار اشتراک
پیدا کرده گفته آید باکی نیست والیضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرور کند تا گوشت او چرب شود
اورا ذبح کرده وپخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دراین کشا
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند که اگر بشرط برآمدن حاجت خود گاو دوساله
فربه را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است آری نذر بطریق حسن است هیچ خللی نیست
اگر قبیح است فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید همین صحیح است مراد مولانا محمد حسین است که در استفتا
نوشته است و همین صورت باصورت تحریر مشتبه شده ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شده
والیضا فیه دوم [illegible] کردن جانوران الهی چنانچه [illegible] حکم این قسم آنست که حلال است
چرا که فاعلان این فعل تقرب در ... کردن آن منظور دارند با جانش وذبحش سروکاری ندارند
انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی وغیره من التفاسیر
انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین
فی ذلک الزمان ولذا لم یعتبروا فی التفاسیر القدیمه من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه وبین ما قصد

بذبحه التقرب الی غیر الله تعالی انتهی و در جواب ثانی نوشته لا شک فی وقوع الاختلاف
فی حال هذه الذبیحة و تعارض الادلة و متی کان کذلک کان محلا للشبهة انتهی بالجمله هرگاه
خود صاحب تفسیر عزیزی بوضوح جواب این بزرگوار اعتراف باشد بمخالفت قدما مفسرین
پس دیگر ادعای مطابقت و موافقت تفسیر عزیزی با تفاسیر قدیمه بمنزله شبل است بدیعی
سنت و گواه چیست و چونکه مجیب نام تفسیر رحمانی و نیشاپوری و بغوی یاد کرده است عبارات
آن کتب نقل می نمایم تا شبهه بالکلیه مرتفع گردد ظاهر که مجیب خود نظر بر این کتب نینداخته
به تغلیط دیگران در مغالطه افتاده است از رحمانی و نیشاپوری که یک فقره هم نقل نموده
قطع نظر از آنکه مفید مدعا باشد یا نه از بغوی که آن هم درست نه داد از عبارت تفسیر رحمانی
سر نقل نموده صاف ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از آنکه اسم الله با وی ذکر کرده شود یا نه
پس تائید تفسیر عزیزی یا تائید جواب مجیب از کدام لفظ آن عبارت فهمیده شد و بغوی نوشته
ما اهل به لغیر الله ای ما ذبح للاصنام و الطواغیت و اصل الاهلال رفع الصوت و کانوا اذا
ذبحوا الالهتهم یرفعون اصواتهم بذکرها فجری ذلک من امرهم حتی قیل لکل ذابح و ان لم یجهر بالتسمیة
مهل قال الربیع بن انس و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله انتهی و عبارت تفسیر
نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هر چند از نفس عبارت مذکوره هم بحسب
تائید دعوی صاحب عزیزی ظاهر نیست و علی هذا القیاس آوردن مجیب آن عبارت

درجواب ثانیا چونکه از مطالعه اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شبهه بالکلیه متصور نقل آن
ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و بعد
عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به لغیر الله ذبائح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح
علی الاطلاق قوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله تعالی
فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطاء ومکحول والحسن والشعبی وسعید بن المسیب وقال مالک وابو
وابوحنیفه واصحابه اذا ذبحوا علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا
علی اسم الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولاعبرة بغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا سمعتم الیهود
والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو
یعلم ما یقولون انتهی مخفی که در نقل عبارت نیشاپوری بزرگی که آمده اگر عمداً است محل تاسف است
که بجای قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته
والله اعلم بحقیقة الحال قوله واین هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار و بی اعتباری
صرف وابسته بحکم مجیب نیست وجوه بکار آمد و تصریحات ثقات و عدول می باید نه محض
بهوای نفسانی و داعیه شهوانی مقبول را مردود و مردود را مقبول نوشتن برخیز در کمال
انغماض است قوله نووی در شرح صحیح مسلم نوشته الخ مجیب ظاهر الدین نقل هم از استغفار

صاحب تغییر برداشته است کہ صاحب الکفایہ یک فقرہ بحذف اول و آخر مغالطہ رونق یافتہ
تمام عبارت نووی اینست اما الذبح لغیر اللہ فالمراد بہ ان یذبح باسم غیر اللہ تعالی کمن
ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبۃ او نحو ذلک فکل ہذا حرام ولا تحل ہذہ الذبیحۃ
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یہودیا نص علیہ الشافعی واتفق علیہ اصحابنا فان قصد
مع ذلک تعظیم المذبوح لہ غیر اللہ تعالی والعبادۃ کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک
مسلما صار مرتدا بالذبح وذکر الشیخ ابراہیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال
السلطان تقربا الیہ افتی اہل بخارا بتحریمہ لانہ مما اہل بہ لغیر اللہ قال الرافعی ہذا انما یذبحونہ استبشارا
بقدومہ فہو کذبح العقیقۃ لولادۃ المولود ومثل ہذا لا یوجب التحریم انتہی نووی اول در معنی صحیح
صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا ذبیحہ حرام می شود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است
و مقولہ ابراہیم نقل نمودہ بقول رافعی رد کردہ بر نقل ہمان فقرہ مردودہ الکفایہ قناعت قولہ و نیز در حدیث
نہی از ذبائح الجن الخ از اشباہ نظائر صاف ظاہر کہ مراد از ذبائح ذبیحہ جن است یعنی جانوریست
کہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ ومنہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط
وعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن ذبائح الجن انتہی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست
لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت است کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ در منہیات
حصن حصین صاف و صریح نوشتہ است اما الحدیث الذی یروی مرفوعا لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام

وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانه من حدیث سلمان بن عیسی البزی وهو متهم بوضع الحدیث وفیه
ایضاً عبد الرحیم العمی وهو ایضاً ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این روایات دریں محل محض بیجا
اصلا مناسبتی بما نحن فیه ندارد دعوی مجیب اینکه جانور از تشهیر برای غیر خدا حرام می‌شود و مدلول
این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا حرام می‌شود فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نموده به تشهیر و تکلم
نکرده اند از حمل اهل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتی است تامه علی طریق التقسیم و کلام در روایت
در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درین مقام از تعرض بدان اعراض
نموده شد باید دانست که جانور حلال از آوازه آورده شدن و شهرت داده شدن در حق او که برای
بت است اصلا حرام نمی‌گردد اول که زاید از بحائر و سوائب و وصائل و غیرها درین باب چه خواهد بود
و در شرع بر تحریم ان انکار وارد گردیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال نوشته
المراد انکار ما حرموا علی انفسهم من السائبة والوصیلة والبحیرة والحام وانها لم تصر حراما بتحریمهم وکل ما
ملکه العبد فهو حلال حتی یتعلق به حق ثانیاً در باب بحائر یعنی گاوان می‌شود که بنام بتان مقرر کرده
میگذارند و مطلق العنان میسازند و دست از تملک باز میدارند مابین فقها بحثها جاری گردیده
درین خصوص کی آنرا مخفی گرفته ذبح نمودن و خوردن جایز است یا نه اکثرے باین وجه که مالک دست
از تملک باز داشته و از خبر بدر ساخته در حکم جانور صحرائی است و اسمال او اتفاقی علامه شرک
و ذبح او اتفاقی علامه شرک نیست خصوصاً مشرکین بر رقبت اطلاع نه از قسم ذعاء و
بنا

مال است بلکه از بابت عداوت ملت و استعلای دین است جایز داشته‌اند و بعضی گفته‌اند اگر ادا
قیمت به مالکش باید کرد در حکم مغصوب است در فوائد برهانی به تفصیل مذکور است و مولوی اسمعیل
به جواب رد عبدالحکیم لکهنوی بر استفتای شاه عبدالعزیز صاحب بحلت شکار هندوان مقرر داشته‌اند
چنانچه اشارتی بآن سابق گذشت تا آنکه کتب فقه مملو اند از آنکه جانوری را که برای بتان است مسلم
ذبح کند حلال است اکل آن و در فتاوی عالمگیری می‌نویسد مسلم ذبح شاة المجوسی لبیت نارهم
او الکافر لآلهتهم تؤکل لانه سمی اسم الله تعالی ویکره للمسلم کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی و
در فوائد برهانی نوشته مجوسی گاوی بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام
خدا ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقه را العاد در هدایه و غیره کتب فقه باتفاق
بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این را از فلان نیست در آن باک
خاص است باتفاق فقها و مفسرین و اجماع سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح محسوب
حرمت است و بس چه در عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته لانا
ان الآیة مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول اجمع السلف علی
المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
و استدعیست و درین اصل مسئله اینست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد
بنام آن غیر اینست حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا نام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

ذکر نام غیر خدا موصول است بوجه عطف وشرکت آن هم حرام ودواخل ما اهل به لغیر الله وهمین دو صورت
است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین وعامه مفسرین وبس حالا فواید قیود صورت ثانیه باید شنید
اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا ذکر کرد یعنی قبل تسمیه وقبل غلطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست حرام
ونه داخل در ما اهل به لغیر الله ونه مکروه واگر ذکر کرد نام غیر را موصول بی عطف هم داخل ما اهل به لغیر الله
نیست ونه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلاً گفت بسم الله و
صلی الله تعالی علی محمد فغیه تفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته ولو قال بسم الله وصلی الله تعالی علی محمد
یحل والاولی ان لا یقول ولو قال بسم الله وصلی الله علی محمد مع الواو یحل اکله ولو قال بسم الله وباسم فلان
لا یحل بحر المختار وهم در ان مذکور وفی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح وقال بسم الله وباسم فلان
قال سمعت محمد بن سلمة قال سمعت ابراهیم بن یوسف یقول یصیر میتة وقال محمد بن سلمة لا یصیر میتة لانه
لو صار میتة صار الرجل کافرا وفی مبسوط شیخ الاسلام ولو قال بسم الله والله اکبر وصلی الله علی محمد
ان اراد بذکر محمد الاشتراک فی التسمیة لا یحل وان اراد التبرک دون الاشتراک یحل در کفایه از امام
تمرتاشی نقل نموده وان ذکر اسم الرسول مع الواو ان خفظه لا یحل لانه یصیر ذابحا بهما وان رفعه
یحل لانه کلام مبتدا ، وان نصبه اختلفوا فیه وعلی هذا القیاس لو سمی آخر مع اسم الله تعالی ودر کنز
نوشته وحرم المذبوح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله واسم فلان او باسم الله ومحمد
رسول الله بالجر وانما یحرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایة وفی الروضة ان قال بسم الله ومحمد

و رسول الله بالرفع كانت اضحية واما اذا قال محمدا بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية بلا الفرق
بين الجر والرفع اذا كان لا يحسن النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه اذا ... التسمية ... يكون الا

الله

يكون ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال بسم الله واسم
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد الشركة مع اسم الله تعالى
لا تحل الذبيحة در عالمگيري نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم الاشتراك في التسمية لا تحل
وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم تحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط و در فتاوى قاضي خان
نوشته رجل ضحى و ذبح فقال بسم الله و بنام خدا و بنام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر بن محمد بن الفضل
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم تمجيده وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة و از عدم التفات است به تفصيل آنچه ذكر كرديم تحرير ميرزا كه گفته در باب ذبح للقدوم قال رحمه
الله رحمة الله كه در تحرير مي اندازد كسي مباح مي گويد كسي مكروه كسي كفر وكدام قول دليل خود دارد
است به اصلي معتد به انتهى بلفظه چه قول تحريم راجع است بانيكه ذكر نكرده نام خدا بلكه ذبح كرده بنام
قادم يا نام خدا با نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت اهل لغير الله در آنچه نوشته لا لال لغير الله
سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله و در درالمختار
نوشته لانه اهل به لغير الله و بودن معنى ما اهل به لغير الله آنكه ذكر كرده شود نام غير تنها يا با نام خدا

نزد صاحب در المختار از ہمان کتاب ہمان باب ظاہر است چہ در شرح قول ماتن وان ذکر مع اسم الله تعالی
غیره فان وصل کره وان عطف حرمت نحو باسم الله واسم فلان او فلان نوشته لانه مما اهل به
لغیر الله پس ہرگاه معنی اہل به لغیر الله در کلام در المختار متعین و متحقق شد تا ہمان لفظ را در ہمان باب
ہمان کتاب حمل بران ضروریست و استدلال مخالفین بان کتاب خلاف صوابست کما لا یخفی علی اولی الالباب
ولزوم کفر بر تقدیر قصد تقرب و عبادة قادم خود ظاہر است و حرمة ذبیحہ برین تقدیر ازان است کہ ذبح
مرتد است نہ آنکہ جانور زنده قبل از ذبح صرف باعث تشہیر برای قادم حرام گردیده کہ اگر بغیر قصد
تقرب و عبادة بامر او یا بلا امر او ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کراہت مبنی است
برانکہ ذکر ذابح نام قادم را محمول کردن برینکہ اراده کرده است اشتراک فی التسمیہ سوء ظن است بذابح
و آن ممنوع است و ہرگاه اشتراک فی التسمیہ مراد نشد حرمت برخاست فکیف الکفر اما کراہت باقی است
و قول باباحہ قیاس است بہ عقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست حیث
مراد از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت و اکرام ولادة مولود است ہمین طور مراد از ذکر
نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی آنست کہ ذبح برای بشارت قدوم قادم است وسئل الامام الفضلی
عن الجوازات التی تتخذها الجہال للقادم فقال کل ذلک لہو و لعب و حرام و من ذبح شاة فی وجہ
فی وقت الخلقہ او القدوم و ما اشبہ ذلک من الجوازات و فی المحیط اذا اتخذ جوازات کفر ای اذا ذکر
اسم الله تعالی فی ذبحہا او شارک القادم فی التسمیہ واما بدون ذلک فلا نظر وجہ الکفر فی

هذه القضیه یافت عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر و اکثری را از فایده قید قدوم امیر [illegible]
است تنبیه بران هم ضرور است در بستان ابو اللیث مذکور است قال الفقیه رحمه الله و بهذا نأخذ اذا
كان النثر في العرس او في وليمة او في رجل يخرج جدرا او باح الذهبة للناس او قدم رجل من
سفره فنثر عليه شيء فلا بأس بأن ينهب منه واذا كان النثر على الامراء فلا يجوز ان ينهب لان النثر
عليهم بمنزلة الرشوة الا ترى انه يهاب لا كره و قد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال هدايا الامراء غلول
فكذلك النثر عليهم وكذلك اذا ذبح البقر لاجل الامير فانه يكره ذلك اللحم الحاصل نیست حرام محرم انچه
ذبح کرده شود بنام غیر خدا سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطا و غیرهم از اکابر ایشان رفته اند که مراد
بما اهل به لغیر الله خاص ذبایح بت پرستان است که ذبح می کردند برای بتان خود و نصرانی اگر ذبح کند
بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن ذبیحه در عمده دلیل ایشان آنکه نصرانی وقتیکه بنام خدا
ذبح می کند هم از خدا مسیح اراده می کند زیرا که ان الله هو المسیح بن مریم پس هرگاه که اراده
او منع نکرد حل ذبیحه اش با وجود یکه اهلال کرده برای غیر خدا پس سزاوار است که همین حکم باشد هرگاه که
ظاهر کند آن چیز را که در نیت او بود وقت ذکر خدا از اراده مسیح و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی
و اصحاب ابو حنیفه گفته اند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هرگاهی که نصرانی ذبح کرد بنام مسیح پس
اهلال کرد بغیر خدا پس حرام شد و از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مروی است اذا سمعتم اليهود والنصارى
يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوا فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبايحهم وهو يعلم ما يقولون

وجواب داده اند از دلیل مخالفین بانکہ انما کلفنا الظاہر لا الباطن فاذا ذبحہ علی اسم وجب ان
یحمل علیہ ولا سبیل لنا الی الباطن انتہت ملخص تفسیر کبیر و عبارت نیشاپوری متعلق این مبحث
بالا قلمی گردیده و مدد زیلعی نوشته ولا فرق فی الکتابی بین ان یکون ذمیا او حربیا ویشترط ان لا
یذکر فیہ غیر اللہ حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیر لا یحل لقولہ تعالی وما اہل لغیر اللہ وہو کالمسلم فی
ذلک فانہ لو اہل لغیر اللہ لا یحل حدد کفایہ نوشته ثم انما یحل ذبیحۃ الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم
عزیر او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحۃ المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم اللہ تعالے
لقولہ تعالی وما اہل بہ لغیر اللہ فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری نوشته ثم انما
تؤکل ذبیحۃ الکتابی اذا لم یشہد ذبحہ ولم یسمع منہ شیئ او شہد وسمع منہ تسمیۃ اللہ تعالے
وحدہ لانہ اذا لم یسمع منہ شیئ یحمل علی انہ قد سمی اللہ تعالی تحسینا بالظن بہ کما بالمسلم ولو سمع منہ
ذکر اسم اللہ تعالی لکنہ عنی باسم اللہ المسیح قالوا تؤکل الا اذا نص فقال بسم اللہ الذی ہو ثالث
ثلثۃ فلا تحل الحاصل در مذہب امام مالک و امام شافعی و امام ابو حنیفہ و اصحاب او ہر چہ ذبح کنند بنام
غیر خدا حرام برابر است کہ ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یہودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر مقصود
است کفر است اگر ذابح قبل از آن مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحہ حرام
گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم
می آید و این تفصیل صحیح ست در انچہ ذکر کردیم از کلام نووی کہ بالا ذکر کردیم و مجیب در جواب پارہ

ازان مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود در فتاوی و تفسیر عزیزی ام در استعمال شده
آخرین باین راه رفته که تسمیه پیش ازین همه آنچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ
ذابح است عند الذبح صحت و فساد اراده و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ
دخل نیست بلکه اصل نیت دربن کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله ولم
تحضره النیة اکل عند العامة وهو الصحیح کذا فی فتاوی قاضی خان و در در المختار نوشته لو سمی
ولم تحضره النیة صح در سراجیه نوشته الکتابی اذا ذبح باسم المسیح لا یحل ولو ذبح باسم الله
واراد به المسیح علیه السلام یحل و ما سبق دیگر مویدات این هم مذکور گردیده است حالا بحثی که در تفسیر
بمیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر عزیزی است وما اهل به یعنی و دیگر آن جانور که آوازه
شهره داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد
یا روحی خبیث که بطریق بهوگ کرنا م او میدهند خواه جنی مسلط بر خانه یا سرای که بدون
دادن جانور از ایذای سکنه آنجا دست بردار نشود یا قوت زوان کردن مهم خواه بعضی
پیری را یا روضه جانوری را زنده مقرر کرده دهد که این همه حرام است و در حدیث صحیح وارد است
الملعون من ذبح لغیر الله یعنی هر که بذبح جانوری تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت ذبح
نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب باین غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار
داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمی شود
مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و کذا این مسئله نیست که جان را برای
غیر جان آفرین نثار کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه
تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که شایسته بنده می شد از آن غیر
ساختن جائز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود دهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال از جهت مستوجب
ثواب است از آدمیان بوی منتفع می شوند و چون مرده ها بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع
بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به
مستحقان میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی
پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا تعالی است و ثوابی که دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه
ذبح برای مرده کرده آید بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند که گوشت را
پخته بنام مرده دادن بلا شبه جائز است پس از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر
قصد می کنیم برای نمایاندن ایشان یک نکته کافیست که بایشان باید گفت که هرگاه شما

مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس اینجا نیز چون آواز برآورده بودند
شهرت داده‌اند که این جانور از فلانی است و نام اوست و برای او می‌کنیم، در وقت ذبح نام خدا
بگیریم کفایت ندارد اصلا موجب حلت نگشت و سر این آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
که تقرب است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن
طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بارواح
نماید یا بقصد تقرب و دفع شر و جلب نفع پس متعلق است ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز شهرت دادند و دیگر دهند که ما ازین کار
برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و اینکه کلام که درین عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنیم قوله
آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه
مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی آخر ما قال
قال الربیع بن انس وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در درمنثور است اخرج ابن المنذر عن ابن
عباس فی قوله ما اهل به ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به لغیر الله قال ما ذبح لغیر الله و اخرج ابن
ابی حاتم عن ابی العالیة و ما اهل به لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله در جلالین است و ما اهل به لغیر الله
ما ذبح علی اسم غیر الله در مدارک ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر الله در تفسیر احمدی ما اهل به لغیر الله
معناه ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات والعزی و اسماء الانبیاء و غیر ذلک بان قرد

باسم غیر اللہ او ذکر مع اسم اللہ عطفا و بعد ذکر عبارت ہدایہ نوشتہ و من ہاہنا علم ان
البقرۃ المنذورۃ للاولیاء کما ہو الرسم فی زماننا حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ وقت
الذبح وان کانوا ینذرونہا لہم بالجملہ در تمام کتب تفسیر بمعرض تداول اند این چنین از معنی تحریف
از بعض ثقات اہل مذہب التیہ مسموع گردیدہ کہ این مسلک ابتداع بعض نواصب ظاہریہ اعداء العلم
عند اللہ قولہ انہم حرام است محل نظر است حرام گردیدن جانور زندہ حلال بسبب مقرر کردہ دادن
برای بتان و راء اعتقادیہ کہ لکن البتہ بودہ است کہ از طرف شارع بران نکیر وارد گردیدہ ما جعل اللہ من بحیرۃ
ولا سائبۃ ولا وصیلۃ ولا حام ان الذین یفترون علی اللہ الکذب یقولون ہذا حلال وہذا حرام قل
اذن لکم ام علی اللہ تفترون پس تنزیل باطل قایل در حق جانور زندہ حلال کہ برای فلان نیت باشد
حرمت حلال کردہ خدا گردد در دین محمدی با ثبات است کما سیجیء قولہ در حدیث صحیح وارد است الخ
حدیث حسب ترجمہ خود شش مناسب باشد قوی نیست چہ می نویسد یعنی ہر کہ بذبح جانوری تقرب
بغیر خدا نماید ملعون است در بیہودگی محل ظاہر است کہ نکہ حدیث شریف موافق ترجمہ اش بر ذبح
جانور برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردہ داشتن
جانور زندہ برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچہ بعد ترجمہ تعمیم نمودہ کہ خواہ در وقت ذبح نام خدا گرفتہ باشد
این اضافہ حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث تمام محدثین اہل سنت مثل نووی
وغیرہ در بیان معنی حدیث نوشتہ اند کہ ملعون است ہر کہ ذبح کند بنام غیر خدا و تحریم اکل ذبائح

مسلم باشد واگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب وعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب الخ
در ذبح بغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
بر زبان نیاورده بتعمیم ذکر نام خدا پرداخته و با این همه ربط باول کلام مفقود قوله زیرا که چون شهرت داد
الخ سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا السبب فی ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
در علت فایده نکردن نام خدا السبب شهرت دادن قوله چون آن جانور منسوب بغیر گشت وخبثی در وی
پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرکت است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود انتهی کلامیست محتمل دو معنی چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و باز می گوید که هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود محل تامل است که هر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و از مسئله مبحوث عنها چه
علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر گردد که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی
مدعی است و آن هم باطل کما مر لطف اینست که تسمیه خدا باندک تقدمی از وقت ذبح بقدر تغیر مجلس
موثر در حل ذبیحه نه شود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده برای غیر قبل از
ذبح گو بمدت دراز باشد انچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالی
عن قصد التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد

قوله مانند سگ و خوک ازینجا مستفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت لعینه است و شک نیست
که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است و اتفاق مفسرین بران گردیده در بحث استثنا
ما ذکیتم می نویسند که این استثنا از حرمت میتة و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله جاری نیست
لان این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم دران غیر متصور میتة آنست که مرد بی ذبح و دم ظاهر
و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل ما ذبح بتکبیر غیره متصور فیه الذکوة بلکه استثنا از ما
ما تقدم علی المنخنقة فاما کلام این مفسر که تفسیر کرده ما اهل به لغیر الله را بان که شهرت داده شود که
برای غیر است و لیز ابتر از میتة و مثل سگ و خوک قرار داده سراسر مختل است که تذکیر در مقصد
وجود باطل نمی کند و او را آخر کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کند الخ چه ازان صاف ظاهر که حرام لعینه و مثل خوک نیست
قوله جان جانور مملوک آدمی نیست الخ عجب که جانور نزد عبارتست از مجموع جسم و جان نه فقط
از جسم پس مملوکی جانور مستلزم مملوکی جسم و جان هر دو است و سمع و بصر و سایر قوی
نیز جسم و جان هر دو واقع اند اگر منافع حیوان متعلق بجانست پس تحاشی از بردن جان
جانور [illegible] بی معنی [illegible] جان آفرین و جسم آفرین و مال آفرین و اعمال آفرین او تعالی شانه
است [illegible] ملک او تعالی شانه هم جسم و هم جان و هم دیگر اشیا مملوک آدمی می شوند آنچه بعد

آن کلامش که جان جانوری مملوک آدمی نیست چه اگر مملوک آدمی نیست از دادنش برای خدا
ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن مملوک خودی باشد نه در غیر مملوک و هم باطل میکند آن دعوی
را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از داشتن
از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال ماکولات و مشروبات
همه برابر اند درینکه دادن آن برای خدا تو اینکه بار دیگری بخشیدن جایز است و همین است
مراد بانچه می گویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده داده
نذره لام سعد صلی الله علیه وسلم صلوتک صلی الله علیه وسلم و اگر کسی برانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه وانحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را
یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی
جز خدا نیست و لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی منحصر است بر ملک
و منافع و مکتوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان
جانوری که پرورده و مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت
جان جانور ثابت دار کلامش ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات
و سایر اموال نموده است باطل گردیده در جان جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت قولش
بعضی جاهلان الی آخره قال اشرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است

نفسی دران انفعال نباشد خواہی نخواہی بزور خود ہر امر نامشروع حمل کردن بی آنکہ زبانی اقرار کنند
در شرع ممنوع است چہ جاکہ اظہار و معذرت او را رد ساختن و محض بر گمان بد خویش
حکم تحریم و تکفیر دادن کہ بیجا است و بر قیاس رقی اگر از تجربیات شمرده آید دور نیست دکمین
است نجار اکثری از احباب قوله در لفظ این آیه الی قوله قریب بتحریف کلام الہی میرسد انتہی معاذ اللہ
تفسیر ماثور از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و جمہور مفسرین متقدمین و متاخرین مقبول و معمول علیہ ائمہ
مجتہدین را صرف بر اختراع وہم خود نکوہیدن از شان صاحب تفسیر بغایت بعید و از و نہج
در روش او نہایت مستبعد کہ بر کمال تادب فی تہذیب متانت و دیانت واقع است و انعام
مخالف دیدن او درین کتاب شاہد می شود بہر حال عصمت خاصہ انبیا است و سہو و خطا لازم
بشر است تلفظ باینگونہ الفاظ کہ ملاحدہ ظاہرہ البتہ عادت دارند چہ عجب کہ وقت این تحریر
کسی ازان مردم پیش نگاہ افتادہ عمومی بکار رفتہ اتفاق ترجمہ افتادہ باشد حالا از ذات
با برکات او سلمہ اللہ تعالی امید افادہ حق متیقن است قوله در تفسیر نیشاپوری می گوید الخ مقصد
ازین نقل حدیث یا تائید انچہ متصل است از تحریف کلام الہی و ظاہر کہ ہیچ علاقہ ندارد بلکہ از
ملاحظہ سیاق و سباق آن بیچارہ ہم در زمرہ محرفین داخل است یا بطرز طفرہ متعلق است
باصل مدعا تا ہم شایبہ ارتباط ندارد چہ مدعا آنکہ از شہرت دادن کہ این جانور برای فلانی است
حرام گردیدہ ذکر نام خدا وقت ذبح فایدہ نکرد این مدعا را با مطالب نیشاپوری مناسبتی

بسطر افتاده بود رجوع فرموده استفتائی قرب فرمود عبارتہ کذا چه میفرمایند علمای دین و
مفتیان شرع متین درین صورت که کسی نذر کرد که اگر کار من برآید گاو بسید احمد کبیر و یا گوسفند
بشیخ سدو و غیرهما بدهم بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرده حالانکه در نیت کسب
گاو بسید احمد کبیر و شیخ سدو می کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و ان الله تعالی
لا ینظر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین معنی صادق است و نیة المومن خیر من عمله
نیز دلیل برانکه نیت را دخل ضروریست درین صورت اکل گاو و غیره درست است یا نه بینوا
توجروا الجواب مدار حل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذابح است اگر به نیت تقرب الی الله
یا برای اکل خود یا برای تجارت و دیگر امور مباحه ذبح می کند حلال است و الا حرام فی التفسیر
النیشاپوری تحت قوله تعالی و ما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و فی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر و
نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله تعالی و لو ذکر اسم الله تعالی علیه و لو ذبح للضیف
لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق انه ان قدمها
لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة للضیف او للولیمة او للربح و ان لم یقدمها لیاکل
بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فتحرم و هل یکفر فیه قولان بزازیه و شرح وهبانیه قلت
و فی صید المنیة انه یکره و لا یکفر لانا لا نسیء الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحر و نحوه

فی شرح الوہابیہ عن الذخیرۃ ونظمہ فقال رہ ووافقہ جمہورہم قال کافر ونقل مع استحسان
انتہی وہکذا فی مطالب المومنین والاشباہ والنظائر وفی الحدیث لعن اللہ من ذبح لغیر اللہ
رواہ احمد وایضاً ملعون من ذبح لغیر اللہ تعالی رواہ ابوداود وفی غرایب ابی عبید وبستان
الفقیہ وکنز العباد انہ لا یجوز ذبح البقرۃ والغنم عند القبور لقولہ علیہ السلام لا عقر فی الاسلام
ہکذا فی سنن ابی داود وکذا لا یجوز الذبح علی النار الجدید وعند شراء الدار لان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم نہی عن ذبائح الجن لانہم یکرمون مخافۃ انہم اما لم یذبحوا الیوذیہم الجن فابطل النبی
صلعم ونہی عنہ وہکذا فی کتاب نصیحۃ کما قال النووی فی شرح المسلم وذکر الشیخ ابراہیم
المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا لغیر اللہ تعالی افتی اہل بخارا
بتحریمہ لانہ اہل بہ لغیر اللہ تعالی فان قیل قولہ تعالی وما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ
وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیہ وکذا قولہ تعالی وکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ
ان کنتم بآیاتہ مومنین عام متناول ما قصد لہ التقرب الی اللہ تعالی او غیرہ فیکون الکل حلالا قلت
ہذہ الآیات مخصصۃ بالنص الآخر وہو قولہ تعالی فی سورۃ المائدۃ حرمت علیکم المیتۃ والدم
ولحم الخنزیر وما اہل لغیر اللہ بہ والمنخنقۃ والموقوذۃ والمتردیۃ والنطیحۃ وما اکل السبع الا ما ذکیتم
وما ذبح علی النصب فلو ان مسلما خنق شاۃ وذکر اسم اللہ علیہ لا یحل مع انہ ذکر اسم
اللہ علیہا وکذا اذا وقذہا بخشبۃ او حجارۃ وذکر اسم اللہ علیہا وکذا اذا القیہا

من جلٍ عانٍ وذكر اسم الله عليها وكذا اذا ذبح شاة على النصب او على قبر من القبور وقصد
الثواب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يحل بهذا النص الصريح
ومدار كل ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من
استعمال الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا انها اي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
مخصوص بهذا النص بل لو تاملنا في هذه الآية لعلمنا انها مخصصة بما ذكرنا وذلك انه
تعالى قال وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فصل لكم حوالة على ما ذكر في الآيات الاخر كآية المائدة وغيرها
وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام
انتم لا تاكلون الميتة وقد قتلها الله تعالى وتاكلون ما تقتلون بايديكم فقد رجحتم مقتولكم على
مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر معها اسم الله تعالى
فلذلك حرمت فكذا الموقوذة والمتردية لم يقتل على الوجه الماذون فيه من الله تعالى فحرم
وما قتلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع وشرع
ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى واما حديث القتل فمنها
وهمية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ماتت حتف انفها
عندنا الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذا

والجماعة على ان المقتول ميتة لا حلة هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري
عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله
عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر
كانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير
بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره
وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير
مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند اخذ السكين ام لا واما ما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان فهذه ثلث مسائل
احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول باسم الله
واسم فلان او يقول باسم الله وفلان وباسم الله ومحمد رسول الله بكسر الدال فتحرم الذبيحة

لانه اهل به لغير الله تعالى والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضجع الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ
والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ما في الهداية صريح فيما
ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشركة
نعم لو ذكر مجردا من غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا
يكره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله واللهم تقبل من فلان فلا يحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب
الى غير الله وانما كره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب ولو ذكره
معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشركة والصريح لا يحتاج الى النية
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة
ومعنى مثلا ان يقول بسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير الله
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد به التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من التفريع بقوله كما
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة

للاولیاء کما ہو الرسم فی زماننا حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ علیہ وقت الذبح و ان کانوا ینذرونہا لہم ہی مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الہدایۃ وہو قولہ والثالثۃ ان یقول مفصولا عنہ صورۃ ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانہ یعین التقرب الیہم وینتہم وایداً الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد الفقہ من استدامۃ النیۃ الی آخر العمل وایضا مبنی علی عدم الفرق بین ان ذکر المجرد الذی وضع صاحب الہدایۃ المسئلۃ فیہ وبین ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ الذی وضعنا المسئلۃ فیہ واین ہذا من ذلک واللہ الموفق للصواب تمام شد استفتای شاہ عبد العزیز صاحب بلفظہ وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعددہ کہ ملتقطی ازان دریجا ذکری کنم قولہ مدار حل وحرمت بر قصد ونیت ذابح آہ اول کہ این دعوی مخالفت بانچہ در تفسیر ارقام یافتہ حسب مدار حرمت دران جا بر آوازبر آوردہ شدن بود حالا بر نیت دایر گردیدہ دوم انکہ مراد از حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیہ قاطبۃ ثواب است نہ حل وحرمت وصحت وفساد کما ہو مصرح فی کتب الاصول والفروع ونہایت شہرت آن معنی است از بیان نقل مستغنی سوم بتصریح کافہ فقہا ذکر شرط ذبیحہ است چنانچہ خود ہم درین استفتا از ہدایہ نقل نمودہ کہ الشرط ہو الذکر الخالص المجرد واشتراط نیت در ذبح منقول نیست بلکہ اصل نیت درین کار کار نیست در عالمگیری نوشتہ ولو قال بسم اللہ ولم تحضرہ النیۃ اکل عند العامۃ وفی

در المختار نوشته لو سمی و لم تحضره النیة اکل عند العامة و ہکذا فی اکثر الکتب جمار نیست محمل
نمیکنند مگر در ملفوظ و این قاعده مقرره فقه است در اشباه نوشته والنیة انما تعمل فی الملفوظ
در حموی نوشته ای بالا فی غیره و ذلک لان النیة یقصد بہ التمیز و انما یتاتی فی لفظ یحتمل
کعام یحتمل التخصیص او مجمل یحتاج الی البیان او مشترک یعین افراده اما اذا لم یکن اللفظ
محتملا معنی بمجرد النیة لا تاثیر بها فی احکام الدنیا و لهذا لا نقع الطلاق والعتاق بمجرد النیة
ثم اللفظ الذی یحتمل شیئین او اشیاء ان احتملها علی سواء فنوی احدها فانه یصدق دیانة
و قضاء لان الظاهر لا یکذبه و ان احتمل احدهما احتمالا مرجوحا فنوی ذلک المرجوح ینظر ان کان
فیه تغلیظ علی نفسه یصدق ایضا دیانة و قضاء لانه غیر متهم فی ذلک لکنه لا یصدق فی الصرف
عن الظاهر حتی یحنث بهما جدوان کان فیه تحقیقا علی نفسه لا یصدق قضاء لان القضاء
مبنی علی الظاهر و هو مخالف لما نوی و ان نوی ما لا یحتمله لفظه لا یصدق دیانة و لا قضاء
لانه یخلو عن اللفظ و قد تقدم ان النیة لا حکم لها علی الانفراد و صاحب اشباه در حاشیه متعلق
قول خود و انما اشترط فی العبادات بالاجماع او بالنیة نوشته و اعلم ان الاقوال تحتاج الی
فی ثلثة مواطن احدها التقرب الی الله تعالی فرارا من الریا الثانی التمیز بین الالفاظ المحتملة لغیر
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالمجاز کلام در یکه ذبح کردند کرنام غیر خدا و ارا
تقرب نمود یا نمود بجهتی دیگر کرمنا بعد فیه نیست و اینکه ذبح کردند کرنام خدا و سابق

ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن بجزئیه مدار حل عادر حرمت ثابت کردن لازم بود آنچه صاحب تفسیر
و مولوی عبدالحی وغیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمل را از اشباه و در مختار وغیره
درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود انها همین است که وقت ذبح
کردغیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اهل به لغیر الله رامی آرند
و خود معنی آن آیت را اند که نام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح
در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود هیچک روایتی بتصریح خصوص
صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند نصرانی ذبح
کرد بنام الله و اراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه میگوید بسم الله الذی هو ثالث ثلثة الحاصل
نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم مگر به الفاظ تخم از همین استقاط بر محل
بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو مملوک خود بهر که خواهد
امور مباحه و باختیار مالک گاو است شاه صاحب را چه حکومت ممانعت است ششم معنی
نیت هم از جهال شنیده اند که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب بمنسوب الیه است چنانچه
در تفسیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن با هم چیزی ذکر کرده ایم پس صورة متنازع داخل است
در قول او و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب جان دادن جانور و خورانیدن گوشت آن

بمسلمان برای خدا برده باعتراف صاحب تفسیر و شهادت اصول و فروع دین داخل امور
مباحه است و ظاهر که نسبت نه عین تقربت نه لازم آن نه منحصر در ان هفتم اعتراف است درین
مقام بحصر حکم بر نیت ذابح پس منافی نسبت اگر غیر ذابح باشد تا نیت او تاثیری ندارد
قوله فی التفسیر النیت یورے الخ آوردن این عبارت بحذف اول و آخر هم در تفسیر و هم درین
استفتا تعلیلی مثل نیت چه در ان مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت نسبت کردن بغیر
خدا جانور حرام می گردد که اگر بعد از ان بنام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب نیشابوری
بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقها همین است که ذبح کند بنام غیر و قصد تقرب نماید
بذبح او بسوی غیر قوله و فی در المختار الخ آوردن روایت در مختار محض بمحل چه صاحب در مختار
نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شده
نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب
ظاهر است علاوه بران صاحب در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و
عدم تقدیم است درین صورت که حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و مضر دعوی صاحب تفسیر
نه مفید واضح باد که صاحب در المختار و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انتخاب مستند
نیستند که در صورت مخالفت با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض
مطابق فهم صاحب تفسیر باشد تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار

به بنید که درین باب چه بلا برپا نموده که نوشته ولا یحل ذبیحة جبری گو ابوه سنیا والوه
جبریا خلت اشتباه لانه صار کمرتد قنیه بدانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی کرابیسی
اعتزال است بر مذهب اعتزال نقل کرده عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباهم من المجبرة فی
کاهل الذمة وان کان اباهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین این هر دو بزرگوار نه لفظ ابی علی
مجبره و نه ابا الفضل را فهمیدند و بچاره آن جبری و سنی را قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ بیان
آن قریب می آید قوله وفی غرایب ابی عبید و لسان الفقیه وکنز العباد الخ این روایت بی محل است
از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد قوله کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی
را در شرح مسلم گویا فذلکه تلبیث است بیان و جای تفسیر قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست
از بیان قول نووی رد دعاوی مدعی و نص عبارت او ظاهر است تصرف که بکار رفته و باعث بر ذکر آن
گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم
غیر الله کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة او نحو ذلک و کل هذا حرام ولا یحل هذه الذبیحة
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع
ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک مسلما صار
بالذبح مرتدا و ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه
افتی اهل بخاری بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو

كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب التحريم انتهى قوله فان قيل الخ اين سوال جواب
خبطى او غلطى است كه با مبحث علاقه ندارد تنبيه بر زوال ان حاجت نمود قوله واما وقع في تفسير
البيضاوي وغيره الخ اعتراف است صريح بر غلطى خود در تفسير ومخالفت قدماى مفسرين عذر
است بدتر از گناه چه از تفاوت عادات وازمنه معانى الفاظ متبدل نمى شود قوله ذكروا عليه
عند الذبح اسم ذلك الغير يعنى آنست مقصود التحريم از آيت وسوق لها الكلام قوله بخلاف
المشركين المسلمين هرگاه باعتراف شما آيه كريمه موافق تفاسير قديمه افاده حكمى درين خصوص نمى كند
پس انچه درين باب حكم نمود يا بوحى جديد است يا تفقه بالسراء واضح باد كه در ذابح ايمان واسلام
شرط نيست ذبيحه كتابى ذمى وحربى هم درست است شرط ذابح آنست كه صاحب ملة توحيد باشد
خواه باعتقاد مثل مسلم خواه بدعوى مثل كتابى كه دعوى توحيد ميكند كما يفهم من الهداية وحواشيه قوله
سواء ذكروا اسم الله تعالى عليه عند امرار السكين ام لا اين افتراى است صريح وادعاى است قبيح ذكر
اسم خدا لازم مى دانند علاوه بران در صورت معروضه مسوده داخل است كه نام خدا هم
كرد قوله واما ما وقع في الهداية الخ اين مقال از انواع اضلال بالامال است اول كه عبارت هدايه نقل
نموده مى گويد صريح فيما ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله يحرم الذبيحة سواء كان بطريق الاستقلال
او بطريق الشركة بدبينيد كه چه آفت است جايكه كنايه هم نباشد دعوى صراحت نمودن بر وزر اشتبا گفته
است ازان قطع نظر بايد كرد وفرض بايد نمود كه در اثنای عبارت هدايه صريح بود درانچه ذكر

دوم آنچه گفته نمولوذ کر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر الله ففیه تفصیل مغایر بهدایه و مذکور او
انست بر آنکه این است که گفته صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بالقصد التقرب الی
الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلة الموضوعة فیما قصد التقرب الی غیر الله چه خود گفته که وضع
فیما ذکرنا و باز خود می گوید بمعزل عن مسئلتنا باز زین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نمولود کر ذکرا
مجردا الخ بیان مطلب هدایه است و این امر خلاف سوق کلام آنمقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد چه
صاحب هدایه دلیل مسئلة اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه یکره لوجود القران
صورة فتصور بصورة المحرم و در مسئلة ثالثه نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد القربة الیه الا انه کرده لوصل مشابهة
فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب قولی عبارت هدایه قرار دادن
کار ذی عقل نیست همچنان صاحب هدایه در مسئلة ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله بعد ازان می نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه یسبح فی الشرک والصحیح لا یحتاج الی النیة فرق در ثانی و ثالث
بیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة الخ
است چه هرگاه باعتراف خودش وضع مسئلة هدایه بر ذکر مجرد و غیر مقرون بتقرب است پس لو
قول التفسیر احمدی مبنی بر غفلة از قول هدایه منفصلا عنه صورة و معنی معنی ندارد چه باعتراف خودش
در مراد صاحب هدایه تقرب را دخلی نیست اگر می گفت که مبنی است بر غفلة از آنکه صاحب هدایه وضع
مسئله بر ذکر مجرد بی تقرب نموده است و در تفریع تقرب موجود است ره بجائی داشت انتهی

دلیل غفلة از قید ہدایہ قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف یتصور الخ بدتر است از دعوی
چه صاحب ہدایہ انفصال صورة و معنی را بانچه بیان کرده است در ہمان قول از ان غفلت نیست
و اطلاع بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن بزبان ہم تد امکان نداشت
و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمدی در حاشیه ہمان مقام نوشته داده ہذا لجسب قوله و ما اہل به لغیر الله لما
یجب النذر فقد تقرر ان النذر لغیر الله حرام و نذور الاولیاء ما دل بان النذر لله و ثوابه لہم لیس لغویہ
بیان مورد از ان خود ظاہر است قوله و ایضاً مبنی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که ہمان
ہدایہ موجود و انچه از الفاظ آن متبادر بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که بس متاخر است
زمانا فرق در میان آن و این صاحب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امریست واجب التنبیه که صاحب
تفسیر مسئله موضوعه ہدایہ را ہم تسلیم میکند و مسئله موضوعه خود را ہم تصحیح میکند و قائل است الفرق
در ہر دو مسئله و صاحب ہدایہ استدلال می نماید بایة کریمه ما اہل به لغیر الله بر مسئله خود و صاحب تفسیر ہم
ہمان آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد فاشتبه صاحب تفسیر دانباعه
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اہل
لغیر الله را تفسیر کردند باواز بر آورده شدن و در انجا غایة تکبیر نمودند بر اراده ذبح ما اہل و غیر
ذلک و چون دران وادی مدار گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شنا العیه بر جمہور
وارد می کردند زیاده از ان برخود گوارا نمودند و چونکه در تقریب ہم نوبت کلام رسند مسئله نذر

می آویزند حال آنکه ذابح بہ لغیر الله چیزے دیگر و مسئلہ نذر لغیر الله چیزی دیگر اشارتی باین
اجمال مناسب شود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی انچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بر سہ وجہ
مباح است یکی اینکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم از آن صالح رسانم دوم
اینکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را
در جناب الهی وسیله و شفیع سازد گویا می گوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایت
و مهربانی خود بر دو اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو دهم و ثواب آن بخواهد روح آن بزرگ
سازم تا از بر و احسان بان بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتیم ملتقط است از رسالۂ نذور مولوی
رفیع الدین که درین ایام بما رسیده و ممات مراد صاحب احمد که نذر الاولیا را ما اهل الحق
المبین ما قال مولانا محمد مبین موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذور و نذر شیخ سدو
و امثال آن حرام است و بز و مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح می کنند اگر وقت ذبح نام شیخ
گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال الله و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگر چه در دل نیت نام شیخ
دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد لیکن متقی را و پرهیزگار را باید که نخورد و الا جاهلان

که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهی بحروفه میگویم تتمیماً للالزام وتکمیلاً للاصل الزام نکته
منکته صاحب تفسیر عزیزی که مسکوت است کما بینا فاما در انفهام اعتراف است باینکه نذر و ذبح
جانور بنام غیر خدا بقصد خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده جائز است و همین است مراد
صاحب تفسیر احمدی کما هو مصرح فی کلامه پس در استفتاء چرا بر این بیچاره عتاب نموده و چرا نذر اولیا
علی الاطلاق تقرب باولیا قرار داد و از آنچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در نذر اولیا مأکول
و ذبح جانور هر دو برابر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح در هر دو غیر صحیح فالحکم بالاطلاق والفرق تحکم فاسد
والنذر الحرام یجعل الناذر عاصیاً لا تاثیر له فی المنذور و یبقی علی ملکه کما هو فی عامة کتب الفقه لتقیید
حرمة النذر و بطلانه بقولهم ما لم یقصد و اصرفها للفقراء قوله لما تقرر فی الفقه من اشتراط النیة
الی آخر العمل این حواله پس عجیب است حواله کتاب ضرور بود و آنچه ما میدانیم این است که الدعوی مخالف
لما تقرر فی الفقه در اشباه و نظایر به بینید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسید الثانی فی
بیان عدم اشتراط استمرارها واضح باد که منشاء وقوع این حضرات در اغلاط عدم
التفات است بفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر می کنیم اول نیت در عبادات
که شرط است وقت آن اول عبادات است حقیقة او حکماً و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند
تا وقت شروع حکماً اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزی که غیر جنس منوی است صاحب اشباه
در ذیل الاصل الثانی و فیها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

ما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض قدم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یأتی بمنافی
بین النیة والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی
که ذبح است نام خدا میان آید آن نیت سابقه باطل گردید مسعود در بند نیت کفایت
نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد
من التلفظ به در جواهر فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر للتمرتاشی
ولو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة وعنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف
وکذا روی الحسن ولو اشتری شاة ونوی بها الاضحیة یصیر بها اضحیة عندهما والزعفرانی لا یصیر بالشراء
حتی یوجبها بلسانه ویفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبدا للتجارة ولو لم یشترها بل کانت عنده
فاضمرها اضحیة لا تصیر بها انتهی قلت این فواید محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار معتمد است
این است ملخص وبجز تعریفات مردمان بر استفاده شان بتحریر جواب ایراد مولوی عبد الحکیم
پنجابی ثم الکهنوی که خیلی سست و نامربوط بود دیده ساختند گر جواب از ان هم پریشان و نادرست
از مواخذات خارج مبحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست در نقل بردن فایده
نیست جسته جسته چیزی ذکر می کنم قال الکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره حلال است وخوردن
آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد قال الدهلوی
ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب در حل و حرمت تاثیر

خواند گرد کما فی الاضحیۃ انتہی قیل علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست و شافعی گفته اند که جائز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت ما قبل مثل تقسیم زکات و ذبح اضحیہ که جائز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در حموی شرح اشباه پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد و هم در کتب فقه موجود که مجوسی گاو را بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیۃ قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع الفارق است که در اضحیہ نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پس قیاس کردن دیگر ذبایح بر ان صورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگرے منحصر در وکالت نیست بابیع هم می باشد قال اللکھنوی ما قصد به التقرب الی غیر الله عبارة عن الذبیحة التی لم یقصد بذبحها اکل لحمها بل قصد به الدفع الی الغیر کما سیاتی قال الدهلوی هذا لیس بمدلول لغوی لقوله ما قصد به التقرب لغیر الله فاین وجه دلالة اللفظ علی هذا المعنی والا فهو مردود علی قائله قیل علیه المدلول لیس منحصرا فی المدلول اللغوی ولا هو المعبر المراد فی کل موضع فی الشرع بل هو مدلول شرعی ماخوذ من استفتائه حیث استند بدر المختار فانظر الی الفارق واسکت اذیره وعلیک ما اوردته علی الغیر وتفکر فی الجواب فان الایراد مشترک بل ماخوذ من کلامک ثم اعترض الدهلوی علی قوله بل قصد به الدفع الی الغیر انتهی لقوله

ماذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان اللغوة باشتال هذه الهفوات ليس من
شان المحصلين قال اللكهنوي نقلا عن السراجية الكتابي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح
باسم الله واراد به المسيح يحل قال الدهلوي هذا عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال
رجل بحضرت الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية تحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطأ في اعتقاده
حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
هو المسيح بن مريم فخطاءه في المعنون لا في العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو
قال اني نذرت ان اذبح بقرة السيد احمد فانه اخطأ في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح
النصراني باسم المسيح قيل عليه لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا عين مذهب القائل بالحرمة
فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
وهو اد المورد واما ما فرع عليه من قوله فانه يقول الخ فقد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم
الله وباسم غير الله شئ واخر مسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شئ آخر فالعنوان الحق
على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية عين مذهب ان يقول فانه يقول لو ذبح
رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به السيد احمد تحل في ما قال سوى عدم
استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل

ذبیحہ لانہ لاخلل فی نیتہ بل ہو اخلص النیۃ بعد لانا نقول ارادۃ السید احمد من النیۃ علی
اعتقاد الحلولیۃ حق عندہ ام باطل فان کان حق فہو من الحلولیۃ وان کان باطلا فالحکم
بانہ لاخلل فی نیتہ بل اخلص النیۃ باطل قطعا فان الارادۃ ہو النیۃ قال الکہنوی اما
قول المفسرین فقول العالم العارف المحدث الاصولی المفسر حاجی الحرمین فی التفسیر الاحمدی
ان البقرۃ المنذورۃ کما ہو الرسم فی زماننا حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ وقت الذبح
علیہ وان کانوا ینذرونہا لہم قال الدہلوی ہذا القول یعارضہ اقوال جم غفیر من الفقہاء
کما سیجی فکیف یحتج بقول ہذا القائل وحدہ مع مخالفتہ باقوال العلماء الکبار ومع ہذا فقولہ
حلال طیب محل اشکال اذ لاشک فی وقوع الاختلاف فی حل ہذہ الذبیحۃ وتعارض الادلۃ
ومتی کان کذلک کان محلا للشبہۃ ومن قاعدۃ الفقہاء انہ اذا اشتبہ الحل والحرمۃ غلب
جانب الحرمۃ احتیاطا قیل علیہ دعوے معارضۃ الجم الغفیر من الفقہاء ومخالفۃ العلماء الکبار
تقول صرف وتفوہ محض لم یثبت منہ شیئا وما قال کما سیجی لم یجی منہ شئی الی آخر الجواب
وکذا دعوی تعارض الادلۃ لان الدلایل التی اوردہا الدہلوی قد ابطلت وتجزہو اخرا ولایل
المودین نحت ونقول منزلا اخر دعواہ کون محل النزاع محلا للشبہۃ والعمل بالاحتیاط و
ہذا ایضا صریح فی الرجوع عن عبارات التفسیر العزیزی والاستفتا قال الکہنوی الحق
المنفی ما قالہ مولانا محمد معین فی رسالۃ نذور الخ قال الدہلوی لفظ طا ہرا درین عبارت

دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مسلمین را از خوردن آن منع نموده اند و قول
جم غفیر فقہا که فیما بعد منقول است بے شک دلالت بر حرمت می کند فالاحتیاط اولی اذ لا
قول الثالث قیل علیہ عادت عقلا است که هر گاه در جنگ مغلوب مخالف می شوند غلغله
می اندازند که اینک فوج بسیار رسید مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب و پریشان می گردد
از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقہا فیما بعد منقول است قو
قول ایشان فقیهے حقیرے در عالمی صغیرے هم در جواب بے کوریت و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال المکتوبے ناقلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف
وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله قال المکتوبے اذا کان المراد
من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب بل اکثر الولائم والاعراس یخرج منها اذ الاکل الذا
منها غیر مقصود ولا معمول فقوله کان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره یسمه ظاهرا او
الضیف لیس اکل الذابح صحت علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولائم والاعراس کلها
محرمة انتہی تعریض مکتوبے بر فقره ان قدمها تعرض می نماید بر وان لم یقدمها المراد
اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولائم والاعراس محرمة
داخلة فی القسم الثانی لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان یکون المذکورات
منها اخرجه محظورات الاحرام والنذور معدودة لله وکذا فی کفارة الجنایات کلها منتات

محرمات وایضاً فالرفع الی الغیر ان کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف
یصح جعله مدار الحکم الشرعی اذ الحرام ساقط عن درجة الاعتبار قیل علیه الاشتغال باظهار ما فی هذه المقولة
لا حاصل فیه الا تضییع الاوقات وما فیها لا یخفی علی من له ادنی فهم وتمیز ویکفی للتنبیه علیه ان العبارة
التی یردها ویورد علیها هی التی فی روایت در المختار استدل بها فی فتواه فالرد علی العبارة رد علی
سنده اینست ملخص مبحث بالجملة چون قال وقیل بتطویل کشید مولوی رفیع الدین صاحب و مولوی عبد الحی
هم تحریر پرداختند و هر چند تنزلی نمودند فاما صاف صاف بیان نکردند و تکلفات را در میان آوردند
و از آنچه مذکور شد همان از هم فی ما بین مولوی رفیع الدین صاحب صورت متنازعه فیها را باین نمط تقریر
نمودند وهم ما نحن فیه که طائفه از روحانیات خبیثه بر سر بعض مردمان تصرف می کنند و اخبار
غیب میدهند و پرستشهای خود می خواهند و میگیرند و اگر کسی درین تقاعد کند او را ایذا میرسانند اینها
شیاطین ملاعین و معبودان باطله اند که برای خود عبادت می خواهند تقرب بانها شرک جلی است
انتهی و ظاهر است که این صورت را با صورت متنازعه فیها هیچ علاقه نیست بالآخر مولوی محمد اسمعیل
بمشوره و اصلاح شاه صاحب و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب
بسرحد حق تحقیق که چیزی از ان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله مذکوره بسط
و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی تاویل پرداخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که جانوری
منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور است که مسلمانان خورند پس بشد حلال است

واز اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر بهای ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اول
گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار ناجایز و ثواب برو مترتب در صورت ثانی نیز
گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی عوام عدم جواز گوشت نذر
و نیاز مطلقا لازم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس این معنی موجب تحریم گوشت او نخواهد شد
و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما مر تقریره بخلاف ذبائح الجن که اینجا نذر و نیاز و فاتحه
کجا است پس قیاس برو نشاید انتهی در تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم در ایام اضحیه غفلتی
رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم بسبب ما ورد به الشرع ذکر نموده بدایای
الکعبة و اضحیه و منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت قرار داده حال
آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی نوشته و یجوز
ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات و هدی التطوع
یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة
وابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد واخر همه شاه صاحب بفتوی مختصر بی این جنگ را طی نموده اند
جزاه الله خیرا اینجا صورت سوال کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف
یا شیر برنج بنیت نیاز کدام بزرگ پزد و حلال انگارند این هردو را چه حکم است و خوردن
طعام نیاز و نذر مساکین و فقیر را جایز است اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد
تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
و توبه ازین فعل شنیع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء
ولو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و اگر طعام
و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروح ایشان بجهت خورانیدن فقرا محضا بقصد نیت جائز
است و طعام نذر الله اغنیا را خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مریض
ما شفا شود یا مراد من بیاید یا کار فلانی من شود بر ذمه من اینقدر طعام است برای خدا خوراندن
این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگی داده شد اغنیا را هم خوردن در آن جائز است والله اعلم

باب دوم در مکاید نجدیه و حیله های تلبیس و اغوار و مردم را بمذهب خود

مائل کردن و انواع این جنس بسیار اند و زیر هر نوع افراد بیشمار منظور بود که به تفصیل تمام شرح آن
نموده آید فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سررشته دست نداد بر ذکر امهات و اصول آن
کفایت میرود انواع کلیه که جامع جمیع اصناف و افراد جزئیه باشند و از آنها یکی مکاید اسمعیلیه و
مکاید اسحقیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیت و حدیث را در هر جا ذکر نموده که امر است خیلی معتبر
و مقبول فاما مقصود از ذکر نه تذکیر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس و اغوا
و اغوار مردم بتصرفات در معانی و الحاق احکام مخترعه دین جابجا بنام تنها د فوائد تا فوائد

بدانند که این همه احکام از آیه و حدیث ثابت گردیده حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و آیات
بجا بود در تمام تحریر و تقریر مولوی اسمعیل از اجلی بدیهیات و کسی را جای دم زدن نیست
هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث
مستند باید دید آنچه گفته ام در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق به بعضی جا ها کرات رفته
هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین میدانست طرق
استناد یکقلم موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام اسناد بر زبان نیاورده
و اجتهاد را پرده تزویر نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد که
طریقه شاذه نادره یکسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین
استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا
مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین همه مشرک باشند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد
انهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض امور یکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و محمود حسنه بوده اند و کسانیکه در اوایل و هله لواء دید مجاهدات
ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و گندم نمائی مغالطه خورده بودند
بعد یافت حال تو به آغاز نهادند چون نوبت امامت مولوی اسحق رسید کار عجیب بنیاد
نهاد و آن اینکه ذکر مسله بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آید با سند از طرف

مر کردگان مرا

هم عالم تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هندبدین حیله را
رام و وحشت خوردگان را اسیر دام نموده عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشید و چون پرده از عرایس
افکار برداشته شد صورتی بان خیانت ظاهر گردید که بیننده بی اختیار لا حول ولا قوة الا بالله
بر زبان آرد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی یکفقره را از میان عبارت منقوله حذف کردن
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیده اول می آید گاهی بزیادت یک جمله در میان عبارت منقوله
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولیکه بعد آن عقب آن موجود
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله بر کتابی با وجود نبودن آن
دران کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نیامد از فضیحت دنیا هم نترسید که فساق و فجار بلکه کفار را هم پاس ذلت و ظهور
رذالت در دنیا ازین جرأتها در امور دینیه و دنیویه مانع می آید جوانمردی بتتبع نموده قریب صد جا
در نقل تصرف و خطا بر آورده از فقیر میگفت که این مایه مسئله مایه فریب است فقیر را هم قبل ازان
برسی و چند محل مطلع نموده بود بذالحجه که دم تحریر این اوراق است در دیهه وارد م از مواد
کتب هیچ یک نیست و رنه بر همه آن مواضع اطلاع می کردم حالا بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
بعجالة موجوده بقلم می آید مشتی نمونه از خروارهم قیاس کن بر گلستان من بهار مرا مکیده اول
در مانه مسایل بجواب سوال سی ام نوشته قال الملا علی قاری فی شرحه علی المشکوة انما حرم

اتخاذ المساجد علیہا لا لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود ویدل علیہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لعن اللہ الیہود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد وحالانکہ عبارت شرح مذکور
چنانست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود انتہی
وقید علیہا یفید ان اتخاذ المساجد بجنبہا لا باس بہ ویدل علیہ قولہ صلعم لعن اللہ الیہود والنصاری
الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد گردیدہ دوم دربیان جواز نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہا
وغیرہم ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث در روایت کہ وبعد نقل حدیث جابر رض از
مشکوٰۃ نوشتہ ومراد از بنا در حدیث عام است کہ عمارت نمودہ شود یا خیمہ استادہ کنندہ شود
چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبدالحق وشرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود انتہی حالانکہ ملا علی
قاری بعد نقل از کتاب توریشتی یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والآخر
ان یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما منہی عنہ لعدم الفائدۃ فیہ نوشتہ است قلت مستفاد
منہ انہ ان کانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد تحتہا القراء فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف
فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراہۃ باز نوشتہ قال بعض الشراح عن علمائنا ولاضاعۃ
المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ولیستریحوا بالجلوس
فیہا گردیدہ سیوم در جواب سوال بست ونہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ ممنوع ومکروہ است بموجب احادیث
در روایات فقہیہ وچند حدیث نقل نمودہ اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر

دیدکہ نماز میگذارد نزد قبر حال آنکہ در نماز مسایل و ابعین حصر استدلال در مرفوع نمودہ است
دوم حدیث ابی مرثد غنوی لاتجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا کہ با مدعی مناسبتی ندارد سوم
حدیث ابن عمر رضہ از ترمذی و ابن ماجہ حال آنکہ ترمذی در آخر آن نوشتہ دادہ است حدیث ابن
عمر لیس بذلک القوی و قد تکلم فی زید بن جبیرۃ من قبل حفظہ چہارم حدیث ابی سعید حال آنکہ ترمذی
نوشتہ ہذا حدیث فیہ اضطراب تکمیدہ چہارم در جواب سوال ہفتم ہم نوشتہ و فی شرح المشکوۃ
لملا علی قاری ذہب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلۃ لزیارۃ المشاہد و قبور العلماء
والصالحین انتہی حال آنکہ عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذہب بعض العلماء الی الاستدلال
علی المنع من الرحلۃ لزیارۃ المشاہد و قبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارۃ
مامور بہا بخبر کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا والحدیث انما ورد نہیا عن الشد لغیر الثلثۃ
من المساجد لتماثلہا بل لا بلد الا وفیہا مساجد فلا حاجۃ للرحلۃ الی مسجد آخر اما المشاہد فلا تساوی
بل برکۃ زیارتہا علی قدر درجاتہم عند اللہ ثم لیت شعری ہل یمنع ہذا القایل من شد الرحال لقبور الانبیاء
والاولیاء فی معناہم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الراحلۃ کما ان زیارۃ العلماء فی الحیات
من المقاصد تکمیدہ پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشتہ این صورت کہ در سوال مرقوم است صورت
استمداد است چنانچہ از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود لیس این مسئلہ
مختلف فیہ است و آن اینست کہ استمداد نزد قبر غیر انبیاء منکر شدہ اند آنرا فقہای گویند کہ

نیت زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد از نفوس
از غیر انبیا مانند قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقهای قلیل اند بطوریکه در سوال قوم
جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق و شیخ عمر
ایشان مرقوم است و من شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا اما استمداد باهل قبور در غیر نبی
یا غیر انبیا ع منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر آنست که از فقها آنانکه قایل بسماع
و ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند آنرا این نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه واله
و گوید خداوندا برکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مارا یا ندا کند
زایران بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی
مطلب ما تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است
تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام
مبحث بر کتاب الجهاد نموده در انجا بتفصیل تمام ترداد تحقیق او دهما مسایل که بنقل عبارات
ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما الاستمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده انتها
هر جو کتاب کشف الوعد جرائی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول تا آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله و ظاهر است که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند انرا
نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده در آخر نوشته داد انتهی لا حول ولا قوة الا بالله باوجود یکه بودن این جمله در کلام
شیخ و اتباع اند حق [illegible] نقد حیله شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث استمداد در فاتحه بحث علم و سماع بتصریح نوشته است که
انکار نکنند انرا مگر جاهل باخبار و منکرین ایشان اند منکر استمداد و سوال حق و برین تقریر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید نکات
تقریر مطالب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل انرا جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار
و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است پس شیخین نسبة بمنکرین قایل اند و اما اکثر کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارت
حوالهٔ اتمام بحث نموده بر کتاب الجهاد در انجا نوشته منکر شده اند آنرا بعضی فقها فقط انکره بعض الفقهاء و هم در انجا
نوشته کلام در ینمقام بحد اطناب و تطویل رسید برزعم منکران که در قرب این زمان پیدا شده اند منکر اند استمداد و
استعانت را از اولیا رحمهم الله که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خود
اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی به بینید که فقره منکر شده اند
بسیار فقها از کلام شیخ نقل نموده حال ان فقها که در همانجا مذکور است ازهمان اغماض نموده تصرف کلی و شتی دیگر
تفصیل کشرانیده زیاده ازین چه بیشرمی خواهد بود مکیده ششم در بعض جوابات مسئله چهلم نوشته استعانت و استمداد
از اهل قبور بهیچ نهج که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد
اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القران انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران

چنان مستفاد گردید که قبور انبیا علیهم السلام ازین حیثیت که ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ
اینکه ایشان زنده در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنابرین استثنا است در
نمی آید حق آنست که انکار فقها تمام است از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جایز نیست ما نهی و نمی
دعوی جایز نمودن استعانت و استمداد از اهل قبور بی هیچ که باشد بی تفصیل قول واحد آخر خلاف ما یسایل نموده قطع
نظر از انکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و در اثبات نهایت تکبیر کرده و از کثیر من الفقهاء کثرة ایشان
فی نفسه مراد است کار عجیب نموده اینکه بعد دعوی نوشته چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آرد و در نقل
عبارت از انچه در مائة مسائل نموده هم انتقار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب
مطابقه شیخ نیست ظاهر است که از کلام شیخ دعوی عجیب ثابت نیست طرفه تر اینکه این کلام را برای استناد که
خود آورده باز آنرا خود رد می کند بقول خود حاشا که حیات آنجا مماثل حیات این دنیا نیست بنابرین استثنا هم
نمی آید سبحان الله اینقدر نفهیمه که شیخ نقل نموده است بر نقل شیخ متوجه نمی شود و هم این از کجا که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در این حیات کفایت می کند و در بودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را
یکسان قرار داده از کمال بی دینی است شیخ در شرح سفر السعادت در باب غسل یوم الجمعه نوشته است عدم
اکل ارض اجساد انبیا را کنایت است از حیات و الا مستند بدن در زمین بی اعاده روح چه فایده دارد
و این مبنی است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که ایشان

حیات معنوی اخرویست ودرین مسئله هیچکس را از علمای امت اختلاف نیست انتهی بالجمله تهافت
کلام بحسب ظاهر است در رد استحقیات به تفصیل نوشته ام نقل عبارت شیخ از هر دو باب ترجمه
مناسب نموده وضرورتی نیست بنقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق ترجمه است
درباب زیارت القبور نوشته اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیاء
علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت قبور مگر از برای دعای
موتی و استغفار برای ایشان ورسانیدن نفع بایشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن
واثبات کرده اند انرا مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم وبعض فقها رحمة الله علیهم و این
امر محقق ومعتبر است نزد اهل کشف وکمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض وفتوح از
ارواح رسیده واین طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را وحجة الاسلام امام غزالی گفته هر که
استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات ویکی از مشایخ
عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی ودو کس دیگر را از اولیا
شمرده اند ومقصود حصر نیست آنچه خود دیده ویافته است گفته سیدی احمد بن زروق که
از اعاظم فقها وعلما ومشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی

از من پرسید امداد حق قوی تر است یا امداد بیت من گفتم قوی میگویند که امداد حق قوی تر است من
میگویم امداد بیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وے در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از انست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزے که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق
ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال
ایشان ثابت و ارواح کامله را قرب و مکانی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان
را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عزشانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدے را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست
فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان
هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصارے اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گزارد بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری
صلے الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وے نه بقصد تعظیم قبر و توجه

بجانب قبر بلکه نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت به برکت قرب بجا درت قران روح پاک را
هرچی نیت دران مع در آخر باب زیارت بیاید تعلق باین سخن و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در
فصل قتلی بدر والله اعلم و عبارت ترجمه مذکور در کتاب جهاد این است واما استمداد باهل قبور منکر شده اند
آنرا بعض فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزایران و احوال ایشان پس بطلان
او ثابت شد و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و
ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشانرا از محنت و شدت انچه باز داشته است از دیگران
ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را
از قرب در برزخ و منزلت و قوة و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند
بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل برای آن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه والنازعات
غرقا الایه را بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند
بسوی عالم الملکوت و سیاحت می کنند دران پس سبقت می کنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و
قوت از مدبرات ولیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که اینفرقه منکر اند آنرا انچه ما میفهمیم
از ان نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب عزة و غنی و
و توسل می کند بروحانیت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت و می گوید خداوندا به برکت این بنده
تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی که بوی داری بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی

یا دعا کنند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن و از خدا بخواه که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی
و مسئول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود
مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل و قدرت
و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کرده
موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم می کند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و مستحسن است باتفاق و
شایع است در دین و اگر گویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت
و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر این یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت امکان این
کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی مجذوب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری درین نه چنانکه در این
عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
دارند و چنانکه می کنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی
و جز این که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار

ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند این اعتقاد در او این فعل را کنند و آنچه مرویست از مشایخ اہل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از ان خارج از حصر است و مذکور در کتب و رسایل ایشان و مشہور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنم و شاید که منکر متعصب شود و نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت است آری مرو و ممنوع در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قرارتست لیکن درینجا نہی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان ہر دو باشد بر تفاوت حال زایر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوٰة الله و سلام علیہم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بجد اطناب بتطویل کشید بر زعم منکران که در قرب این زمان اینفرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوش اند و مردم را از ان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند و عمره ماست که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطور خاطر فاطر بود الآن توفیق الٰہی مساعده کرد

تکمیده ہفتم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب الجنائز ہذا عند اکثر مشایخنا و ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلم فتکلم میتا لا یحنث لانہا ینعقد علی ما حیث یفہم و المیت لیس کک لعدم

السماع واورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رض قا
کیف یقول عمر ذلک واللہ یقول وما انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له علیه السلام معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض واشکل علیهم ما فی
ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السؤال جمعا
بینه وبین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهی فی القبر فقیل
یفعل لحقیقة ما رویناه ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه
ویقول یا فلان بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا اللہ
وان محمدا رسول اللہ ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعینه وما فی الکافی
من انه ان کان مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود
منه التذکیر فی وقت تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه
فی حق التذکیر لتثبیت الجنان عند السؤال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة و
عندی ان مبنی ارتکاب هذا المجاز منهما عند مشایخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی
کتاب الایمان ولعله انچه صاحب بحر از اختتام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الرد
لانه یکون حین ارجاع الروح فیکون ح لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ

او ہو مجاز باعتبار ما کان نظرا انہ الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنہ الروح و علی کل حال یحتاج
الی دلیل آخر فی التلقین حالۃ الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی و المجازی معا و لا المجاز بان لیس یظہر معنی
یعم الحقیقی و المجازی یعتبر مستعملا فیہ لیکون من عموم المجاز و شرط استعمالہ بہما ان لا یتضاد المتضمن کلام
ابن ہمام اینکہ مرتکبین مجاز یعنی مانعین تلقین بعد موت ہماں کسانند کہ منکران سماع عند در ماسبق دلیل
مانعین تلقین بعد موت را رد نمودہ و گفت کہ نسبت کردہ شدہ است بسوی معتزلہ و آنچہ مبنائے منع شان نزد
ابن ہمام قرار یافتہ یعنی عدم سماعت میت آنرا در مالحق رد نمودہ پس ثابت شد ہا دیجیب بفتح القدیر بحذف
اول و آخر و فصل موصول تغلیطی بیش نیست مبنا رایمان در مذہب حنفیہ اہل سنت بر معرفت است و مسئلہ
حنث مبنی بر آن و راحتمال معتزلہ در حنفیہ بحدیست کہ تمیز آن بجز و اتقین بر دیگری مشکل ہزاران ہزار حنفیہ
معتزلی المذہب بودہ حتی کہ تلامذہ ابی حنیفہ و ابی یوسف و در کتب حنفیہ روایات خاصہ مذہب ایشان
خلاف اہل سنت و بحوث و مجادلات بر طریقہ ایشان بیش از بیش موجود بلکہ کتب مصنفہ معتزلہ مثل
قنیہ و غیرہ در حنفیہ دایر و سایر شاہ ولی اللہ در حجۃ البالغہ نوشتہ و بعضہم یزعم آن بنا ء الخلاف علی ہذہ
المحاورات الجدلیۃ المذکورۃ فی مبسوط السرخسی و الہدایۃ و التبیین و نحو ذلک و لا یعلم ان اول من اظہر
ذلک منہم المعتزلۃ و لیس علیہ بناء مذہبہم ثم استطاب ذلک المتاخرون توسعا و تشحیذا لاذہان الطالبین
او لغیر ذلک و اللہ اعلم در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لم یحنث نوشتہ فظہر ان
تمسک ابی حنیفۃ انما ہو بالعرف لا بما ذکرہ المصنف وجہ الاستحسان و در باب الیمین فی الکلام نوشتہ لان القول